

قلعه بابک و نوپدیداری روح ملی آذربایجان

(قسمت اول)

تالیف: حسن ارک

تبریز _ تابستان ۱۳۸۳

تنظیم و نشر به صورت PDF:

سایت وطنداش

www.vatandash.com

این جزوه در شهریور ماه ۱۳۸۳ توسط آقای ارک به سایت شمس تبریز داده شده بود تا تکثیر گردد اما ظاهراً گردانندگان این سایت به واسطه اشکالات فنی از تکثیر آن باز ماندند. به هر روی سایت وطنداش مفتخر است که اینکار را به انجام می رساند.

ناهمگونی در کشور ایران

اقلیمی و آب و هوایی

با کمی اغماض می‌توان آن را کشوری چهار فصل به حساب آورد. همزمان با شمال غربی و شرقی آن که برف و کولاک زمستان بی‌داد می‌کند، در جنوب آن نسیم بهاری در میان باغات و مزارع وزیدن دارد. با اینکه سواحل دریای خزر از برکت بارش چند صد میلی باران، حجابی از گل و سبزه بر اندام خود دارد، مناطقی دیگر از ایران بی‌بهره از چند میلی بارش سالانه، شرمندگی تن عریانش را به خشم توفانی شن و ماسه تفویض می‌کند. مردم ایران در برخی مناطق شمالی، بیشتر از نصف سال را با برف و سرما به سر می‌برند، این در شرایطی است که در جنوب، حتی بسیاری از اشخاص در طول زندگی خود برف و سرما را تجربه نکرده‌اند و هرگز دما به صفر درجه نرسیده است.

جغرافیائی و سرزمینی

اگرچه کوه‌های سر به فلک کشیده قسمتهای شمالی و مرکزی ایران از فراز قله سربلندش، رودخانه‌های ریزو درشت بسیاری را در اعماق دره‌های پر رمز و رازش فرو می‌ریزد و دشتهای بسیاری را در مارپیچ مسیرش، سرسبزی و حیات می‌بخشد، اما صحراهای بی‌آب و علف مرکز آن، در اسارت خشک و خشن شن‌زارها قرار دارد.

جلگه‌های وسیع و حاصل‌خیز خوزستان هیچ‌سختی با دشتهای وسیع سیستان و بلوچستان ندارد. جنگلهای تنگ و درهم فشرده کناره‌های خزر با مناطق سواحل خلیج فارس و دریای عمان هیچ‌گونه سازگاری ندارند. در حالی که هر دو ساحل دریا به حساب می‌آیند.

فرهنگی و مردمی

ایران کشوری کثیرالمله است که از همزیستی اقوام و ملیتهای متفاوتی بوجود آمده است. ترک - فارس - کرد - عرب - بلوچ - لر - ارمن - اقوام و ملیتهای متفاوت و غیرهمسانی هستند که در کنار همدیگر زندگی می‌کنند.

با اینکه سرزمین‌های جغرافیائی هر کدام از این اقوام و ملیتها، در بسیاری موارد کاملاً قابل تشخیص است، ولی در برخی موارد حوادث دور و نزدیک تاریخ آنچنان آنها را در کشور ایران جابجا کرده و درهم تنیده است که تشخیص و تمیز آنان از همدیگر بسیار سخت و مشکل می‌نماید.

همزیستی اختیاری و گاهاً اجباری و تحمیلی اقوام و ملیتها در کنار همدیگر تأثیرات متقابل فرهنگی و گویشی آنها بر همدیگر را موجب گردیده است. بعد از روی کار آمدن سیاست فارس محوری، تمامی فرهنگ و زبانهای غیر فارس تحت فشار برنامه‌های آسیمیلیسیون به حد انفجار و غیر قابل تحمل رسیده است. هر کدام از اقوام و ملیتهای ایرانی، متناسب با اینکه در کدام منطقه جغرافیائی زندگی می‌کنند، از سیستم معیشتی و تولیدی خاصی تأثیر می‌گیرند و نسبت به آن از فرهنگ و آداب و رسوم و حتی درجات مختلف درک و آگاهی اجتماعی، برخوردار هستند.

اقوام و ملیتهای ایرانی علاوه بر تفاوت‌ها و تمایزات زبانی و قومی از نظر اعتقادات مذهبی نیز با همدیگر متفاوت هستند. با اینکه اکثریت مردم ایران شیعی مذهب هستند، ولی پیروان اهل سنت حدود ۲۵٪ جمعیت کشور را در اختیار خود دارند و قانون اساسی نیز واقع بینانه ادیان مسیحی و زرتشتی و کلیمی را به رسمیت شناخته است.

در ایران این‌گونه تمایزات و ناهمگونی‌ها، اتفاقات و پدیده‌های اجتماعی راه، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و روندهای ناهمگون و متمایزی را نیز پدید می‌آورد.

ترکیب جمعیتی

علاوه بر اینها سیاستهای اعمالی دولتهای پهلوی، و در پی آن تحولات و عوارض ناشی از انقلاب سال ۵۷ نیز، از نظر ترکیب جمعیتی ناهمگونی‌ها و ناهمخوانی‌های جامعه ایران را تشدید کرده است.

تحت تأثیر این سیاستها، مناطق روستائی کشور مخصوصاً در استانهای عقب‌نگه‌داشته شده، به شدت تحت فشار معیشتی و تولیدی قرار گرفتند. کوچ‌گسترده روستائینان به حوزه‌های شهری که تحت تأثیر مستقیم سیاست اصلاحات ارضی پهلوی انجام گرفت، بافت جمعیتی شهرهای ایران را به شدت بر

هم زد. حاشیه‌نشینان در اطراف شهرها تبدیل به معضل غیر قابل علاج ایران گردید. گسل‌های فرهنگی غیر قابل کنترل و حتی غیر قابل تحمل را بر فضای اجتماعی شهرها حاکم کرد. خیل عظیم بیکاران، در حاشیه‌های فقیرنشین شهری پدید آمد. روستاهای بسیاری هویت‌ماندگاری خود را از دست داد و به سرعت خالی از سکنه شد.

سیاست‌های حکومت برآمده از انقلاب ۵۷ این روند را شدت بخشید. علاوه بر اینها سیاست‌های غلط کنترل جمعیت که از سوی سردمداران وقت جمهوری اسلامی در پیش گرفته شد، بافت سنی جمعیت در ایران را شدیداً بر هم زد. در عرض کمتر از دو دهه جمعیت ایران دو برابر گردید. بیشتر از نصف جمعیت را جوانان و کودکان تشکیل دادند.

جوانی جمعیت و فشارهای ناشی از رشد جمعیت کودکان، بر جامعه ایران عوارض معیشتی و فرهنگی سنگینی را تحمیل می‌کند.

مواردی که در فوق ذکر گردید، گسل‌ها و ناهمخوانی‌های بومی و طبیعی ایران است که بطور اتوماتیک و خودکار عمل می‌کنند.

ولی برخی پدیده‌ها و مسائل دیگر نیز وجود دارند که تشدیدگر عملکرد ناهمخوان گسل‌های اجتماعی فوق هستند. هر چند که بعضی ریشه در سوء مدیریت داخلی و بعضی ریشه در فشار اجتناب‌ناپذیر قدرت‌های خارجی دارند.

شرایط و موارد اقتصادی

علاوه بر نابسامانی‌های اقتصادی که در اثر سیاست‌های اقتصادی و نفت محوری رژیم پهلوی در جامعه ایران پدید آمده بود، سیاست‌های حساب نشده و غیر علمی جمهوری اسلامی نیز مخصوصاً در یک دهه اخیر وضعیت اقتصادی مردم ایران را بشدت مختل کرده است. در اثر این سیاست‌ها که رشد روزافزون بیکاری و افت شدید تولید سرانه را در پی داشت، کشاورزی به سرعت فلج و تولیدات صنایع کوچک و بزرگ با افت کیفیت مواجه گردید. عملکرد سیستم بانکی مخصوصاً با بوجود آمدن بانکهای خصوصی جدیدالولد نوع جدیدی از بهره‌کشی پولی و مالی را در جامعه متداول کرده است که با سرعت هر چه تمامتر به فروپاشی تولیدات پیشه‌وری در جامعه منجر شده است.

در اثر این سیاست‌ها که رشد روزافزون بیکاری را در پی داشت، فقر جانکاهی بر زندگی اقشار مختلف مردم تحمیل شده است. نگرش تنگ نظرانه و ایدئولوژیک، در سیستم مدیریتی کشور شرایط مساعد رانت‌خواری زشت و چرکینی را در جامعه بوجود آورده، و همین رانت‌خواری در تلفیق با فساد مالی - اداری حاکم بر برخی مراکز اقتصادی و مالی در کشور طبقات مرفه و سرمایه‌داری جدیدالنوعی را در جامعه ایجاد کرده است. فاصله طبقاتی به سرعت افزایش یافته، طبقه متوسط در جامعه ایران از هم پاشیده و اقشار وسیعی از این طبقه به زیر خط فقر سقوط کرده است. همین امر فساد و بزهکاری‌های اجتماعی بیشماری را در جامعه ایران موجب گردیده است.

شرایط و موارد بین‌الملل

امروز روند جهانی شرایط خاصی را تجربه می‌کند. قدرتهای سرمایه‌داری جهانی با استفاده از امکانات وسیع مالی و تکنولوژیک در عرصه‌های نظامی و اقتصادی، توانایی‌های فوق‌العاده‌ای را برای خود تدارک دیده‌اند. ضعف کشورها و ملت‌های عقب مانده در مقابل توان‌مندی‌های آنان، طمع سلطه‌طلبی را هر چه افزونتر کرده است. رشد و گسترش تکنولوژی ارتباطی و رسانه‌ای به ابزار و سلاح عمده این طمع‌کاری تبدیل شده است. تکنولوژی ماهواره‌ای و ارتباطات سهل‌ایترنتی ضمن اینکه تشت رسوائی و بی‌آبرویی استبدادگران محلی را از بام حکومت‌های استبدادی فروانداخته است، امکانات هجوم فرهنگی وسیعی را نیز در اختیار قدرتهای جهانی قرار داده است و آنان بدین وسیله فرهنگ و آداب رسوم و اخلاقیات جوامع غیرصنعتی را تحت حملات شدید خود قرار داده‌اند.

جامعه ایران نیز متأثر از این شرایط بین‌الملل با مشکلات فرهنگی زیادی درگیر است. اضافه بر این، حکمرانی قدرتمند حکومت ایدئولوژیک و بسته در ایران، موجبات دلزدگی مردم از اخلاقیات رسمی و حکومتی را پدید آورده است. در فرآیندی روانشناسانه این دلزدگی از اخلاقیات رسمی و حکومتی تبدیل به اشتیاق مردم در پذیرش هجوم قدرتهای جهانی گردیده است. متأسفانه جامعه ایران از این نظر در مقابل گستاخی فرهنگی جوامع غربی بسیار ضربه پذیرتر از دیگر جوامع عقب مانده، گردیده است. با اینکه سردمداران حکومتی پذیرش این واقعیت را در تقابل با حیثیت حکومتی خود می‌پندارند و

از قبول رسمی آن استنکاف می‌کنند، ولی در بطن جامعه این مسئله تبدیل به یکی از مشکلات بزرگ مردم ایران شده است. این فرآیند در پی خود شکاف و گسل‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران را مخصوصاً در حوزه‌های اخلاقی عمیق و عمیق‌تر می‌کند.

نگاهی گذرا به جنبش‌های اجتماعی متعدد در ایران

امروز در جامعه ایران تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی جنبشهای اجتماعی متعددی در حال وقوع هستند. ضمن آنکه هر کدام از آنها ریشه‌ها و دلایل خاص و ویژه خود را دارند در موارد بسیاری، از ریشه‌ها و انگیزه‌های مشترک نیز تغذیه می‌نمایند.

جنبش ضد استعماری و استقلال طلبانه

از روزی که کشورهای اروپایی به امکانات جنگی و صنعتی دست یافتند و ناوگانهای دریایی خود را گسترش دادند پدیده استعمار وسعت گرفت. حکومت‌های سلطه‌گر اروپایی برای آنکه نفوذ و سلطه خود را در جهان گسترش دهند و ملتها و کشورهای مختلف را تحت سیطره خود بگیرند، ناوگانهای جنگی خود را توسعه دادند و با استفاده از تسلیحات گرم جنگی، ملل و کشورهای غیر مسلح را مورد حمله و هجوم خود قرار دادند. از قرن شانزدهم به بعد اروپائیان به سایر مناطق جهان مخصوصاً آمریکای سرخ پوست و آسیا هجوم کشیدند. نقطه اوج این هجوم در آسیا ایجاد کمپانی هند شرقی و سلطه بریتانیا بر سرزمین زرخیز هندوستان بود. ثروت و سرمایه‌های هنگفتی که استعمارگران اروپایی از استعمار کشورهای عقب مانده، بدست می‌آوردند، بقدری وسیع و فراوان بود که ۰۰۰ صنعت و تکنولوژی را نیز با استفاده از امکانات غضبی و فراوان مالی، هر چه بیشتر توسعه می‌داد. بدین جهت استعمارگران به هیچ عنوان حاضر به از دست دادن این سلطه نبودند.

پدیده استعمار طبقات صنعتگر کشورهای تحت سلطه را نابود کرد. حکومت‌های بومی و محلی آنان را از بین برد. فرهنگ و آداب رسوم محلی آنان را به انحطاط کشید. روز بروز فقر اجتماعی در این‌گونه کشورها توسعه یافت. سیستم تولید بومی از هم پاشیده شد. تولیدات بومی صرفاً در راستای منافع استعمارگران سازماندهی و ساختار بندی شدند. استعمارگران برای آنکه به خواسته‌های ناحق و غیرانسانی خود برسند، فروپاشی فرهنگ بومی این ملتها و جایگزینی آن با فرهنگ استعمار پذیری را در پیش گرفتند.

مردم بومی مناطق استعمار زده بتدریج مبارزه‌ای ضد استعماری را در مقابل سلطه و زورگویی و هجوم استعمارگران سازمان دادند. در کشور ایران استعمارگران روس و انگلیس بتدریج در بین نهادهای مختلف حکومتی با تشکیل فراماسونهای مخفی، نفوذ کرده بودند. در اثر مبارزات ممتد و خستگی ناپذیر مردم ایران و پایداری شاهان سلسله قاجار، استعمار از تبدیل کشور به مستعمره مستقیم، ناتوان شد. استعمارگران روس و انگلیس با تمام کوششی که بعمل آوردند موفق به تقسیم ایران در بین خود نشدند. انقلاب روسیه موجب شد استعمارگران روس صحنه را خالی کنند و انگلیس با استفاده از این فرصت به سرعت وارد عمل شده سلسله قاجار را برانداخت و رژیم دست نشانده پهلوی را جایگزین آن کرد. نقطه اوج سلطه استعمار در ایران روی کار آوردن رژیم پهلوی بود و انقلاب سال ۵۷ مبارزه‌ای در جهت بیرون راندن سلطه‌گران بود که بعد از پنجاه سال به ثمر نشست.

ولی واقعیت این است که استعمار از خوی سلطه‌گری و تاراج‌گری خود دست بر نداشته است. استعمار در دنیای نوین امروز با اینکه به شیوه‌های کهن عمل نمی‌کند، ولی با شیوه‌های نوین و با استفاده از برنامه‌های اقتصادی بین‌الملل و تجارت جهانی به بهره‌کشی از ملل عقب مانده و کم توسعه مشغول است. مردم ایران نیز مبارزه سختی را در تقابل با این شیوه در پیش گرفته است.

انقلاب سال ۵۷ مردم ایران که به انقلاب اسلامی شهرت یافته است، انقلابی ضد استبدادی و ضد استعماری بود و این درست است که با عقب‌نشینی زود هنگام و دوراندیشانه سلطه‌گران، انقلاب سال ۵۷ موفق به کشف و خشکاندن کامل ریشه‌های نفوذی اختاپوس استعمار نشد، ولی باید در نظر گرفت که انقلاب ۵۷ توانست حکومتی غیر وابسته و مستقل را در کشور ایجاد کند. هر چند که استعمار به شیوه‌های گوناگون و نوین در وابسته کردن حکومت برآمده از انقلاب به سیستم خود، عمل کرده است، ولی هنوز موفق به ایجاد وابستگی مستقیم و هم‌جانبه "سیاسی" نشده است.

در میان مردم ایران مبارزات ضد استعماری و ضد وابستگی هنوز تعطیل نشده است و در بطن جامعه خصیصه‌ای ضد امپریالیستی و ضد استعماری در جریان است.

جنبش دمکراتیک و آزادی خواهانه

دانشمندان و جامعه‌شناسان سیاسی، استبداد و دیکتاتوری را ذاتی سیستم تولید جوامع شرقی می‌دانند. فارغ از صحت و سقم این ادعا، می‌توان باور داشت که اقتدارگرایی حکومتها در کشورهای عقب مانده و یا کم توسعه شرقی از سابقه‌ای تاریخی و بسیار طولانی برخوردار است. با ظهور و حضور استعمارگران مقوله اقتدارگرایی با مقوله استعمار حالتی اکسپرسیونی بخود گرفته است و بصورت مکمل همدیگر عمل می‌کنند.

استعمار و استبداد دست در دست یکدیگر، حکومت‌هایی وابسته و سرکوبگر و ضد دمکراتیک، بوجود می‌آورند. همین حکومت‌های غیر دموکراتیک و سرکوبگر، خودعامل تقویت عقب ماندگی و وابستگی هر چه بیشتر می‌شوند. به همین دلیل، مبارزه مردم در این گونه جوامع بر علیه استبداد و استعمار نیز گاه‌آهالی طنزآمیز به خود می‌گیرد.

اعتراضات و مبارزات مردمی بر علیه استبداد حکومت محلی، تبدیل به چماقی در دست استعمار بر علیه حکومت محلی، جهت گرفتن امتیاز هر چه بیشتر می‌شود.

در بسیاری موارد استعمار خود ردای آزادی خواهی به تن می‌کند و بعنوان نیروی آزادی طلب در صف مبارزات مردمی نفوذ می‌کند، بدین طریق از سوئی با تکیه بر این نفوذ قدرت امتیازگیری از حکومت‌های بومی را افزایش می‌دهد و از سوئی دیگر در مواقع ضروری جنبش‌های مردمی را از درون فاسد و منحرف می‌کند.

استبداد و اقتدارگرایی در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. ریشه‌های آن بسیار عمیق و تاریخی است. به همان نسبت نیز مبارزات ضد استبدادی و ضد اقتدارگرایی نیز از سابقه‌ای تاریخی برخوردار است.

حضور شیطان‌ی استعمارگران اروپایی و روس در ایران و دسیسه‌چینی و توطئه پردازی آنها در ایران، شاهان قاجار را در وضعیت بسیار سختی قرار داد. استعمارگران روس و انگلیس، برای گرفتن امتیاز از شاهان قاجار، با انواع دسیسه‌پردازی و توطئه‌گری به تحریک جامعه عشایری و ایلی ایران بر علیه حکومت مرکزی می‌پرداختند و حکومت نیز در واکنش به این توطئه‌چینی‌ها مجبور به فرو رفتن هر چه بیشتر، در لاک استبدادی خود می‌شد. نسل به نسل این وضعیت وخیم‌تر و خطرناک‌تر می‌شد.

در واکنش به این روند، بتدریج انقلاب مشروطه که خاصیتی کاملاً ضد استبدادی و ضد استعماری داشت شکل گرفت و طنز تلخ سیاسی در تاریخ ایران به وقوع پیوست. انقلاب مشروطیت علاوه بر اینکه نتوانست استبداد را از بین ببرد و دمکراسی و آزادی را در ایران برقرار سازد بلکه با از دست رفتن استقلال سیاسی کشور نیز، سلسله قاجار سقوط کرد. و رژیم دست نشانده و وابسته پهلوی بر روی کار آمد.

استبدادی که رژیم پهلوی در ایران حاکم کرد، بسیار شدیدتر و بسیار وخیم‌تر از دوران شاهان قاجار بود. مردان آزادی خواه و مبارزان راه دمکراسی ایران به سرعت قتل عام شدند.

مردان آزادی خواه ایران بدست رژیم دست نشانده پهلوی در زندانهای مخوف رضاخانی به قتل رسیدند و از صحنه سیاست کشور حذف شدند در خلاء همین رجل سیاسی، استعمار توانست به نفوذ گسترده و عمیق در سیستم مدیریتی کشور دست یابد.

بدین گونه استعمار توانست سیستم کشورداری مورد دلخواه خود را پدید بیاورد. سیستمی که اساساً استبداد پرور و اقتدارگرا است. سیستمی که برای حفظ آن نیاز به دیکتاتوری و زورگویی است. هر رهبر آزادی خواهی که بخواهد با این سیستم بر کشور حکومت کند، مجبور است به اعمال دیکتاتوری تن بدهد. این سیستم استبداد را از بطن خود می‌زاید. همین خاصیت است که موجب گردیده، هر گونه حرکت آزادی خواهانه در این کشور سرانجام به شکست و سقوط کشیده شود.

در چنین بستر حکومتی آلوده و چرکینی، استعمار روزبروز جان و مال مردم ایران را به یغما برد و اساس و بنیان فرهنگی و اجتماعی ایران را از هم پاشید. درآمدهای سرشاری که از فروش نفت تازه کشف شده ایران عاید حکومت استبدادی کشور می‌شد، امکانات وسیعی را در جهت اعمال دیکتاتوری در اختیار حکومت مرکزی قرار داد. حکومت با تکیه به درآمدهای نفتی از نظر تأمین بودجه کشوری، بر خلاف حکومت قاجار، از تکیه به ملت گسست و به

درآمد نفتی تکیه زد. بدین گونه از نظر ساختار اقتصادی نیز حکومت بی نیاز از، حتی کوچکترین و کمترین رعایت مؤلفه‌های آزادی خواهی و دموکراسی در اعمال حکومت خود شد.

ولی فرهنگ و آداب اجتماعی والای ایران مانع از ماندگاری دیکتاتوری برای همیشه شده است. مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران که در دوران مشروطه برای اولین بار در تاریخ ایران بصورت سرتا سری ظهور یافته بود با شکست انقلاب مشروطه و شکل‌گیری حکومت دست نشانده و وابسته پهلوی، وارد فاز دیگری از تاریخ خود شد. بتدریج شمائی از احزاب مختلف سیاسی شکل گرفت و ادبیات و شیوه‌ای نوین را اتخاذ کرد. این مبارزات هنوز هم ادامه دارد.

در جنبش ضد دیکتاتوری و دموکراتیک ایران تمامی اقشار و طبقات اجتماعی شرکت دارند. این جنبش فارغ از تقسیم‌بندیهای طبقاتی و صنفی و صرفاً با خط تمایز مقابله با استبداد حکومتی، معنا می‌یابد.

در فرهنگ سیاسی ایران مبارزه ضد دیکتاتوری آنچنان ارزشمند، نهادینه و معنادار شده است که در تعریف واژه روشنفکری ایران فعالیت در این جنبش یکی از ضروریات غیر قابل حذف آن است.

تمامی فعالین جنبش‌های فعال در عرصه اجتماعی ایران اساساً در سطوح مختلف جنبش دموکراتیک ایران نیز عضو و فعال هستند. و در این میان مردم آذربایجان از وضعیتی ویژه و خاص برخوردار است. این ویژگی ناشی از گذشته تاریخی و سابقه مبارزات سیاسی آنان است.

به شهادت تاریخ مرکز اصلی انقلاب مشروطه در آذربایجان بود. بدون حضور جسورانه و پرکار آذربایجان در عرصه انقلاب مشروطه اساساً انقلابی به نام مشروطه در ایران قادر به شکل‌گیری نبود. نقشی که آذربایجان در انقلاب مشروطه بازی کرده اهمیت و خاصیت ضد استبدادی آن را در چشم استعمارگران انگلیسی و آمریکائی و حتی روسی روشن کرد. استعمارگران بخوبی متوجه شدند که منشاء مبارزات آزادی خواهانه و ضد استعماری در آذربایجان است. به همین دلیل وظیفه اصلی و مهمی که بر عهده رژیم دست نشانده پهلوی نهاده شد، نابودی اقتصادی و فرهنگی مردم آذربایجان بود. آذربایجان تحت فشار مضاعف و دشمنانه استعمارگران از سوئی و استبداد پیشه‌گان از سوی دیگر قرار گرفته شد.

ولی پایداری و روح مبارزاتی مردم آذربایجان گنجینه‌ای ناتمام در زایش مبارزات ضد استبدادی مردم ایران است. در طول تاریخ مبارزات دموکراتیک و ضد استبدادی ایرانیان مردم آذربایجان همیشه در صف اول مبارزه قرار داشتند و امروز نیز چنین است. مردم آذربایجان علاوه بر اینکه در بسیاری از جنبشهای مردمی جامعه فعال هستند، در جنبش دموکراتیک و ضد استبدادی نیز جزء اعضا اصلی و فعال هستند.

از این منظر حرکت ملی آذربایجان در رابطه تنگاتنگ و گسست‌ناپذیر با جنبش دموکراتیک و ضد استبدادی ایران قرار دارد. هر فردی که در حرکت ملی آذربایجان فعال است خودبخود و ذاتاً در جنبش دموکراتیک و ضد استبدادی کل کشور نیز فعال است. این همپوشانی و همپاری در دو جنبش، خواه بصورت آگاهمند و خواه بصورت غیر آگاهمند وجود دارد. عینیت مادی خاستگاه مشترک اجتماعی هر دو جنبش اگر چه در ذهنیت برخی از فعالین هویدا و آشکار نیست، ولی بصورت کاملاً طبیعی وظیفه تاریخی خود را فراموش نمی‌کند و در انجام آن می‌کوشد.

اشراف و آگاهی بر چنین عینیتی و حل معادلات ذهنی آن می‌تواند راهکارهای لازم جهت پیش‌بری هر دو جنبش در عرصه مبارزات اجتماعی را بدست بدهد.

ازاین رو است که برگرفتن حجاب‌های استتارگر این بنیان مشترک از وظایف اصلی فعالین روشنگر حرکت ملی آذربایجان از سوئی و فعالین غیر آذربایجانی جنبش دموکراتیک مردم ایران از سوی دیگر است. فارغ از ذهنیات ما تعامل دو جنبش مذکور در صحنه پراتیک اجتماعی وجود دارد و سطح همکاری و همپوشانی آندو در برخی موارد بقدری روشن و شفاف است که بر هیچ تاریک فکری نیز نمی‌تواند پوشیده بماند.

دشمنان مردم ایران و استبدادیان اقتدارگرا از سوئی و عوامل داخلی استعمارگران از سوی دیگر با تکیه بر کم آگاهمندی برخی از فعالین هر دو جنبش، نسبت به مسائل ذهنی و تئوریک جنبشهای اجتماعی، تبلیغات وسیعی را در شکاف اندازی بین آندو بکار می‌گیرند. حرکت ملی آذربایجان را در چشم فعالین جنبش دموکراتیک ایران، انحلال‌گرا و آشوب‌طلب می‌نامند، و در چشم فعالین حرکت ملی آذربایجان، مبارزان جنبش دموکراتیک ایران را

شوونیست و نژادپرست معرفی می‌نمایند. متأسفانه برخی اشتباهات ناآگاهانه فعالین هر دو جنبش، در بعضی مواقع نیز بهترین ماتریالهای ذهنی و مرغوب‌ترین سوژه‌های تبلیغاتی را در اختیار دشمنان قرار می‌دهد.

ولی با تمام اینها و بدور از هر گونه دسیسه‌چینی و توطئه‌پردازی‌ها، جنبش دموکراتیک مردم ایران و حرکت ملی آذربایجان هر دو خاصیتی ضد استبدادی و ضد استعماری دارند و همین خصیصه مشترک وجه مشترک و حلقه ارتباطی آن دو با همدیگر است.

جنبش نواندیشی دینی

جامعه ایران جامعه‌ای مذهبی است. با اینکه برخی از روشنفکران حاضر به قبول این واقعیت نیستند، ولی نگارنده عقیده دارد که جامعه ایران جامعه‌ای مذهبی و دینی است. مردم و اقشار مختلف این جامعه در عرصه‌های عمومی و در رفتارهای اجتماعی خود شدیداً میل دارند که خود را متعهد به اخلاقیات مذهبی نشان بدهند. حتی اگر تک به تک این مردم در برخی از موارد زندگی خصوصی خود استانداردهای مذهب را زیر پا بگذارند، به هیچ عنوان حاضر به علنی کردن این تخلف خود نیستند و آن را عملی ضد ارزشی و تخلفی اجتماعی به حساب می‌آورند.

کارناوالهای مذهبی که در ایام محرم و رمضان در جامعه ما بصورت کاملاً خود جوش بوجود می‌آیند، تبلور آشکار مذهبی و دینی بودن جامعه ایران است که نمود پیدا می‌کند.

هیئت‌های عزاداری فراوانی که در کوچه پس کوچه شهرهای مدرن کشور به تجدید ساختار خود پرداخته و هر روز متناسب با شرایط نوین به اجرای مراسم خود اقدام می‌کنند. نهادهای مذهبی مردمی هستند که هیچ تحلیل‌گر اجتماعی و جامعه‌شناس سیاسی نباید آنها را نادیده بگیرد. این واقعیتی غیر قابل کتمان است که جامعه ما جامعه‌ای مذهبی است.

ولی مذهب چون ریشه در سنت و باورهای کهن دارد در عمل نیز میل به گذشته دارد. به همین دلیل ساختارهای مذهبی از نظر رفتارشناسی اجتماعی معمولاً نسبت به تحولات مدرن با تأخیر فاز علاقه نشان می‌دهند.

و از نظر روانشناسی نیز سعی وافر دارند که آنها را کتمان کرده و نادیده بگیرند.

این امر تضاد آشکاری را بین اخلاقیات و رفتار مذهبی با احتیاجات و ضروریات زندگی مدرن ایجاد می‌کند. آنها را پس می‌زند. ولی زندگی در جهان عینی ادامه دارد. تکنولوژی و مدرنیته خود را مقید و متعهد نمی‌داند که با سفارشات و اندرزهای علمای دین از رشد و گسترش خود منصرف شود. از طرف دیگر هیچ جامعه‌ای نیز در جهان بشری خود را بی‌نیاز از امکانات تکنولوژی و مدرنیته نمی‌داند.

یک بررسی ساده تاریخی نشان می‌دهد که در طول تاریخ مذهب و نمادهای آن بتدریج در برابر رشد تکنولوژی و علم عقب‌نشینی کرده و بتدریج آن را پذیرفته و خود را با ضروریات رفتارهای آن سازگار کرده‌اند. بازنگری در اخلاقیات مذهبی و متناسب‌سازی آن با ضروریات مدرنیته را (در این نوشته) نواندیشی دینی می‌نامیم.

اکثریت ساختارهای جامعه ایران از آنجائی که ساختارهای مذهبی هستند و علاوه بر این حکومت امروز ایران نیز یک حکومت دینی است، و امروز رشد تکنولوژی و مدرنیته نیز نسبت به گذشته از سرعت و گستردگی فوق‌العاده‌ای برخوردار است، مخصوصاً فشار فرهنگی آن خانواده‌های ایرانی را شدیداً تحت تأثیر گرفته است، در نتیجه نهادهای مذهبی و اخلاقیات دینی در جامعه ما با چالش‌های جدی روبرو شده است. بسیاری از اقشار و نهادهای مذهبی در ایران نیاز به یک بازسازی تئوریک در اندیشه‌های دینی را درک کرده‌اند. جنبش قدرتمند نواندیش دینی در جامعه ما در جریان است و روز بروز نیز در حال گسترش است.

این جنبش سعی دارد خود را هماهنگ و متناسب با جنبش آزادی‌خواهی و دموکراسی نشان بدهد و تلاش می‌کند تعریف جدیدی از دین و اخلاقیات را ارائه بدهد.

با توجه به نفوذ مذهب در اعماق اقشار جمعیتی ایران می‌توان گفت که جنبش نواندیشی ایران یکی از کلیدی‌ترین جنبش‌هایی است که می‌تواند جامعه ایران را در رهائی از معضلات لاینحل امروزی یاری دهد.

حرکت ملی آذربایجان هنوز توانائی ارتباط‌گیری و تعامل با این جنبش را بصورت چشم‌گیر بدست نیاورده است. به نظر می‌آید فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان در این باره باید جدیت زیادی از خود نشان بدهند.

جنبش کارگری

جنبش کارگری ایران را نمی‌توان با ادبیات جنبش کارگری کشورهای توسعه یافته و پیشرفته صنعتی تبیین کرد. از آنجائی که سیستم تولید صنعتی در ایران در بسیاری موارد رانت‌خوار اقتصاد تک محصول کشور یعنی اقتصاد نفتی است، تولید صنعتی بمعنای ارزش افزوده‌ای و سوددهی آن وجود عینی ندارد. امروز بسیاری از کارخانجات کشور اگر از دلارهای نفتی محروم گردند حتی قادر به تأمین هزینه‌های جاری خود نیز نیستند. به همین دلیل پرولتاریائی که بتواند در کارخانه با نیروی کار خود ارزش افزوده تولید کند و اقتصاد کشور را به نیروی کار خود وابسته سازد، اگر هم وجود داشته باشد، عمده نیست. جنبش کارگری در ایران تحت تأثیر این وابستگی، در عمل از تاثیرگذاری در روند سیاست اجتماعی کشور عاجز است. (حکومت در ایران از بیکاران زیاد می‌ترسد تا از کارگران)

کارگران ایرانی با اینکه طیف وسیعی از جمعیت در کشور را تشکیل می‌دهند و در کارخانجات و مراکز تولیدی فراوانی به کار تولیدی مشغول هستند و از دستمزدهای ناچیز نیز در رنجند و اعتراضات فراوانی نیز به سیاستهای حاکم ابراز می‌دارند، ولی نمی‌توانند، جنبشی به هم پیوسته و تاثیرگذار را بوجود آورند. این جنبش در لایه روشنفکری خود نیز تقریباً چنین هویتی دارد و از ناهم پیوندی و گسستگی مراکز و محافل روشنفکری خود بشدت در رنج است. وسیعی فراوان دارد خود را سروسامان داده و تبدیل به نیروئی سیاسی و تاثیرگذار کند.

با این همه جنبش کارگری یکی از جنبشهای واقعی قابل توجه در ایران است که باید از سوی روشنفکران و تحلیل‌گران اجتماعی و مخصوصاً از جانب فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان مورد توجه قرار گیرد.

اضافه بر این لایه روشنفکری جنبش کارگری استعداد عظیمی در ساختار بندی اقشار زحمت‌کش و طبقات فقیر جامعه که اکثراً در حاشیه شهرهای بزرگ متمرکز هستند از خود نشان می‌دهد. اقشار کارگری از آنجائی که در مناطق فقرنشین مسکن دارند ارتباط نزدیکی با این طبقات دارند. همچنین قدرت تئوریک لایه روشنفکری جنبش کارگری، توان فوق‌العاده‌ای را در اختیار آن قرار می‌دهد، و همپوشانی و همکاری نزدیک بین ادبیات اعتراض آنها پدید می‌آورد. این موضوع هر چند که هنوز نتوانسته است خود را جلوه دهد، ولی با گسترش فوق‌العاده‌ای که نمایان می‌سازد در آینده‌ای نزدیک در اعتراضات اجتماعی متبلور خواهد شد.

با توجه به این استعداد بالقوه است که جنبش کارگری نیز در ایران از اهمیت خاصی برخوردار است که باید جدی گرفته شود.

جنبش دانشجویی

این جنبش یکی از جنبشهای فعال و تاثیرگذار اجتماعی در ایران است که از سابقه‌ای بس طولانی برخوردار است. کیست که نداند همین جنبش بود که رژیم پهلوی را در فشار شدید سیاسی خود چه در حوزه بین‌الملل و چه در حوزه داخلی قرار داده بود.

جنبش دانشجویی در ایران خاستگاه تئوریک بسیاری از جنبشهای دیگر در جامعه ایران است. اهمیتی که جنبش دانشجویی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران دارد، موجب گردیده است بسیاری از محافل روشنفکری سعی در نفوذ و تعامل با آن داشته باشند. اکثر نیروها و محافل سیاسی در کشور طمع بهره‌مندی از این جنبش را در سر دارند.

جنبش دانشجویی در انقلاب ۵۷ تأثیر بسیار زیادی داشته و بعد از انقلاب در اثر اهمیت روز افزون آن بود که رهبران انقلاب از وحدت حوزه و دانشگاه سخن به میان می‌آوردند، ولی در طنزی تلخ و کمرشکن در نهایت همین شعار وحدت تبدیل به شعار حذف شد و دانشگاههای کشور در سرتاسر ایران از طرف متحدان دیروز و به قدرت رسیدگان امروز تعطیل گردیدند.

بدین طریق جنبش دانشجویی نیز برای مدتی تعطیل گردید. و بعد از اینکه آب‌ها از آسیاب افتاد دانشگاهها از نو باز شد و دانشجویان دوباره به دانشگاهها باز گشتند ولی این بار زیر کنترل بسیار شدید سیستم گزینش و مسئولان انقلاب فرهنگی.

بر هم خوردن ترکیب سنی جمعیت در ایران موجب گردید، حکومت، فضای دانشگاهی را گسترش دهد. اقشار مختلف اجتماعی بتدریج توانستند در فضای دانشگاهها حضور یابند. جمعیتی عظیم از جوانان دانشجو پدید آمد. حضور میلیونی دانشجویان در دانشگاههای ایران موجب رشد سریع و قدرتمند جنبش دانشجویی در فاز جدید شد.

جنبش دانشجویی علاوه بر اینکه با عمل در عرصه دانشگاهها در سیاست‌گذاری محافل سیاسی و قدرتی کشور تأثیر می‌گذارد از طریق فارغ‌التحصیل‌های دانشجویی خود نیز که بصورت میلیونی در جامعه پراکنده است تأثیر بخش است.

این جنبش امروز از طریق دانشجویان فارغ‌التحصیل خود مخصوصاً فارغ‌التحصیل‌های مؤنث حتی در دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز تأثیر می‌گذارد. قشر دانشجو ترکیبی ناهمگن از لایه‌های اجتماعی و ملیت‌ها و ادیان و فرهنگهای مختلف کشور است که در ایران وجود دارند. تفاوت‌های اقلیمی و جغرافیایی و فرهنگی و قومی و طبقاتی در رفتارشناسی جنبش دانشجویی کاملاً محسوس است. بصورتی که دانشجویان ترک زبان در دانشگاهها در مقایسه با دانشجویان فارس زبان رفتاری کاملاً متفاوت از سایرین در جنبش دانشجویی دارند.

جنبش دانشجویی در کشور ایران تحت تأثیرانواع ناهمگون اقشار مختلف اجتماعی است. از همین طریق نیز از سایر جنبشهای اجتماعی در ایران تأثیر می‌پذیرد.

در جنبش دانشجویی ایران لایه روشنفکری جنبش کارگری از سوئی، نیروهای نواندیش دینی از سوی دیگر و اخیراً فعالین حرکت ملی و قومی از سوئی دیگر فعال است. البته باید در نظر گرفت که سایر جنبشهای اجتماعی نیز سعی در تعامل با آن دارند. همین مسائل موجبات گسل درونی مضاعف در این جنبش را فراهم می‌آورد. این گسل‌ها موجب می‌گردند که نیروهای مخالف، زمینه‌های گسست و پراکندگی و سرکوب آنها مهیا سازند. ولی ترکیب اقشاری جمعیت دانشجویی در کشور اگر چه از سوئی گسل‌های درونی جنبش دانشجویی را سبب می‌گردند، از سوی دیگر نیز در مواقعی که جنبش، اکتیو و فعال می‌گردد خاصیتی پیوند دهنده به خود می‌گیرد. جنبش دانشجویی در زمانهایی که فعال می‌شود، حلقه‌های پیوند ساز جنبشهای فعال در جامعه باهم دیگر را بوجود می‌آورد. آنها را به هم مربوط می‌سازد و موجب متنوع شدن آنها از یکدیگر می‌گردد. مسئولین حکومتی عمیقاً نگران این خاصیت جنبش دانشجویی هستند و شدیداً از پیوندیابی این جنبش با سایر جنبشها اجتماعی جلوگیری می‌کنند.

هیچ تصادفی نیست که قشر دانشجو در حین آنکه پیش‌رو جنبش دمکراسی خواهی ایران است، پیش‌رو جنبش اصلاح‌طلبی و جنبش قومی - ملیتی نیز هست. در سایر جنبشها نیز معمولاً اینگونه عمل می‌کند. این خاصیت ویژه در جنبش دانشجویی ایران موجب گردیده است فشار بر روی این جنبش از جانب محافل قدرتی و مراکز حکومتی شدیداً افزایش یابد.

جنبش زنان

ساختار اجتماعی نظام پدرسالار هیچ‌گونه سازگاری با حقوق انسانی زن ندارد.

ساختار این نظام اساساً در تضاد با حق طبیعی زنان در بسر بردن یک زندگی عادلانه و انسانی است. زنان در این نظام از اکثر حقوق انسانی و طبیعی خود محروم هستند. در خانواده مردسالار از آنجائی که گلوگاه معیشتی و اقتصادی خانواده در اختیار مردان است، قدرت نیز در اختیار آنان قرار دارد. در این خانواده زنان زیردست مردان هستند. آنان به هر طریق که دلشان بخواهد نظم و نظام خانواده را تنظیم می‌کنند. سقف و درصد آزادی زن و برخورداری زن از حقوق اجتماعی بستگی مستقیم به انصاف و انسان دوستی مرد خانواده دارد.

برتری‌طلبی مردان بر زنان از درون خانواده برمی‌خیزد و در عرصه‌های اقتصادی - نظامی - سیاسی - علمی و فرهنگی نهادینه می‌شود. این نوع بی‌عدالتی با روح انسانی بشر در تضاد است. روح انسانی بشر با بدست آوردن کم‌ترین فرصت در جهت برقراری عدالت می‌کوشد.

سابقه جنبش زنان در سطح بین‌الملل به دهه‌های پایانی قرن هیجدهم برمی‌گردد در سال ۱۷۹۲ نخستین کتاب در این مورد تحت عنوان دفاع از حقوق زنان تدوین و منتشر شد. نخستین سازمانهای دفاع از حقوق زن بعد از انقلاب فرانسه در اروپا شکل گرفت و ماری گوز یکی از رهبران نهضت بود که در سال ۱۷۹۳ در فرانسه اعدام شد.

نابرابریها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی که نسبت به جنس مؤنث در جوامع بشری اعمال می‌گردد موجب شده است، جنبش زنان در سطح بین‌الملل گسترش یابد و ملموس‌ترین نتیجه این مبارزات برخورداری از حق رأی بود که اولین بار در سال ۱۸۹۳ در نیوزیلند و در شوروی در انقلاب ۱۹۱۷ این حق بدست آمد. زنان آمریکا تنها در سال ۱۹۲۰ توانستند به این حق طبیعی خود دست یابند. در ایران برای اولین بار زنان ایرانی در جریان حکومت یکساله پیشه‌وری بود که از حق رأی برخوردار شدند. ولی بلافاصله بعد از شکست این حکومت این حق ضایع گردید.

جنبش زنان در نقاط مختلف جهان حاصل انقلاب صنعتی بود. انقلاب صنعتی از سوئی جنبش کارگری و بدنبال آن ایدئولوژی عدالت طلبانه آنرا بوجود آورد و از سوی دیگر زنان بسیاری را از مزارع و کار کشاورزی و یا خانه‌داری به عرصه تولید در کارگاه‌های صنعتی کشاند. بدین طریق زنان عملاً در زندگی شهری وارد عرصه تولید شدند. و در نظام خانواده شهری عملاً به یکی از نان‌آوران خانواده تبدیل شدند. همین مسئله موجب گردید کار زن در اقتصاد و در آمد خانواده به یکی از ارکان اصلی تبدیل شود. بدین طریق از نظر مادی سلطه بلا منازع مرد بر اقتصاد خانواده تضعیف گردید. نظام پدر سالار در خانواده‌ها به زیر سؤال کشیده شد. این تحول به ظاهر ساده اجتماعی بتدریج موجبات شکل‌گیری جنبش زنان را فراهم آورد امواج جنبش زنان بتدریج از کشورهای صنعتی به کشورهای عقب‌مانده رسید و جوامع آنها را تحت تأثیر خود قرارداد.

ادبیات جنبش فمینیستی بخودی خود نظام پدرسالار کشورهای کم‌توسعه و پدرسالار را به چالش کشیده است و بر علیه تمامی قیدو بندهای فرهنگی به جدال برخاسته است.

تحت تأثیر مبارزات فرهنگی که رهبران جنبش زنان در سطح جهانی انجام می‌دهند. و در بستر کار تولیدی زنان کارگر و کارمند که در سطح جوامع مختلف بشری پراکنده است و همچنین بر اثر بالا رفتن سطح سواد و آگاهی‌های اجتماعی زنان، امروز جنبش زنان حتی در جوامع کم‌توسعه نیز وارد مرحله نوینی از سیر تکاملی خود شده و نظام پدرسالار و تمامی نهادهای فرهنگی - سیاسی آن را به چالش کشیده است.

این جنبش در جامعه ایران از ویژگی‌های خاص برخوردار است.

حقوق انسانی زنان در ایران با شکل‌گیری حکومت اسلامی و رسمیت یافتن فرهنگ دینی در کشور با محدودیتهای فراوانی روبرو گردید. تحت تأثیر این مسائل زنان ایرانی از بسیاری از آزادیهای انسانی که زنان در جوامع دیگر بشری، از آن بهره‌مند هستند، محروم می‌باشند. زنان ایرانی حق برخورداری از آزادیهای پوششی را ندارد. تحت فشار همین امر از کلیه فعالیتهای فرهنگی و ورزشی و هنری و حتی تولیدی که لازمه آن رهایی از اینگونه تعاریف است محروم هستند. قرائت خاصی که از مسئله حجاب در نهادهای رسمی ایران وجود دارد. حق طبیعی زن ایرانی را با محدودیتهای ویژه‌ای روبرو کرده است. زن ایرانی تحت تأثیر قرائت خاصی که از مسائل حقوق قضائی وجود دارد در بسیاری از موارد نسبت به مردان از حقوق مربوط به خودشان محروم هستند. از سوی دیگر در جامعه پدرسالار ایران هنوز در برخی مناطق، زن به عنوان کالا، به شوهر، فروخته می‌شود. حاد بودن این مسئله بقدری مشمژ کننده است که چندین بار مقامات کشور حتی در سطح رهبران طراز اول خواستار برخورد با آن شده‌اند. ولی در برخی موارد فرهنگ جامعه هنوز آمادگی پذیرش خواسته‌های بر حق جنبش زنان را ندارد.

علاوه بر اینها هجوم باندهای بین‌المللی و مافیائی مواد مخدر و تجارت سکس زنان و دختران در جامعه ایران نیز، زنان را در وضعیت بسیار شکننده‌ای قرار داده است. گسترش فروش و مصرف مواد مخدر در کشور اولین قربانیان واقعی خود را از میان زنان و دختران جوان می‌گیرد. امروز در کشور ما اکثر خانواده‌ها با معضل مواد مخدر دست به گریبان هستند. وضعیت وخیم و سخت معیشتی خانواده‌ها نیز شرایط بسیار مساعدی را برای قربانی شدن زنان و دختران فراهم آورده است. کشور ایران در میان سه کشور اول جهان است که زنان و دخترانش قربانی تجارت سکس جهانی می‌شوند.

این همه و بسیار موارد دیگر بستر بسیار مستعدی را برای فراگیری جنبش زنان در جامعه ایران مهیا کرده است.

نفوذ بی‌سابقه و بسیار گسترده رسانه‌های ماهواره‌ای در درون خانواده‌های ایرانی نیز که در نتیجه سیاستهای غلط فرهنگی حکومت تشدید شده است، جنبش زنان در ایران را، هر چه رادیکال‌تر و فراگیرتر کرده است.

این جنبش با بهره‌مندی از دختران دانشجویی که در سطح گسترده‌ای در دانشگاه‌های کشور پراکنده‌اند قادر است خود را بتدریج ثنوریزه و سازماندهی کند. و امروزه نیز تبدیل به یکی از چالشهای اصلی حکومت دینی ایران، در برخورد با جنبشهای مردمی شده است. از آنجائی که ادبیات جنبش زنان از

جوهره‌های لائیک و غیر دینی بهره‌مند است. ارزشهای رسمی را نیز به مبارزه طلبیده است. بدین طریق حساسیت حکومت دینی را هر چه بیشتر و بیشتر کرده است. ذات لائیک و غیر دینی جنبش زنان در اتمسفر دینی - سیاسی ایران جلوه‌ای خاص به این جنبش داده است. حساسیت اورژانسی سیستم حکومتی نسبت به روند پراتیکی و ادبیات نظری حاکم بر جنبش زنان، موجب گردیده است، مقدار زیادی از انرژی موجود در خزانه سیاسی جمهوری اسلامی ایران صرف رودروئی با این جنبش شود. این در صورتی است که جنبش زنان در ایران هنوز وارد فاز سیاسی و راهبردی خود نشده است. جنبش زنان در ایران در جلوه بیرونی خود خاصیتی کاملاً فرهنگی و انسانی به خود می‌گیرد و بدون آنکه به جبهه سیاسی وارد شود و هزینه‌های سنگین آن را تحمل کند، بهره‌های سیاسی می‌گیرد. سیستم پدرسالار و نظام ایدئولوژیک رسمی را به چالش می‌گیرد. بدین گونه است که نوع پوشش و نحوه حجاب و شیوه رفتار اجتماعی زنان و دختران در منظر عمومی جامعه تبدیل به معضلی غیر قابل حل و در ضمن غیر قابل تحمل برای مسئولین حکومتی در ایران شده است.

به بیانی ساده‌تر و روان‌تر می‌توانیم بگوئیم که جنبش زنان در ایران علی‌رغم جلوه غیر سیاسی خود ماهیتی کاملاً سیاسی دارد. انعکاس این خاصیت در عرصه پراتیک اجتماعی بصورت رفتار فرهنگی با بهره‌وری سیاسی می‌باشد. همان خاصیتی که در حرکت ملی آذربایجان نیز جلوه‌گر است. به همان گونه که در حرکت ملی آذربایجان نیز شاهد هستیم، رفتار و عملکرد فرهنگی فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان بهره و نتیجه‌ای کاملاً سیاسی به بار می‌آورد. بدین طریق حرکت بدون آنکه مجبور به پرداخت هزینه‌های فعالیت در عرصه انقلاب سیاسی شود با فعالیت فرهنگی و اجتماعی خود به دست آوردهائی نائل می‌آید که تنها در صورت وارد شدن به عرصه انقلاب سیاسی می‌توان به آن نائل آمد. از این نظر جنبش زنان در ایران با حرکت ملی آذربایجان از خاصیتی مشترک برخوردار است.

علاوه بر آن از نظر ماهیت پدیده نیز این دو جنبش از جوهره‌های همسان و همخوان برخوردار هستند. هر دو جنبش، جنبشی هویتی و معنا ساز هستند. به همان گونه که عمل در حرکت ملی آذربایجان از پرسش "من کیستم؟" شروع می‌شود. عمل در جنبش زنان نیز از همین پرسش آغاز می‌گردد. پرسشی که موقعیت و جایگاه اجتماعی موجود (فعالی) هر فرد را به زیر سوال می‌برد و او را متوجه می‌سازد که برای برقراری عدالت و حرکت بسوی علویت و شرافت انسانی باید بسیاری از مولفه‌های هویتی فعلی را رد و بسیاری از آنها را نیز باز تعریف کند. روندی که به هویت بخشی نوین و متناسب و یا نزدیک‌تر به شرافت اصیل انسانی منجر می‌شود.

هر دو جنبش موقعیت و جایگاه سیاسی - اجتماعی امروزی خود را با غایت معنا بخش انسان و هویت‌گیری آرمانی می‌سنجد. و نارسائی‌ها و نواقص آن را با معیارها و تناسبات آرمانی خود متوجه می‌شوند و نسبت به رفع و برطرف کردن آن می‌کوشند. به این جهت ادبیات حاکم بر هر دو جنبش ریشه در ادبیات مقاومت و مشروعیت شکن دارد. روحی که بر هر دو جنبش حاکم است، روحی هویت‌گرایانه و نومعنا بخش است. همین دو روح همسان و همگون اجتماعی است که فعالیت هر دو جنبش را در عرصه عمل به هم پیوند می‌زند و آنها را از هم‌دیگر جدائی ناپذیر می‌سازد. فعالین حرکت ملی آذربایجان باید این همسانی و همگونی روحی و ذاتی را دریابند و نسبت به همخوانی و همگرایی عملی آنها در عرصه پراتیک اجتماعی و سیاسی هوشیار و کوشا باشند.

جنبش حفظ محیط زیست

محیط زیست زمین در خطر نابودی است. هر چند که به نظر غیرقابل قبول می‌آید ولی واقعیتی انکارناپذیر است که باید آن را بی‌کم و کاست قبول کرد. رشد و توسعه دیوانه‌وار صنایع و کارخانجات آلوده ساز و مخرب محیط زیست، استفاده از مواد سمی و رادیواکتیویته در تسلیحات نظامی، بهره‌برداری بی‌رویه از معادن کانی و غیرکانی کره زمین، نابودی جنگلها و آلودگی غیرقابل کنترل آب دریا و اقیانوسها، آلودگی اتمسفر و جو کره زمین که اخیراً منجر به پاره‌گی و آسیب‌دیدگی لایه ازن شده است، و بسیاری موارد ریز و درشت دیگر، فی‌الواقع شرایط زیست محیط کره زمین را برآستی در معرض تخریب و نابودی قرار داده است.

امروز در جوامع بشری آمار قربانیان شرایط ناهنجار محیط زیست سر به میلیونها می‌زند و به نظر فعالین جنبش حفظ محیط زیست اگر دیر بجنبیم شرایط زیست در کره زمین در حال نابودی کامل است.

جنبش محیط‌زیست یا جنبش سبز از شرایط غیرقابل تحمل فوق سرچشمه می‌گیرد و بوجود می‌آید.

این جنبش با اینکه از نظر نمای ظاهری خود بصورت و گونه‌های بسیار متفاوت جلوه می‌کند و بنام یک جنبش واحد نامیدن آن را دچار مشکل می‌سازد. ولی علی‌رغم آن جنبش حفظ محیط‌زیست بصورت یک جنبش واقعی و جهانی روز بروز در حال رشد و گسترش است. این جنبش نیز به مانند جنبش زنان با توجه به استعدادهای فرهنگی و مادی و معنوی هر جامعه و هر ملتی شکلی ویژه و خاص به خود می‌گیرد.

نوک حمله جنبش حفظ محیط زیست متوجه طمع‌کاری سیری ناپذیر سرمایه‌داران و حکومت‌های تجاوزگر جهانی است که بی‌توجه به آینده زندگی بشری صرفاً برای استفاده هر چه بیشتر و منفعت طلبی هر چه افزونتر، نسبت به محیط زیست بشری بی‌توجهی و خیانت می‌کنند. به همین دلیل نیز جنبش محیط زیست در سطح جهانی به جنبش ضد سرمایه‌داری و مردمی تبدیل شده است.

در کشورهای صنعتی مسئله حفظ محیط زیست با توجه به سطح فرهنگی مدرن و بالائی که در بین اقشار مختلف مردم آنجا هست از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و جهان سیاست را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده است. در جوامع صنعتی هر جریان سیاسی که سیاست خود را سبز نساخته باشد از جهت پشتیبانی مردمی در مضیقه قرار خواهد گرفت. به همین دلیل حتی بی‌مسئولیت‌ترین جریان‌های سیاسی و قدرتهای حکومتی نسبت به حفظ محیط زیست، خود را دلسوز و طرفدار معرفی می‌کنند.

جنبش حفظ محیط زیست از آنجائی که بصورت یک جنبش جهانی است و خاصیتی فرا ملی و بین‌المللی دارد خودبخود جنبش‌های محلی محیط زیست را به همدیگر پیوند داده و در سطح جهانی از حمایت بین‌المللی برخوردار می‌سازد.

این جنبش به بهترین وجه می‌تواند محمل لازم برای جنبش‌های محلی آماده سازد و آنها را از امکانات جهانی و بین‌المللی بهره‌مند نماید.

جنبش حفظ محیط زیست اگر چه در میان ملل پیش رفته قادر به تاثیرگذاری مستقیم در مراکز قدرت سیاسی هست و همچنین قادر است کادرها و فعالین خود را بصورت مستقیم و علنی در سطح سیاسی جامعه فعال سازد. ولی در کشورهای عقب مانده و کم توسعه که اکثراً از حکومت‌های غیرمدنی و استبدادی در رنجند بگونه‌ای دیگر عمل می‌کند.

حکومت‌های استبدادی در کشورهای عقب مانده معمولاً از شکل‌گیری نهادهای مدنی سیاسی و فرهنگی مردم جلوگیری بعمل می‌آورند و به همین دلیل نیز مردم محمل‌های لازم برای بارآوری تبلور خود بدست نمی‌آورند. در این شرایط جنبش حفظ محیط زیست بهترین و مناسبترین امکان تبلور را بوجود می‌آورد.

مردم اصولاً نیاز به هویت جمعی دارند و پردازش این هویت در نهادها و مراکز و محافل مدنی صورت می‌گیرد. در اثر رشد و توسعه ارتباطات جهانی، کشورهای عقب مانده و کم توسعه براحتمی از طرز تفکر و شیوه زندگی جوامع پیش‌رفته اطلاع یافته و تحت تاثیر اخلاقیات زائیده آن قرار می‌گیرند، در چنین وضعی جنبش حفظ محیط زیست بعنوان یکی از مولفه‌های اخلاقی - فرهنگی جوامع صنعتی در سامان‌یابی هویت جمعی جوامع کم توسعه و عقب مانده نقش تاثیر گذاری به خود می‌گیرد.

امروز فرآیند هویت در جوامعی به مانند ایران تحت تاثیر بسیاری از متغیرهای جهانی، در حال باز تعریف و دگردیسی خود است. از این منظر به مفاهیم و محافل جدید و نوین که همخوان با شرایط نوین بین الملل باشد نیاز مبرم وجود دارد. جنبش حفظ محیط زیست برخی از این نیازها را برآورده می‌سازد. از این زاویه است که جنبش حفظ محیط زیست در جوامع کم توسعه از اهمیتی ویژه برخوردار می‌شود. مردم را یاری می‌دهد که در هویت‌یابی جمعی جدید از امکانات آن بهره‌مند شوند. نیروهای آگاه و مسئول جوامع مختلف با طیف گسترده‌ای از انگیزه‌ها و آمال گوناگون سیاسی و غیر سیاسی در کانونهای مخصوص حفظ محیط‌زیست متمرکز می‌شوند و برای بقا و حفظ محیط زیست جامعه خود می‌کوشند. متأسفانه حکومت‌های استبدادی به انگیزه ذات دیکتاتوری و انحصار طلب خود، وجود این مراکز و کانونها را نیز بر نمی‌تابند و به جلوگیری از شکل‌بندی و سامان‌یابی آنها می‌پردازند.

اگر در کشورهای صنعتی و پیش رفته فعالین جنبش حفظ محیط زیست فقط با آلوده‌سازان و تخریب‌گران محیط زیست مبارزه می‌کنند و از ستیزه‌گری، آنان آسیب می‌بینند. در کشورهای کم توسعه فعالین محیط زیست علاوه بر آن، از تنگ‌نظری و تمامیت طلبی حکومت‌های استبدادی نیز در عذابند. شکل‌گیری و سامان‌یابی هواداران و فعالین جنبش حفظ محیط زیست مسئله‌ای است که حکومت‌گران استبدادی چشم‌دیدن آن را ندارند.

در جامعه ما با اینکه در هیئت دولت و در سطح معاون رئیس جمهوری، خانم ابتکار مسئول پی گیری حفظ محیط زیست است، ولی کلیت حکومت از شکل گیری نهادهای مدنی حفظ محیط زیست بشدت نگران است. این نهادها با بایکوت خبری و تحریم رسانه‌ای روبرو هستند و از کمبود بودجه و امکانات، شدیداً در مضیقه قرار دارند.

ولی با این همه نطفه‌های جنبش حفظ محیط زیست در کشور ایران فعال است و مبارزه‌ای جدی جهت شکل بندی و سامان یابی خود آغاز کرده است. جنبش حفظ محیط زیست در آذربایجان از شرایطی ویژه برخوردار است. صنایع آلوده ساز در سطح شهرهای آذربایجان فعال است. محیط زیست آذربایجان در حال تخریب و ویرانی است. دریاچه ارومیه در حال نابودی است بسیاری از باغات و مزارع مناطق مختلف آذربایجان از بین رفته‌اند، استفاده از سم‌های خطرناک آلوده‌ساز که در اثر سیاست‌های غلط کشاورزی در آذربایجان اعمال می‌شود، آسبهای فراوان و جبران ناپذیری به محیط سبز آذربایجان وارد می‌سازد. این همه، حدت و شدت جنبش حفظ محیط زیست در آذربایجان را بیشتر از نقاط دیگر ایران می‌کند. با توجه به توضیحات مختصر فوق می‌توان بطور خلاصه چنین گفت.

جنبش حفظ محیط زیست در آذربایجان متأثر از روابط و ارتباطات بین‌المللی جهانی با غایت حفظ محیط زیست در آذربایجان بوجود آمده و فعال است. این جنبش مستعد اتصال و ارتباط با مراکز و کانونهای بین‌المللی حفظ محیط زیست است. ولی این استعداد مانع از نمود و جلوه ویژه‌گی‌ها و نماهای محلی و بومی آن نیست. از این منظر تحت تاثیر مظلومیت مضاعف آذربایجان از ادبیات و رفتاری بومی و محلی استفاده می‌کند. او می‌تواند با گزارش وضعیت و مظلومیت فعلی آذربایجان به مراکز مسئول بین‌المللی ضمن استفاده از امکانات بین‌المللی در راستای رفع مسائل محلی خود، پیوند ارگانیک خود با جنبش محیط زیست بین‌الملل را نیز هر چه مستحکم‌تر و کاربردی‌تر سازد.

جنبش محیط زیست در آذربایجان علاوه بر اینکه با جوهر حرکت ملی آذربایجان هیچ‌گونه تضاد و مشکلی ندارد بلکه می‌تواند به حلقه ارتباطی فوق العاده محکم و آسیب‌ناپذیری برای پیوند حرکت ملی آذربایجان با مراکز و محافل بین‌المللی و جهانی تبدیل شود.

جنبش محیط زیست و حرکت ملی آذربایجان براحتی می‌توانند از امکانات یکدیگر بهره برده و با استفاده از نقاط قوت همدیگر ضعف‌های یکدیگر را برطرف سازند.

جنبش ملی گرائی کرد

کردها ملتی مظلوم هستند که تحت فشار شدید حکومت‌های مرکز محور قرار دارند. به همان طریق که ملت آذربایجان با روی کار آمدن حکومت فارس محور و ضد مردمی رضاخان زیر فشار غیر انسانی‌ترین ظلم‌های تاریخی قرار گرفت، سایر اقوام و ملیت‌های غیر فارس ایران نیز در چنین مصیبتی گرفتار آمدند. ملت کرد نیز یکی از آنها بود.

ملت کرد از نظر شاخص‌های محرومیت با مظلومیتی مضاعف روبرو است.

کوهستانی بودن منطقه و طرز تقسیم آن بین چهار دولت ایران، عراق، ترکیه و سوریه در تلفیق با فرهنگ و سیستم معیشتی ملت کرد، زایش مبارزه مسلحانه و چریکی را امکان‌پذیر ساخته است. در مسیر مبارزه با حکومتها، این مسئله اگرچه از سوئی امتیازات ویژه‌ای را برای ملت کرد به ارمغان آورده، از سوی دیگر نیز آسیب‌هایی بسیار جدی به اعتبار اجتماعی آنان در نزد مقامات کشورهای منطقه وارد کرده است.

تاکنون دولت‌ها، یکی پس از دیگری از سرمایه‌گذاری کلان در منطقه کردستان امتناع کرده‌اند. و وضعیت خاص پلیسی و نظامی را در آنجا حاکم کرده‌اند. این روند نگرش ملت کرد نسبت به حکومتها را منفی و قهری کرده است. در نهاد و درون فرهنگ اجتماعی ملت کرد حاکمیت مرکزی همیشه سرکوبگر و ضد کرد محسوب می‌گردد. حاکمیت مرکزی در اکثر کشورهای فوق‌الذکر در نزد ملت کرد، هرگز اعتبار سیاسی لازم برای مشروعیت خود را بدست نیاورده است.

پراکندگی و تقسیم ملت کرد در بین چهار دولت و سیاستهای تقابلی و تخالف این دولت‌ها با همدیگر و سرویس‌دهی مغرضانه قدرتهای جهانی به جنبش‌های چریکی ملت کرد در مقاطع مختلف تاریخی، شرایط اجتماعی کردستان را همیشه مستعد شعله‌وری مبارزه مسلحانه کرده است. جنبش‌های چریکی در کردستان بسرعت می‌توانند، شکل بگیرند و به نقطه اوج برسند.

سازمان PKK در عرض چهارده سال توانست یک جنبش مسلحانه در ابعادی فراگیر و با اعتباری بین‌المللی را سازمان‌دهی کند.

در کردستان عراق چندین دهه است که مبارزه مسلحانه ادامه دارد و هم اکنون دو حزب اتحادیه کردستان به رهبری جلال طالبانی و حزب دمکرات به رهبری بارزانی در عراق فعال هستند. در کردستان ایران نیز جریانات و سازمانهای مختلف چریکی و مسلح در مقاطع مختلف تاریخی شکل گرفته و بصورتی فراگیر عمل کرده‌اند. اینها همه نشان از این واقعیت دارد که جنبش ملی کردها بشدت مستعد تسلیح و عملکرد نظامی است.

شقاوتها و حق‌کشی‌های فراوانی که حکومت رضاخانی با توجه به رهنمودهای استعمار انگلیس در حق ملت‌های غیر فارس ایران مرتکب شد. ظلمها و ستم‌هایی که پسر رضاخان با اتکا به قدرت ایالات متحده در حق ملل غیر فارس ایران انجام داد. زمینه‌های تاریخی جنبش ملی در کردستان را جهت ورود به فاز نظامی مهیا کرده بود. انقلاب سال ۵۷ در ایران علاوه بر اینکه در زدودن این زمینه‌ها از ضمیر ملت کرد اقدامی موثر نکرد، بلکه با افتادن در دام دسیسه‌های قدرتهای بزرگ بین‌الملل خود را درگیر جنگ مسلحانه با کردها کرد.

با روی کار آمدن حکومت انقلاب، کردهای ایران علاوه بر مشکلاتی که در دوران حکومت پهلوی با آنها روبرو بودند، با مقوله تبعیضات دینی و مذهبی در بعد حکومتی نیز درگیر شدند.

حکومت برآمده از انقلاب بی توجه به بافت جمعیتی و دینی کشور، مذهب رسمی کشور را شیعه اعلام نمود و بالاترین مقامات کشوری و حکومتی را در انحصار شیعیان قرار داد. ملت کرد فقط به گناه اینکه سنی مذهب بودند از حق برخورداری از مقامات طراز اول کشور محروم شدند.

اختلافات قومی و ملی بعد از روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران در میان کردها و سایر سنی مذهبها به جای آنکه با برطرف شدن و نابودی حکومت فارس محور پهلوی تعدیل گردیده و از بین برود با بروز اختلافات مذهبی و تضییق حقوق طبیعی و انسانی سنی مذهبها تشدید گردید، نهایت این مسائل به درگیری حکومت با جنبش چریکی کردستان منجر شد.

جنبش ملی کردها با فشار مضاعف حکومت مرکزی ایران با تحمل تلفات سخت انسانی شدیداً سرکوب گردید. زخم آن دوران هنوز در تن مجروح ملت کرد باز است و علی‌رغم سکوت و آرامش ظاهری هنوز ترمیم و التیام نیافته است.

در شرایط نوین ایران جنبش ملی کرد در لایه‌های مختلف اجتماعی شدیداً فعال است. این جنبش در شرایط جدید با استفاده از سرویس‌های ویژه‌ای که از کردهای کشور عراق و سوریه و ترکیه می‌گیرد در حال سازماندهی آهنگین و آتشین خود است. و از آنجائی که استعداد تبدیل آن به جنبش چریکی و نظامی بالقوه و شدید است، به مسئله‌ای عمده برای منطقه تبدیل شده است. همسایگی دو ملت کرد و ترک موجب گردیده است، اهمیت این جنبش برای حرکت ملی آذربایجان دو چندان گردد.

در طول تاریخ دو جنبش ملی کردها و ترک‌های آذربایجان همکاریهای بسیار نزدیک با هم داشته‌اند. حتی در دوران حکومت یکساله فرقه دمکرات در آذربایجان و قاضی محمد در کردستان این همکاری در سطح بسیار بالائی صورت گرفته است. ولی بتدریج بین این دو فاصله افتاده است. امروز با ورود این دو جنبش به فاز جدید، حکومت مرکزی از سوئی، و قدرتهای تجاوزگر بین‌المللی از سوی دیگر، سعی دارند این دو جنبش را رو در رو هم قرار دهند، آنها را به جنگ و جدال بر علیه یکدیگر وادار سازند. متأسفانه مسائل سرزمینی می‌تواند بهترین و مساعدترین محمل برای اینگونه سوء تفاهات باشد.

امروز حرکت ملی آذربایجان با آنکه از صمیم قلب خواستار احقاق حقوق سرکوب شده ملت کرد است، ولی در ضمن شدیداً نگران آینده همکاری و یا رودروئی این دو با همدیگر است.

ایجاد انجمن‌های دوستی و همکاری بین دو جنبش می‌تواند بسیاری از سوء تفاهات موجود ما بین دو جنبش را حل کند. در صورت بوجود آمدن این‌گونه انجمن‌های دوستی و همکاری این دو جنبش می‌توانند مسائل مطروحه بین خود را بسادگی مورد بحث و بررسی قرار دهند و حتی از ایجاد مسائل و اختلافات جدید نیز جلوگیری کنند. فعالین حرکت ملی آذربایجان و جنبش ملی کردستان باید این را بدانند که رودروئی و درگیری این دو با یکدیگر به سود هیچکدام از دو ملت کرد و ترک نیست و تنها می‌تواند مراکز ضد ترک و ضد کرد را منتفع سازد.

امروز در اثر دسیسه‌پردازی دشمنان، عملاً جنبش ملی کردها و حرکت ملی آذربایجان محملی برای همپوشانی و همکاری با یکدیگر را ندارند. در میان جنبش‌های مختلف اجتماعی در ایران جنبش ملی کردها تنها جنبشی است که حرکت ملی آذربایجان، علی‌رغم خواست قلبی خود، امکان همکاری با آن را بدست نمی‌آورد.

سایر جنبشهای ملی در میان ملل غیر فارس ایران

آنگونه که می‌دانیم ایران کشوری کثیرالمله است. تمامی ملتها و اقوام غیر فارس آن تحت تاثیر سیاستهای فارس محور رضاخانی در معرض ظلم و ستمهای ملی و بومی قرار گرفته‌اند. فرهنگ و زبان آنان از سوی مراکز حکومتی فارس محور شدیداً در معرض تهاجم قرار دارد. امکانات اقتصاد بومی آنها نابود شده است. معادن و ذخایر ملی و بومی آنان در استعمار داخلی که با سیستم و بنیانهای حکومت رضا خان کار می‌کند، قرار دارد. علاوه بر اینها بعد از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران، مسائل دینی و مذهبی نیز تبدیل به معضلات روز شده و آن دسته از ملل و اقوامی که از مذهبی غیر شیعه برخوردارند تحت فشار دینی قرار گرفتند. این همه موجب گردیده است، جنبش‌های ملی در میان سایر اقوام و ملل غیر فارس شدت گیرد. علاوه بر ملت کرد، ملیت عرب و ملیت بلوچ ملیت لر، نیز با این مشکل دست به گریبان است. امروز عربهای خوزستان در سطح بسیار بالائی مسائل ملی و بومی خود را مطرح می‌کنند و در مقابل نارسائی‌های اقتدار گرائی و مرکز محوری، حرفهای زیادی برای گفتن دارند.

اعراب خوزستان، لرهای لرستان، بلوچ‌های بلوچستان، در سطح گسترده و وسیع مسائل خود را مطرح می‌کنند. استعداد و همکاری و تعامل این جنبش‌ها با همدیگر بسیار زیاد است. در این میان حرکت ملی آذربایجان بهترین و قوی‌ترین گزینه و مطلوب‌ترین همکار، برای آنان است. به همین دلیل استقبال گرمی از این حرکت بعمل می‌آید. شرکت مسئولانه و دلسوزانه برخی از فعالین سیاسی و فرهنگی جنبش ملی - قومی اعراب خوزستان در مراسم قلعه بابک، یکی از نمودهای بارز آن است، در تنظیم و نوشتن بیانیه‌های اعتراضی نسبت به ستم‌هایی ملی و قومی در ایران فعالین این جنبش‌ها با فعالین حرکت ملی آذربایجان همکاری بسیار گسترده و وسیع دارند.

ملت آذربایجان از آنجائی که در همسایگی مستقیم با ملتها و اقوام فوق نیست اختلاف جغرافیائی و سرزمین خاصی بین آنها مطرح نیست. از آنجائی که حرکت ملی آذربایجان از ادبیاتی مذهبی و دینی استفاده نمی‌کند، اختلافات مذهبی و شیعی نیز نمی‌تواند بین آنها بوجود آید. به همین دلیل روز بروز بر سطح همکاری بین این جنبشها با حرکت ملی آذربایجان افزوده می‌شود و فعالین حرکت ملی آذربایجان باید در این مورد برنامه‌های عینی و قابل اجرا تنظیم و اجرا کنند.

جنبش اصلاح طلبی

روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی حاصل انقلاب سال ۵۷ بود آن نیز حاصل انفجار خواسته‌های انباشته شده ضد استعماری و ضد استبدادی مردم ایران بود که در طول پنجاه سال حکومت پهلوی انباشته شده بود. در لحظه انقلاب ۵۷، مردم ایران، فارغ از هرگونه گروه‌بندی سیاسی و ایدئولوژیک و طبقاتی و قومی، بر علیه استبداد شاهنشاهی قیام کردند و وابستگی این حکومت به قدرتهای استعمارگر جهانی را برناتافتند.

مردم ایران فارغ از هرگونه اختلاف، در سایه ادبیاتی مذهبی و اسلامی متحد شدند و استعمارگران جهانی را مجبور کردند که بساط حکومت وابسته و دست ساخته خود در ایران را برچینند. استعمارگران جهانی از آنجائی که توان تقابل با وحدت و یکپارچگی مردم ایران را در خود ندیدند، در هراس از اینکه امکان داشت رهبریت انقلاب بوسیله روشنفکران و اندیشمندان مردمی صورت گیرد، قبل از آنکه مردم فرصت پختگی و آبدیده‌گی در کوره انقلاب را بدست آورند و از تاریکی سیاسی پنجاه ساله حکومت پهلوی بدر آیند، بسرعت مهره وابسته به خود را برداشتند. در شرایطی که ادبیات مذهبی و اسلامی در اوج اقتدار خود سوار بر امواج بلند انقلاب بود، رژیم شاه سرنگون شد. بدین گونه انقلاب ضد استعماری و ضد استبدادی مردم ایران، تبدیل به انقلاب اسلامی شد.

پیروزی انقلاب در ایران و سلطه ادبیات مذهبی - اسلامی بر فعالین سیاسی آن، شرایطی را بوجود آورد که تمامی فعالین سیاسی - اجتماعی که با ادبیاتی متفاوت از ادبیات مذهبی - اسلامی انقلاب را معنا می‌کردند، از صحنه مدیریت جامعه طرد شوند. اختلاف بین این دو ادبیات به اختلاف بین فعالین آنها تبدیل شد، حکومت دست به حذف و سرکوب زد. اعدامهای گسترده و فراگیر، حذف فیزیکی نیروهای سیاسی از مدیریت اجتماعی بشدت اعمال شد. در

استخدام ساده‌ترین کارمندان سیستم اداری حکومتی نیز، شدیدترین فیلترهای گزینشی قرون وسطائی اعمال می‌شد. متأسفانه امروز بعد از گذشت ربع قرن از پیروزی انقلاب، هنوز این گونه سیاستهای گزینشی اعمال می‌شود. هنوز بر خلاف تمامی انقلاب‌های تجربه شده تاریخ بشر، حکومتگران ایران از اعلام عفو عمومی خودداری کرده‌اند. مدیریت سیاسی کشور در بین چند صد نفر، در گردش و دوران تکراری است. انحصار پست های حکومتی در زیر حجاب ادبیات مذهبی - اسلامی با شدت هر چه بیشتری اعمال می‌شود و بشدت از نفوذ سایرین به حوزه قدرت فوق‌الذکر جلوگیری می‌شود. مراکز اقتصاد کشور نیز در انحصار همان جمع محدود است. حساب کتاب میلیاردها دلار پول نفت و سایر درآمدهای ارزی و غیر ارزی کشور در اتاقهای تودر توی سیاست، مکتوم و پنهان است. و در زیر حجاب ادبیات مذهبی - اسلامی، هیچ کس را یارای رسیدگی به آن نیست.

چرب و نرمی اقتصاد تک محصول و پول سرشار نفت و معادن ایران از سوئی و آزمندی ذات بشری و فساد آفرینی قدرت مطلق از سوی دیگر دست در دست هم داد و بتدریج در لایه‌ی مختلف حکومت بر آمده از انقلاب سال ۵۷ نطفه‌های فساد اقتصادی - سیاسی شکل گرفت. رانت خواری شدیداً رواج یافت.

فقیرترین مردان دوران اول انقلاب، امروز در رده ثروتمندترین مردان کره خاکی قرار دارند. آنان که در ابتداء انقلاب از حکومت به شیوه عدل علی سخن می‌راندند و کشور را متعلق به پابرهنگان می‌دانستند، امروز وفاداران به این آرمانها را ضد انقلاب و فاسد می‌شمارند. ثروت و پول مملکت در انحصار مراکز خاصی قرار گرفته است. فقر و بی عدالتی در کشور شدیداً گسترش یافته است. انقلابی که می‌توانست سعادت و خوشبختی و پیشرفت و ترقی و اعتبار بین‌المللی را به ارمان آورد، با دوراندیشی استعمارگران جهانی و عقب‌نشینی زود هنگام آن به انحراف و کج‌راهی سوق داده شد. استعمار جهانی با تحمیل جنگ ۸ ساله بین ایران و عراق، شرایط را برای انحراف هر چه بیشتر انقلاب فراهم آورد. بعد از جنگ، هشت سال دوران سازندگی آقای رفسنجانی نیز بجز آنکه جیب سرمایه‌داران درون حکومتی و دوست حکومتی را پر کند، چیز دیگری را عاید کشور نکرد.

علاوه بر مسائل فوق، گذشت ۲۶ سال از انقلاب ۵۷ و تغییرات حاصل آمده در این مدت، هم در حوزه جهانی و هم در حوزه داخلی، ضرورت اصلاحات در سیاستهای حکومتی را ایجاب می‌کرد. ولی سنت‌گرایی نیروهای معروف به جناح راست در انجام اصلاحات لازم، مانعی بزرگ و سخت جلوه می‌کرد. با توجه به این مسائل بود که عده‌ای از سیاستمداران درون حکومتی، متوجه شرایط بحرانی شدند و به مخالفت با انحرافات پدید آمده، در صدد اصلاح ساختار حکومتی بر آمدند. آنان با تکیه به نارضایتی عمومی و با در پیش گرفتن ادبیاتی اصلاح طلبانه و مدنی، جریان اصلاح طلبی را بوجود آوردند. این جریان در دوم خرداد سال ۷۶ با انتخابات ریاست جمهوری، مشروعیت سیاسی یافت و تبدیل به جریان سیاسی غالب گردید. این جنبش با آنکه تحت تاثیر جنبش‌های مردمی که در اول این نوشته توضیح داده شد، شتاب گرفته و رادیکال شد. همچنین علی‌رغم آنکه از حمایت بی‌دریغ و گسترده مردم برخوردار بود، ولی در عمل تبدیل به جنبشی کاملاً درون حکومتی شد و امروز با فاصله‌گیری از مردم از نظر ساختار تشکیلاتی و سازمانی و همچنین ادبیات کاربردی و نظری، ربطی به نیروهای برون حکومتی ندارد.

بر خلاف این نظریه که در آن، جنبش اصلاح طلبی جنبشی جعلی و فریبکارانه دانسته می‌شود و به جنگ زرگری تعبیر می‌گردد، نگارنده عقیده دارد، جنبش اصلاح طلبی دارای اصالت و هویت واقعی است. این شبهه از وفاداری جنبش اصلاح طلبی به چارچوبهای اقتصادی و ایدئولوژیکی حکومت ایجاد می‌گردد. ولی منطقی است، در تحلیل و بررسی آن، ما بین توانمندیهای بالقوه و بالفعل جنبش اصلاح طلبی و اصالت و هویت واقعی آن تمایز قائل شد. این که جنبش اصلاح طلبی به تنهایی و بدون ائتلاف با نیروهای بیرون حکومتی، قادر به ایجاد اصلاحات در سیستم حکومتی فعلی هست یا خیر؟ و اینکه جنبش اصلاح طلبی ساخته و پرداخته‌ای برنامه ریزی شده از جانب سردمداران حکومتی است و دارای اصالت و هویت واقعی نیست، دو مفهوم دو حوزه جداگانه است. خلط این دو مقوله کژرویهایی سیاسی زیادی را در عرصه سیاسی به جامعه تحمیل کرد. جنبش دموکراتیک مردم ایران در طول این مدت از کژرویهایی سیاسی فوق، آسیب‌های سختی را متحمل شده است.

فارغ از تمامی اشتباهات و توهمات و ترس و اضطرابهایی که در طول این مدت بوجود آمده می‌توان کلیت جنبش اصلاح طلبی را مثبت و مردمی تلقی کرد.

این جنبش فضای بسیار مناسبی برای فعالیت سایر جنبشهای مردمی فراهم آورد. اولین دست آورد جنبش اصلاح طلبی در ایران ایجاد شکاف در قدرت مطلق درون حکومت بود. در اولین قدم به انحصار قدرت و سلطه بلامنازع مراکز انحصار طلب و تمامیت خواه بر نهادهای سیاسی قوای سه گانه ضربات سختی وارد شد. قسمت مهمی از قوه مجریه و قوه مقننه از زیر سلطه انحصار طلبان خارج شد. در طول این مدت تمامیت خواهان انحصار طلب، با اینکه کلیدی ترین مراکز قدرت اقتصادی و نظامی را در دست خود داشتند و دارند به پستوهای حکومتی عقب نشینی کردند. آنان قدرت خود را در قوه قضائیه و شورای نگهبان و نهاد ولایت فقیه و قوای مسلح متمرکز کردند و برای حفظ قدرت خود دست به قانون شکنی های فراوانی زدند. آنان در طول این مدت نشان دادند که قانون از نظر آنان صرفاً ابزاری برای اعمال قدرت است و در هر کجا که قانون با قدرت طلبی آنان در تضاد قرار گیرد قانون را زیر پا می گذارند. این مقوله امروز در میان تمامی نیروهای تمامیت خواه آشکار و علنی است. و به همین دلیل بازسازی اعتقادی و صادقانه این نیروها از جانب تمامیت خواهان دیگر امکان ندارد.

متعقدترین و اصیل ترین نیروهای انقلاب به دروغ پردازی و فریب کاریهایی که از جانب برخی محافل تمامیت خواه در رابطه با جنبش اصلاح طلبی انجام می شد، آگاهی یافتند و مسلماً در صورت شکست قطعی اصلاح طلبی دیگر حاضر به همکاری با آنان نخواهند بود. جنبش اصلاح طلبی حکومت تمامیت خواهان را از مومنیّت اعتقادی و ایمان ایدئولوژیک تهی کرده و تمامیت ساختاری آنرا به غایت دنیائی و مادی تبدیل کرد. آنان که به تاثیر فراوان ایمان و اعتقاد در غایت سازمان و ساختارهای سیاسی آگاهند، بخوبی می دانند که تعویض این غایت و دنیائی شدن غایت یا ساختار اجتماعی و سیاسی چه پی آمدهای سنگینی را بدنبال خود دارد. این جنبش در این نوشته قصد شکافت این مسئله را ندارد، ولی براحتی می توانم بگویم که تمامیت خواهان دیگر هرگز قادر به سازماندهی اعتقادی و ایمانی خود نخواهند بود. و این دست آورد بسیار بزرگی برای جامعه مذهبی ایران است.

همچنین علنی شدن قانون شکنی های تمامیت خواهان و افشای بی اعتقادی آنان نسبت به قوانین برآمده از انقلاب سال ۵۷ وابستگی اعتقادی و ایمانی مردم نسبت به حکومت را از بین برد. انحصار طلبان و تمامیت خواهان برای حفظ قدرت غیر قانونی خود، اصلی ترین و جوهری ترین بنیان حکومت را که همان قوانین است، در روز روشن و در پیش چشم مردم به علنی ترین و موزی ترین صورت نقض کردند و بدین طریق به راحتی و سادگی پی و بنای اعتقادی حکومت برآمده از انقلاب ۵۷ را به آب بستند، کاری که هیچ دشمن قدرتمندی را یارای آن نبود. بدین وسیله تابوی سیاه و غیر قابل خدشه ای که از دین محوری حکومت در اذهان مردم ایجاد شده بود در هم شکست و فرو ریخت. این همه در اثر تاثیرات مستقیم جنبش اصلاح طلبی بوجود آمد.

همچنین شکافی که جنبش اصلاح طلبی، در ساختار انحصار طلب و تمامیت خواه حکومت پدید آورد، از اقتدار و سرکوبگری آن کاست، هر چند که آنان بعد از شکست جنبش اصلاح طلبی احتمالاً قادر به ترمیم آن خواهند بود، ولی در این مدت جنبش های مردمی و بیرون حکومتی مجال رشد و نهادینه شدن را یافتند و امروز دیگر برگشت به زمان سابق امکان ناپذیر است.

حرکت ملی آذربایجان خود بهترین فرصت و مجال را در زیر سایه جنبش اصلاح طلبی بدست آورد و به رشد و ترقی دست یافت. با اینکه حرکت ملی آذربایجان و جنبش اصلاح طلبی در طول این مدت نتوانستند به راهکارهایی تعریف شده جهت همکاری دست یابند، ولی همدیگر را در مواقع و مقاطع مختلف یاری رسانده اند.

آنگونه که ظواهر نشان می دهد جنبش اصلاح طلبی به شکست منجر شده است. این شکست پی آمدهای زیادی را در میان نیروهای جنبش اصلاح طلبی ایجاد خواهد کرد. بسیاری از این نیروها از درون حکومت پس زده خواهند شد. از نظر رفتارشناسی سرخوردگی شدیدی در میان فعالین و طرفداران جنبش اصلاح طلبی ایجاد خواهد شد. این سرخوردگی در میان طرفداران برون حکومتی آن شدیدتر از سایرین خواهد بود. ریزش این نیروها از هم اکنون آغاز شده است. فعالین حرکت ملی آذربایجان باید هوشیاری لازم در برخورد با آنان را داشته باشند. اگر یارگیری یکی از اصول اساسی فعالیت سیاسی - اجتماعی باشد. مسلم است که حرکت ملی آذربایجان در این مورد باید پیش تازتر از سایر جنبش های اجتماعی عمل کند.

بحثی در رابطه با کلیت جنبشهای اجتماعی

گسل‌های درونی جنبش اجتماعی در ایران

در اول این نوشته توضیح داده شده که ایران کشوری ناهمگون و از نظر بافت و ترکیب جمعیتی دارای گسل‌های متعدد اجتماعی است. این ویژگی به تنهایی کافی است که تفاوت جامعه ایران با دیگر جوامع همگون و همخوان، براحتی درک شود. جنبش‌های اجتماعی فوق، در شکل‌گیری و چگونگی بروز و ظهورشان، تحت تاثیر ویژگی‌های جامعه ایران هستند. از تفاوت‌های اقلیمی گرفته تا ناهمخوانی‌های دینی و فرهنگی و از حاشیه‌نشینی گسترده شهرها تا گسل‌های جنسی و سنی جمعیت و همچنین سطح سواد و آگاهی‌های اجتماعی، هر کدام تاثیرات خاص خود را بر هر یک از جنبشهای فوق بر جای می‌گذارند. گسل‌ها و ناهمخوانی‌های جامعه ایران، شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی را نیز با ناهمگونی مواجه می‌سازد. ناهمگونی‌هایی که، در درون هر کدام از جنبشهای اجتماعی، بصورت شکاف‌های عمیق و چشمگیر عمل می‌کنند. فرآیند این روند در نهایت به ناکارآمدی هر یک از جنبشهای اجتماعی فوق در رسیدن به اهدافشان منجر می‌شود.

بسیاری از دلایل و علت‌های بی‌ثمری و کم‌بازدهی جنبشهای اجتماعی در جامعه ایران، ریشه در همین ناهمخوانی‌هایی دارد که ذاتی مجموعه‌ای ناهمخوان، به نام ایران، است.

برای مثال، وقتی جنبش زنان در جامعه ایران وارد عمل می‌شود، در تهران و اصفهان به گونه‌ای و در تبریز و سنندج به گونه‌ای دیگر و در سیستان و بلوچستان متفاوت از هر یک از آنها تاثیر می‌گذارد. همین جنبش در حاشیه‌نشینی متفاوت از بدنه اصلی و مادری شهرها عمل می‌کند. یعنی در هر کدام از گسل‌ها، فازهای پراتیکی و مراحل ذهنیتی متفاوت و ناهمگونی از جنبش زنان شکل می‌گیرد و وارد عمل می‌شود. تفاوت فازها و ناهمخوانی مراحل ذهنیتی در جنبش، مانع از جمع‌آوری و متمرکز کردن فراگیر انرژی جنبش در مورد هدفی مشخص در جایگاهی مشخص از زمان و مکان می‌شود. در چنین صورتی هیچ یک از جنبشهای اجتماعی، قادر به تدوین نقش اجتماعی مشخص و قابل تعریفی به اعضا و فعالین و هواداران خود نیز نمی‌شوند. بدین گونه جنبش اجتماعی با اینکه از بیشترین پتانسیل بالقوه برخوردار است از تبدیل و نمایش آن بصورت بالفعل و تاثیرگذار باز می‌ماند. مخالفین جنبش نیز از همین نقاط ضعف بیشترین استفاده را کرده و نسبت به سرکوب و زمین‌گیر کردن آن، فرصت و امکانات لازم را تدارک می‌بینند و جنبش را درگیری جدالی فرسایشی می‌نمایند. چیزی که در نهایت منجر به سرخوردگی فعالین و هواداران جنبش اجتماعی شده و بی‌ارزشی آرمانهای جنبش را در نزد افکار عمومی فراهم می‌آورد. همین امر مقوله هویت فردی اعضا و هواداران و هویت اجتماعی و عمومی جنبش در درون جامعه و افکار عمومی را به ویرانگری و بی‌سامانی مبتلا می‌کند.

البته بررسی این امر در آسیب‌شناسی جنبش‌های اجتماعی ایران از اهمیتی فوق‌العاده کلیدی برخوردار است و در این چند صفحه اندک نگارنده قادر به ارائه اصل و بنیان مطلب به فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان نیست. آنچه که در این مقوله برای اینجانب مهم است، مد نظر قرار دادن تاثیر ناهمخوانی‌های فرهنگی در شکل‌گیری و هویت‌یابی جنبش‌ها و همچنین تاثیر گسل‌های اجتماعی در ورود جنبش‌ها به عرصه پراتیک و عمل است.

بدون درک و فهم تاثیرات این موارد، درک نحوه عمل و موقعیت جایگیری جنبش در کلیت جامعه، سخت و غیر ممکن است. امروز همه می‌دانند که توانمندی هر جریان سیاسی در عرصه عمل، علاوه بر متغیرهای دیگر، بستگی مستقیم به شناخت واقع‌بینانه آن حرکت، از موقعیت هندسی خود، نسبت به جریانات سیاسی - اجتماعی دیگر، دارد. هر جریان سیاسی که نسبت به سایر جنبشها و جریانات سیاسی - اجتماعی دیگر شناخت کافی در دست نداشته باشد از سیاست‌گذاری صحیح و درست نیز محروم خواهد بود.

فعالین حرکت ملی آذربایجان باید بدانند که حرکت ملی آذربایجان نیز از این قاعده ساده و پیش‌پا افتاده استثناء نیست. به همین دلیل هم باید توانائی سنجش موقعیت خود نسبت به دیگران را داشته باشد. توضیحاتی که در رابطه با جنبشهای فعال در عرصه جمعیتی ایران و گسل‌های جامعه ایران داده شد، هر چند بصورت اجمالی و خلاصه شده، در راستای بدست آوردن همان شناخت است. بر مبنای همین شناخت است که حرکت ملی آذربایجان می‌تواند نحوه تعامل خود با آنان را مشخص ساخته و نسبت به کاربردی کردن آن برنامه‌های لازم را طرح و اعمال کند.

ولی با این همه، از آنجائی که قصد نوشته حاضر، نه ارائه شناخت تکمیل از جنبشهای اجتماعی - سیاسی ایران، بلکه صرفاً تحلیل مراسم قلعه بابک است، لذا از ارائه توضیحات بیشتر خودداری شده است.

همکاری و تعامل جنبشهای اجتماعی با همدیگر

جنبشهایی که در این نوشته معرفی شدند، با تمامی ضعفها و ناهمخوانیهای درونی‌یشان، در اکثر موارد در تعامل با یکدیگر قرار دارند. همچنین از نظر بستر جمعیتی و نیروی انسانی، اشتراکات فراوانی با همدیگر دارند. آنها در بسیاری موارد با همپوشانی همدیگر، موقعیت کاربردی همدیگر را پوشش داده و با همیاری یکدیگر به مقابله با مخالفان خود بر می‌خیزند.

مرزبندی بین جنبشهای اجتماعی به معنای کشیدن دیوار حایل بین آنها با دیگران نیست مخصوصاً اینکه همگی این جنبشها در عرصه جمعیتی ایران فعال هستند و از متن جمعیتی واحد نیز بر می‌خیزند.

تعریفی که از جنبشهای اجتماعی در این نوشته به آن تکیه شده است، تعریفی ذهنی بر مبنای خواسته‌ها و اهداف آنها است، این تعریف صرفاً برای درک فضای سیاسی جامعه ساخته و پرداخته می‌شود و نه برای مرزبندی غیر قابل عبور و دخول.

اگر بر طبق نظرگاه آلن تورن، در نظر بگیریم که هر جنبش اجتماعی از سه عنصر «هدف» - «دشمن» - «برنامه» تشکیل می‌یابد، در آن صورت می‌توان، در هر یک از جنبشها هر سه عنصر فوق را یافت و نسبت به درصد هر یک از عناصر فوق از چگونگی و ترکیب شخصیت‌سازی و ساختار بندی جنبش، شناخت بدست آورد. در آن صورت می‌توان دریافت که تمایز جنبشهای اجتماعی از همدیگر صرفاً به معنای تمایز خواسته‌ها و برنامه‌هاست. مسلم است که هر خواسته و هدفی، طرفداران و مخالفانی نیز دارد، که بستر انسانی و جمعیتی جنبش را مشخص می‌سازد.

پس می‌توان به سادگی درک کرد که تقسیم‌بندی جنبش‌های اجتماعی به معنای تقسیم‌بندی عناصر و افراد نیست بلکه صرفاً به معنای تقسیم‌بندی خواسته‌ها و اهداف است.

دانشمندان جامعه‌شناسی و روان‌شناسی کشف کرده‌اند که یک فرد انسانی وقتی به عنوان عنصری از یک جامعه مطرح می‌شود و به عنوان یک عضو جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد دارای نقش‌ها و موقعیت‌های متفاوت اجتماعی است. و به همین دلیل خواسته‌ها و اهداف گوناگونی را نیز دارد. بر طبق همین اهداف و خواسته‌ها هر فرد اجتماعی می‌تواند طرفدار و یا مخالف جنبش‌های معطوف به هر کدام از خواسته‌ها و اهداف خود باشد.

در واقع در تعریف جنبش اجتماعی این خواسته‌ها و اهداف فرد است که از همدیگر تمیز داده شده و فایله بندی می‌شوند و نه خود افراد. یک فرد و یک عضو جامعه بشری می‌تواند بر طبق موقعیت و نقش‌های اجتماعی متفاوتی که دارد در جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی اجتماعی گوناگون فعال و عضو باشد. به عنوان نمونه می‌توان یک زن آذربایجانی، که از چندین نقش و موقعیت اجتماعی برخوردار است، را مثال زد.

یک زن آذربایجانی از آنجایی که زن است می‌تواند در جنبش زنان فعال باشد. او در ضمن از آنجائی که یک آذربایجانی هویت‌گراست عضو فعال حرکت ملی آذربایجان نیز هست. و از آنجایی که در دانشگاه درس می‌خواند در جنبش دانشجویی نیز فعالیت می‌کند و به علت علاقه به محیط زیست در جنبش محیط زیست نیز شرکت می‌کند.

پس بدینگونه می‌توان به سادگی متوجه شد که تقسیم‌بندی و مرزبندی جنبش‌ها به معنای مرزبندی و تقسیم‌بندی افراد انسانی نیست. یک فرد می‌تواند همزمان در چندین جنبش اجتماعی شریک باشد و با چندین جنبش اجتماعی نیز مخالف باشد.

برای درک صحیح و واقع‌بینانه نحوه تعامل جنبش‌ها با همدیگر علاوه بر اینکه باید تغییر و تحولات گوناگونی که در ساختار جوامع بشری و دنیای پیشرفته‌ی امروزی روی داده است را مد نظر گرفت، در ضمن باید چگونگی شکل‌گیری هویت در افراد انسانی را نیز مورد بررسی قرار داد.

هویت چیست؟

گذشته از تعریف‌های فلسفی و لغت‌شناسانه‌ای که در رابطه با واژه‌ی هویت در کتب مختلف نوشته شده است، هویت در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و روان‌شناسی خود نیز تعاریف گوناگونی را دارد. آنچه در این نوشته از واژه‌ی هویت منظور است معنایی است که فرد در رابطه با چیستی و هستی خود در محیط می‌سازد.

انسان موجودی متفکر و هوشمند است. او برای اینکه بتواند فکر کند باید قدرت انتزاع خود از محیط را داشته باشد. انتزاع انسان از محیط در وجه مادی و عینی امکان‌پذیر نیست و این اتفاق فقط در وجه ذهنی و اندیشه‌ای ممکن است، انسان برای اینکه بتواند به چنین انتزاعی دست یابد، باید چگونگی رابطه‌ی خود با محیط و پیرامون را درک و تعریف کند. او با دست‌یابی به چنین درک و تعریفی است که می‌تواند موقعیت خود در محیط را تشخیص داده و نسبت به ارتقاء کمی و کیفی آن اقدام کند، انسان اگر نتواند موقعیت خود در محیط را تشخیص دهد و یا اگر نتواند تشخیص واره‌ای در رابطه با محیط در ذهن خود بسازد از نظر ذهنی گم شده‌ای بیش نیست. همان تشخیص یا شناخت‌واره‌ای که انسان در ذهن خود در رابطه با مولفه‌ها و اتفاقات پیرامون خود می‌سازد و یا به آن دست می‌یابد، شناخت و یا ذهنیتی است که انسان را قادر به زندگی هوشمند می‌سازد. چگونگی تبیین رابطه‌ای انسان با پدیده‌های پیرامون، معنایی است که فرد برای خویشتن می‌سازد و از اجماع همین معناها هویت فرد به وجود می‌آید.

در چنین تعریفی می‌توان گفت که شکل‌گیری هویت فرد تحت تاثیر مولفه‌هایی به مانند «محیط»، «شناخت»، «رابطه» و «معنا» قرار دارد. پس هویت تعریف نسبتاً پایدار و ثابتی است که انسان از ترکیب دیالکتیکی مولفه‌های چهارگانه فوق از خود به دست می‌آورد. مسلم است که در این تعریف درصدهای متفاوت هر کدام از مولفه‌های فوق تاثیر مستقیم دارد. تغییر در هر کدام از این چهار مولفه، هر چند در دراز مدت، موجب تغییر در چگونگی هویتی خواهد بود که به شخص دست می‌دهد.

انسان بر مبنای همین هویت در جامعه حضور می‌یابد و با آن در تعامل بر می‌آید، روابط جدید خود با پیرامون را تعریف می‌کند، نسبت به حوادث پیرامون از خود واکنش نشان می‌دهد، حتی خود حوادثی را به وجود می‌آورد. آنچه محرک واقعی انسانها برای حضور در عرصه‌ی معنویات اجتماعی است، همان هویت است که انسان برای خود قائل است. در این نوشته نقشی که انسان تحت تاثیر انگیزه‌های هویتی خود در جامعه بازی می‌کند «نقش هویتی» نامیده شده است.

ساختار اجتماعی و نقش انسان

انسان موجودی اجتماعی است و در جامعه زندگی می‌کند. هر جامعه‌ای از ساختارهای مخصوص خود برخوردار است. نمادهای قدرت (در دو شکل جهانی و داخلی خود)، سیستم معیشتی و شیوه‌ی تولید، سطح آگاهی و فرهنگ اجتماعی، وضعیت اقلیمی و سرزمینی، هر کدام در چگونگی ساختار بندی یک جامعه تاثیرهای مخصوص خود را دارند.

از ترکیب دیالکتیکی آنها نیز ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد. معمولاً هر کدام از افراد جامعه نقش و نقش‌هایی را در این ساختار اجتماعی بر عهده می‌گیرند که جامعه شناسان آنرا «نقش اجتماعی» می‌نامند. نقش اجتماعی وظیفه و نقشی است که فرد به دلخواه و یا به اجبار مجبور به ایفای آن است. یک کارگر برای امرار معاش مجبور به ایفای نقش اجتماعی کارگری است و یک مادر کدبانو برای بزرگ کردن فرزندان خود و برای نگهداری خانواده مجبور به ایفای نقش اجتماعی مادر و خانه داری است. به همان ترتیب نماینده‌ی مجلس، بازیکن تیم فوتبال و یا عضو یک حزب سیاسی هر کدام برای ایفای نقش اجتماعی خود می‌کوشند. نقش اجتماعی، الگو و چهارچوب رفتاری قابل تمییز و تشخیصی است که نهادها و ساختارهای اجتماعی در زندگی اجتماعی فرد ایجاد می‌کنند.

هر فرد می‌تواند در چندین نقش اجتماعی ظاهر شود همچنین می‌تواند نقش‌های اجتماعی خود را به دلخواه خود در گنجایش توانمندیهایش تغییر دهد. نقش اجتماعی متفاوت از نقش هویتی فرد است.

رفتاری که فرد تحت تاثیر انگیزه‌های هویتی خود انجام می‌دهد از نظر کیفی و کمی متفاوت است از رفتاری که همان فرد تحت تاثیر نقش اجتماعی خود بروز می‌دهد.

در عهده‌دار شدن نقش اجتماعی ساختار قدرت اجتماعی تاثیر عمده‌ای دارد و ممکن است، شخصی برخلاف اعتقادات و باورهای فردیش، فقط جهت تمکین از ساختار قدرت، یک یا چند نقش اجتماعی را به عهده بگیرد که هیچ رضایتی نسبت به انجام آنها نداشته باشد. ولی در نقش هویتی ساختار قدرت اجتماعی نقش آشکار تحمیلی ندارد. نقش هویتی نقشی است که متناسب با باورها و اعتقادات فرد انجام می‌گیرد و تاثیری که فرد از ساختار هویت در

شکل‌گیری نقش اجتماعی خویش می‌گیرد از فیلتر اعتقادات و باورهایش عبور می‌کند. قدرت زمانی می‌تواند خود را در شکل‌گیری نقش هویتی فرد دخالت دهد که مشروع باشد و از راه اعتقادات و باورهای وی رسوخ کرده و در نهاد روانی فرد نفوذ کند.

درک تفاوت بین نقش اجتماعی و نقش هویتی فرد در جامعه می‌تواند ما را در فهم بسیاری از اتفاقات اجتماعی یاری دهد. افراد جامعه زمانی می‌توانند نقش اجتماعی خود را درست و اصولی انجام دهند که با نقش هویتی آنان در تناقض نباشد. اگر نقش هویتی فرد هماهنگ و متناسب با نقش اجتماعی وی نباشد هر دو نقش آسیب خواهد دید و جامعه در نهایت از نظر کیفی با افت کارکرد ساختاری روبرو خواهد شد.

ساختارهای اجتماعی از طریق افراد، که هر کدام از دو نقش هویتی و نقش اجتماعی برخوردار هستند با همدیگر رابطه دارند. یک فرد می‌تواند همزمان در چند ساختار اجتماعی نقشی برعهده بگیرد و این یکی از راههایی است که ساختارهای اجتماعی در همدیگر پیوند می‌خورند و همدیگر را پوشش می‌دهند. در جامعه‌ی ایران نیز ساختارها با همدیگر در تعامل و همکاری هستند. وقتی یک ساختار اجتماعی دچار نارسائی کارکردی می‌شود سایر ساختارها را نیز به نسبت‌های متفاوتی تحت تاثیر قرار داده و مختل می‌کند.

جنبش‌های اجتماعی و نقش هویتی

اکثر جنبش‌های اجتماعی در ابتدای پیدایش تحت تاثیر نقش‌های هویتی بوجود می‌آیند. افراد انسانی در روند فعالسازی روابط خود با محیط با موانع ساختاری جامعه روبرو می‌شوند و جهت بر طرف کردن موانع موجود به تلاش و تکاپو دست می‌زنند هزاران انسان هویت جدیدی برای خود تعریف می‌کنند و یا هویت موجود خود را از طرف ساختارهای جدید و مهاجم در خطر می‌بینند و بدین طریق به مقاومت و فعالیت دست می‌زنند. از مجموع عملکرد آنان جنبش اجتماعی به عرصه‌ی پراتیکی جامعه وارد می‌شود.

بنابراین جنبش اجتماعی پدیده‌ای است که تحت تاثیر مستقیم نقش هویتی افراد جامعه است.

جنبش اجتماعی و نقش اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی با انگیزه‌های هویتی شکل می‌گیرند و ماهیت کلی خود را بدست می‌آورند. جنبش اجتماعی وقتی ساختار مخصوص خود را بوجود می‌آورد اعضا و فعالین آن هر کدام در این ساختار نقشی را به عهده می‌گیرند. در واقع جنبش اجتماعی با طی این فرآیند نقش هویتی افراد و اعضا خود را، تبدیل به نقش اجتماعی می‌کند.

جنبشی که قادر به ساختاربندی خود باشد. و نقش‌های هویتی اعضا و هواداران خود را تبدیل به نقش‌های اجتماعی نمایند. خود به خود تبدیل به قدرتی تاثیرگذار و هدفمند می‌گردد و از پایداری و استحکام نیز برخوردار خواهد شد.

جنبش‌های اجتماعی و هویت‌های فردی

جنبش‌های اجتماعی هر کدام از بسترهای اجتماعی مخصوص به خود ریشه می‌گیرند و اهداف و آرمانهای آن نیز متناسب با خواستها و آرمانهای مردمی است که در راستای آن عهده‌دار نقش‌های هویتی می‌شوند. در واقع جنبش اجتماعی پوشش دهنده نقش هویتی بستر انسانی خود است. جنبش اجتماعی در ضمن آنکه متأثر از هویت بستر اجتماعی خود است تاثیر گذار و سازنده‌ی هویت اجتماعی افراد و اعضا خود نیز است فرد به جنبش هویت می‌دهد و در ضمن از آن هویت نیز می‌گیرد. جنبش اجتماعی هویت‌های فردی افراد را به صورت هویت اجتماعی پایدار و مقاوم در سطح کلی جامعه مطرح می‌سازد و معنایی کلی و عام و پایدار به آن می‌دهد.

از آنجائی که افراد انسانی همزمان در ساختارهای متعدد اجتماعی فعال هستند و تحت تاثیر امتیازات مثبت و منفی آنها قرار دارند. پس مستعد ایفای نقش در چندین جنبش اجتماعی نیز هستند.

یک فرد همزمان در چندین جنبش اجتماعی می‌تواند عضو و فعال باشد و در آنها تاثیر بگذارد و از آنها تاثیر بگیرد.

جنبش‌های اجتماعی و ساختارهای قدرت

جنبش اجتماعی وقتی به عرصه‌ی پراتیک جامعه وارد می‌شود و درصدد ایجاد ساختار برای خود بر می‌آید در بسیاری موارد با ساختارهای قدرت در جامعه برخورد می‌کند.

منظور از ساختارهای قدرت در این نوشته صرفاً قدرت حکومتی نیست بلکه علاوه بر آن می‌توان از قدرتهای برون‌مرزی و جهانی و یا از قدرت ساختارهای سنتی و درونی جامعه نیز، نام برد.

هر کدام از این ساختارها وقتی جنبش اجتماعی خاصی را مخالف منافع خود تشخیص بدهند، درصدد سرکوب و یا ایجاد محدودیت برای آن بر می‌آیند. در کشور ما ساختارهای قدرت هم در شکل حکومتی و هم در شکل سنتی و هم در شکل بین‌المللی و جهانی آن در مقابل بسیاری از جنبش‌های اجتماعی صف کشیده و به سرکوب و دشمنی با آنها برخاسته‌اند.

جنبش زنان که در برابر ساختار پدرسالار جامعه در حال ورود به عرصه‌ی پراتیک اجتماعی است از طرف ساختار سنتی پدرسالار جامعه به شدت در تضییق و دشمنی قرار دارد و ساختار حکومتی نیز در برابر این جنبش به مخالفت برخاسته است، به هر طریقی که می‌تواند در جهات مانع تراشی و محدود کردن آن تلاش می‌کند.

جنبش کارگری نیز از طرف ساختارهای اقتصادی درونی و بیرونی به شدت مورد مخالفت و دشمنی قرار می‌گیرد و قدرتهای برون‌مرزی و بین‌المللی نیز هیچ‌گونه سرسازگاری با آن را ندارند.

حرکت ملی آذربایجان و سایر جنبش‌های ملی و قومی نیز از طرف ساختار قدرت حاکم، به شدت در تضییق و فشار است. علاوه بر آن بسیاری از قدرتهای برون‌مرزی منطقه‌ای و جهانی نیز با آن از در دشمنی و مخالفت برآمده است، هر چند که انگیزه‌ی برخی از آنان دشمنی با ماهیت هویت طلبی آن است و برخی بنا به ملاحظات سیاسی و آرایش قوای منطقه‌ای با آن دشمنی می‌ورزند.

جنبش دانشجویی با ساختار قدرت درگیر است و قادر به حضور گسترده در عرصه‌ی اجتماعی نیست.

آنچه از مثالهای فوق بر می‌آید چیزی جز این نیست که جنبش‌های اجتماعی، هر کدام از طرف دشمنان قدر قدرت و زورمند متعددی، تحت فشار و تضییق هستند. و هر کدام از آنها مبارزه‌ی ریشه‌ای و عمیقی را برای غلبه بر مخالفان خود در پیش گرفته‌اند.

همچنین هرکدام از این جنبش‌ها برای حضور در عرصه‌ی پراتیک اجتماعی و برای تبدیل نقش‌های هویتی افراد و اعضای خود به نقش‌های اجتماعی، مبارزه‌ای سخت را آغاز کرده‌اند.

یک فرد و یک هوادار و عضو جنبش، زمانی می‌تواند در عرصه‌ی پراتیک اجتماعی به ایفای نقش اجتماعی متناسب با نقش هویتی خود پردازد که جنبش اجتماعی مورد علاقه‌ی وی بتواند عرصه‌ای متناسب و مستعد را بوجود آورد.

افراد جامعه از آنجائیکه هر کدام همزمان از چندین جنبش اجتماعی هواداری می‌نمایند. در هر عرصه‌ای که یکی از جنبشهای مورد علاقه وی بتواند زمینه حضور و فعالیت متناسب بوجود آورد حضور می‌یابد و به فعالیت می‌پردازد و در جریان همین فعالیت است که هویت‌گرایی و هویت‌گیری وی عمیق و پایدار می‌ماند و جنبش‌های اجتماعی نیز عمیق و عمیق‌تر می‌گردد.

جنبش اجتماعی زمانی می‌تواند موفق و تاثیرگذار باشد که «عرصه‌ی فعالیت» و حضور برای خود و برای سایر جنبش‌های هماهنگ و همخوان با خود را فراهم آورد.

جنبش اجتماعی وقتی که چنین عرصه‌ای را فراهم می‌آورد، در واقع هژمونی هویتی خود را در هویت‌گیری افراد تحت تاثیر خود اعمال می‌کند.

وقتی جنبش دانشجویی ضمن فراهم آوردن عرصه‌ای برای فعالیت و حضور خود در جامعه، فضای فعالیت برای جنبش زنان را نیز در همان عرصه فراهم می‌آورد، بتدریج رهبری هژمونیک خود را بر جنبش زنان، اعمال خواهد کرد و با آن در جهت رسیدن به اهداف خود از در تعامل و همکاری برخوردار خواهد آمد. به همان گونه است برای حرکت ملی آذربایجان. وقتی حرکت ملی آذربایجان زمینه و عرصه‌ای برای حضور هواداران خود فراهم می‌آورد و همزمان شرایط را مهیا برای حضور سایر جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش زنان - جنبش کارگری - جنبش دانشجویی - جنبش نو اندیشی دینی و جنبش جوانان و

محیط زیست و سایر جنبش‌ها را فراهم می‌سازد، در واقع با آن جنبش‌ها از در تعامل و همکاری بر می‌آید و رهبری هژمونیک خود را در همان عرصه بر کلیه‌ی فعالیت‌های آنان اعمال می‌دارد.

در چنین عرصه‌ای هواداران سایر جنبش‌ها وقتی وارد شده و به عمل می‌پردازند ناخودآگاه تحت هژمونی حرکت ملی آذربایجان هستند. و بدین طریق هویت‌گیری ذهنیت آنان در شق ملی‌گرائی و ناسیونالیسم آذربایجانی تقویت و پایدار می‌گردد.

مراسم قلعه‌ی بابک یکی از بارزترین نمودهای این فرآیند است.

فرد انسانی همزمان در چندین جنبش اجتماعی فعال است و یا از چندین جنبش اجتماعی حمایت و طرفداری می‌نماید. وقتی یکی از این جنبش‌ها «عرصه‌ی فعالیت» و عمل را برای او فراهم می‌آورد، قادر می‌شود نقش هویتی او را به نقش اجتماعی تبدیل کند. در واقع بدینوسیله هویت مخصوص خود را در ذهنیت آن فرد نهادینه و غیرقابل برگشت می‌سازد.

دو جنبش همزاد و متفاوت

در میان جنبش‌های سیاسی، اجتماعی متعددی که در ایران فعال هستند، دو جنبش دیگر نیز وجود دارند که به عمد، در بخش معرفی جنبش‌های ایران توضیح داده نشدند. دلیل این عمد، تفاوت‌های کیفی و ذاتاً متفاوت این دو، با سایرین است. در مورد یکی از این دو جنبش تفاوت‌های مورد نظر به قدری عمیق و جدی است که حتی ادبیات آن را نیز متفاوت از تمامی جنبش‌های فعال در ایران کرده است. این دو جنبش مربوط به فعالیت‌ها و خواسته‌های ترک‌های ایران است.

جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران

جنبش اول، جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران است. این جنبش مربوط به بستری از جمعیت ترک، در ایران است که در سرتاسر سرزمین ایران پراکنده و ساکن هست.

همانگونه که می‌دانیم قبل از اینکه فارس‌ها و اعراب بتوانند سرزمین ایران را به تسخیر خود در آورند، اجداد ترک‌ها بسیاری از مناطق ایران را در قلمرو خود داشتند. با آمدن آریائیها، برخی از مناطق ایران به اشغال آنان در آمد. در جریان هجوم اعراب نیز برخی دیگر از مناطق ایران عربیزه شد. بعدها در طول تاریخ با روی کار آمدن حکومتها و سلسله‌های متفاوت، به دلایل امنیتی، نظامی و اقتصادی و سیاسی بسیاری از ترک‌ها به مناطق دیگری از ایران کوچ داده شدند.

بررسی این روند تاریخی نشان می‌دهد که خارج از جغرافیای آذربایجان، در مناطق وسیع و متعددی از ایران عده‌ی زیادی از اقوام ترک ساکن هستند. علاوه بر عوامل فوق‌می‌دانیم که در طول حکومت‌های متعددی که در ایران حاکم بودند، خصوصاً در دوره‌ی قاجاریه، عده‌ی بسیاری از آذربایجانی‌ها به مناطق فارس نشین مخصوصاً تهران (پایتخت تازه تاسیس حکومت قاجار) و اطراف آن کوچ کردند. وقتی حکومت دست نشانده‌ی پهلوی ضد ترک به روی کار آمد. روند فوق از حالت «خودخواستگی» تهی شد و شکل «خود تبعیدی» به خود گرفت. از آنجایی که سیاست‌های پهلوی بر ضد ملت و جغرافیای آذربایجان بوده، به تدریج اقتصاد بومی آذربایجان را در هم شکست. سیل پول نفت نیز، به نفع اقتصاد مرکز، وارد عمل شد و بر ضرر اقتصاد بومی آذربایجان و سایر مناطق غیر فارس ایران عمل کرد. این اتفاقات به روند خود تبعیدی در آذربایجان شدت بیشتری داد. انبوه زیادی از جمعیت آذربایجان به مناطق فارس نشین خصوصاً تهران کوچ کردند. سیاست‌های فارس محور پهلوی، فرهنگ و زبان اقوام و ملت‌های غیر فارس ایران را در هجوم خود گرفت، در این میان در اثر دشمنی شوونیسم پهلوی با ترک‌ها، ترک‌های ایران تحت فشار و عذاب مضاعفی قرار گرفتند. سیاست آسیمیلیسیون ترک ستیز پهلوی، فرهنگ و زبان ترک‌های ایران را در زیر ضربات ناجوانمردانه خود قرار داد.

بعد از فروپاشی حکومت شوونیستی پهلوی، ارگانیسم کشورداری پهلوی، علی‌رغم انقلاب سال ۵۷، به حیات خود ادامه داد. تا جایی که روح ملی و هویت فرهنگی ترک‌های ایران برای دفاع از خود وارد فاز جدیدی از مقاومت و ایستادگی خود شد.

جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران مجموعه‌ای از گرایش‌های مقاومت جویانه و هویت طلبانه‌ی ترک‌های ایران است که به قصد بازیابی هویت و حفظ فرهنگ و زبان ملی و بومی ترک‌های ایران فعالیت می‌کند. ریشه‌های تاریخی این جنبش اگر چه دور و دراز است ولی امواج جدید و پر قدرت آن در دهه‌های اخیر، از وحدت و شدت بیشتری برخوردار است. به بیانی روشنتر می‌توان چنین گفت، جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران، جنبش هویت طلبانه‌ای است که از جانب ترک‌های سرزمین ایران به راه انداخته شده است. اهداف اساسی آن معطوف به بازیابی حق و حقوق اساسی ترک زبانان ایران است. این جنبش به همانگونه که حق و حقوق ملی سایر اقوام ایرانی را مد نظر می‌گیرد، دفاع از حق و حقوق ملی و انسانی آذربایجانی‌ها و ترک‌های ایران را در سرلوحه‌ی خواسته‌های خود دارد. این جنبش بر اکثریت و غالبیت آماری و جمعیتی خود، در رسمیت دادن به فرهنگ و زبان ترکی در سرتاسر کشور ایران، تکیه می‌کند. جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران، هویت طلبی ترک‌ها را مجزا از مسائل جغرافیایی و سرزمینی می‌داند. او به زبان ترکی خود را «تورکچو» معرفی می‌کند. «تورکچیلیک» را بکلی مجزا از «تورپاقچیلیک» می‌داند. البته باید در نظر داشت که در این نوشته قصد بر این نیست که «جنبش - هویت طلبی ترک‌های ایران» و یا «حرکت ملی آذربایجان» مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در این نوشته قصد نگارنده بررسی کوتاه مراسم قلعه بابک است. به همین دلیل نیز در گفتگو

از جنبش‌ها و مخصوصاً دو جنبش مربوط به ترکهای ایران تاجائی صحبت شده است که در فهم چگونگی مراسم قلعه بابک لازم و ضروری است. با در نظر گرفتن این مورد است که بررسی جنبش هویت طلبی ترکهای ایران را به نوشته‌ای دیگر موکول می‌کنیم.

حرکت ملی آذربایجان

گرایش دیگری که در کنار جنبش هویت طلبی ترکهای ایران وجود دارد. گرایش هویت طلبانه‌ای است که معطوف به سرزمین و جغرافیای آذربایجان است. نگارنده مجموعه‌ی این گرایش را حرکت ملی آذربایجان می‌نامم. حرکت ملی آذربایجان گرایش ناسیونالیستی بخشی از ترکهای منطقه است که معطوف به سرزمین آذربایجان است. نگارنده در نام‌گذاری این گرایش ملاحظاتی بسیاری را در نظر گرفته‌ام که در فرصت‌های آتی بیان خواهم کرد. تاکید دارم که این گرایش با سه کلمه‌ی به هم پیوسته‌ی «حرکت ملی آذربایجان» بیان شود. «آذربایجان میلی حرکتی». از نظر نگارنده، اضافه کردن پسوند و پیشوند، اهداف غائی حرکت ملی آذربایجان را دچار خدشه و آسیب خواهد کرد. در اینجا یادآور می‌شوم آن عده از جریانهای سیاسی - اجتماعی هویت‌گرایی آذربایجانی که آگاهانه یا ناآگاهانه حرکت ملی آذربایجان را با لغات و کلماتی دیگر و یا با پسوندها یا پیشوندهایی خاص ترکیب کرده و بیان می‌سازند، خواسته و ناخواسته اهداف غائی حرکت ملی آذربایجان را به زیر سوال می‌برند. در این رابطه لازم است تذکر دهم که نگارنده تا کنون از دامن زدن به بحث‌های درون حرکتی شدیداً پرهیز داشته‌ام. به همین دلیل نیز از به بحث کشیدن انتقادی مواضع برخی جریانات، که اشتباهات فاحشی در ادبیات سیاسی - اجتماعی خود دارند، خودداری کرده‌ام. امید است که روند امور و آموزگار حوادث، جریانات مزبور را متوجه اشتباهات خود کند و مطمئناً اگر سوء نیتی در پیش نباشد هر کدام به نوبه‌ی خود در تصحیح ادبیات سیاسی - اجتماعی خود خواهند کوشید.

حرکت ملی آذربایجان با سایر جنبش‌های موجود در ایران تفاوت کیفی دارد. همین تفاوت‌های کیفی و ذاتی آن است که ادبیات آن را نیز متفاوت از ادبیات سایر جنبش‌ها کرده است. این تفاوت به خاطر ماهیت کیفی و ذاتی خود، در عرصه‌ی پراتیک نیز، کاملاً متفاوت از سایر جنبش‌های جامعه عمل می‌کند. در رابطه با خاستگاه و خواستهای حرکت ملی آذربایجان حرف و حدیث‌های بسیاری است که اگر مجالی بود، بتدریج در نوشته‌های دیگر گفته خواهد شد. حرکت ملی آذربایجان، علاوه بر اینکه در بسیاری موارد از خواسته‌های جنبش هویت طلبی ترکهای ایران حمایت می‌کند و آنان را در رسیدن به آرمانهایشان یاری می‌دهد، خود نیز خواسته‌هایی فراتر از خواسته‌های «جنبش هویت طلبی ترکهای ایران» دارد. خواسته‌های حرکت ملی آذربایجان از اساس معطوف به سرزمین و جغرافیای آذربایجان و ملت آذربایجان است.

حرکت ملی آذربایجان، گرایشی با ماهیت ناسیونالیستی است، که معطوف به جغرافیای آذربایجان می‌باشد این حرکت ساکنین جغرافیای آذربایجان را مثنی مردم ناپیوسته و وابسته به سایر ملل منطقه نمی‌داند. بلکه آنان را ملتی واحد می‌داند که در سرزمین آبا و اجدادی خود، که همان آذربایجان است، زندگی می‌کنند و حق و حقوق ملی و انسانی آنان تحت سلطه‌ی نظام سیاسی - اجتماعی حاکم بر منطقه خاور میانه ضایع و در حال نابودی است. حرکت ملی آذربایجان وظیفه‌ی کاملاً مشخص و معینی را بر خود فرض می‌داند و آن چیزی نیست، جز احقاق حقوق ملی و انسانی خود که در ۳۰ ماده اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مشروح و مصوب است. از نظر حرکت ملی آذربایجان، حق تعیین سرنوشت یکی از حقوق اساسی و اولیه‌ی تمامی ملت‌های جهان است. تاریخ شهادت می‌دهد که ملت آذربایجان در دفاع از هویت و آرمانهای ملی - انسانی خود، تا آخرین قطره‌ی خون خود راسخ و جدی بوده است. حرکت ملی آذربایجان امروز نیز با الهام از باورهای تاریخی خود در اولویت اول، وظیفه‌ی خود می‌داند که در رسیدن به اهداف و خواسته‌های خود از تمامی ظرفیت‌های قوانین داخلی و بین‌المللی استفاده کرده و به مثنی مدنی خود وفادار باقی بماند. مراسم قلعه‌ی بابک که از طرف حرکت ملی آذربایجان ترتیب داده شده است، برآیند خصایص و اهداف فوق هست. جدیت در دفاع از خواسته‌ها و آرمانها، مدنیت در اعتقاد به ملاحظاتی حقوقی - اخلاقی، در لحظه لحظه مراسم قلعه بابک موج می‌زند.

دو خصیصه‌ی مدنیت و جدیت سرتاسر فعالیت‌های مقاومت جویانه‌ی حرکت ملی آذربایجان را تحت نفوذ خود دارد. مدنیت به معنای صلح و دوستی و استفاده از تمامی ظرفیت‌های قانونی، جدیت به معنای کوتاه نیامدن از تک‌تک خواسته‌های ملی - انسانی ملت آذربایجان.

ملت آذربایجان در طول تاریخ دیرین کشور، حافظ تمامیت ارضی ایران بوده است. کشوری که امروز به نام ایران شناخته می‌شود. در طول تاریخ چندین بار از طرف نیروهای بیگانه مورد تاخت و تاز قرار گرفته و از هم پاشیده است. تاریخ گواهی می‌دهد که در هر بار فروپاشی، بنیانگذاری دوباره‌ی آن به همت ترکهای ایران و علی‌الخصوص آذربایجانی‌ها انجام گرفته است.

در چند قرن اخیر، کشور فروپاشیده ایران، توسط آذربایجانی‌هایی که با تئوری تشیع‌گرایی، سلسله‌ی صفویه را پایه‌گذاری کردند، از نو به اتحاد و یکپارچگی کشیده است. بعد از صفویه اتحاد در ایران دوباره از هم پاشیده و این بار یکپارچگی آن به همت قاجارهای ترک و با همکاری بسیار نزدیک آذربایجانی‌ها از نو ایجاد شد. تاریخ شاهد است که آذربایجانی‌ها و قاجارها برای حفظ وحدت و یکپارچگی و تمامیت ایران کوشش‌ها و فداکاری‌های بسیاری کردند. معاهده‌ی ترکمنچای و گلستان که قسمت شمالی آذربایجان را از آذربایجان جنوبی جدا کرد، هزینه‌ای بود که توسط قاجاریه و آذربایجانی‌ها برای حفظ وحدت و یکپارچگی کلی ایران پرداخت شد. این هزینه مستقیماً به ضرر آذربایجانی‌ها و به نفع تمامیت ارضی ایران پرداخت شد. اگر نیک در تاریخ بنگریم به خوبی متوجه خواهیم شد که تقسیم آذربایجان به دو قسمت شمالی و جنوبی در واقع برای جلوگیری از فروپاشی ایران انجام گرفته است. آذربایجانی‌ها به دو نیم شدند تا کلیت سرزمین ایران حفظ شود.

بررسی تاریخی امورات کشورداری قاجاریه به خوبی نشان می‌دهد که در آن دوران بیشترین هزینه برای حفظ وحدت و یکپارچگی کشور از طریق آذربایجانی‌ها تامین می‌شد. قشون آذربایجان در نقطه به نقطه‌ی مرزهای ایران در برابر دشمنان خون‌آشام و مهاجم به دفاع از تمامیت ارضی مشغول بود. از سواحل خلیج فارس و دریای عمان گرفته تا سواحل دریای خزر، از مرزهای خاکی شرقی تا مرزهای خاکی غربی و شمالی، قشون آذربایجان برای حفظ تمامیت ارضی کشور ایران، و جب به جب شهید داده است. اگر با چشم دل و انسانی بنگریم هنوز هم روح سرگردان شهدای قشون عباس میرزا را، در دشت‌های خشک و طوفانی هرات مشاهده خواهیم کرد. هنوز هم روحهای سرگردان شهدای قشون آذربایجان در امواج سواحل دریای عمان و خلیج فارس دست و پا می‌زنند و در خشم ناشی از خیانت‌های ناجوانمردانه‌ی شوونیستها که آذربایجان و آذربایجانی‌ها را امروز به این روز سیاه نشانده‌اند، اشک خون می‌ریزند.

سطحی‌ترین بررسی‌های تاریخ، نقش کلیدی و مهم ترک‌ها و آذربایجانی‌ها را در تاسیس، حفظ و نگهداری کشور ایران به اثبات می‌رساند.

در همین دوره جمهوری اسلامی در جنگ هشت ساله‌ای که توسط استعمار نوین بر علیه ایران راه انداخته شد، سهم آذربایجانی‌ها و ترک‌ها در دفاع از تمامیت ارضی کشور، بتهنایی از مجموع تمامی ملت‌های دیگر ایران بیشتر است. بیشترین کمک‌های مالی و اقتصادی و تدارکاتی به جبهه‌های جنگ از شهرها و آبادیهای آذربایجان و سایر ترک‌های ایران بود. بیشترین جانبازان و شهدا و ایثارگران توسط ملت آذربایجان با گشاده‌ترین روی و با صمیمانه‌ترین حال به جبهه‌های جنگ تقدیم شد.

این همه فقط برای حفظ تمامیت ارضی و آبروی کشور ایران بود. ولی از اینهمه ایثارگری و فداکاری تاریخی که آذربایجانی‌ها و سایر ترک‌های ایران در راه موجودیت و تمامیت ایران از خود نشان داده‌اند. سهم آذربایجانی‌ها و ترک‌های ایران چه بود و چه هست؟

واقعیت این است که در این میان سهم آذربایجانی‌ها جز سیاهی و مصیبت چیز دیگری نیست. ترکهای ایران از سیستم حاکم بر ایران جز بدبختی و تیره‌روزی چیزی در دست ندارند. فرهنگ و زبان ترکی در ایران فرهنگ و زبانی درجه دو و مزاحم به حساب می‌آید. از نظر جغرافیایی سرزمین آذربایجان به وسیله‌ی همسایگان دیگرش مورد تصاحب و تجاوز تدریجی قرار گرفته است. اقتصاد آذربایجان به کلی در هم شکسته است. و از نظر سیاسی هیچ جریان و سازمان هویت‌گرای ترک در ایران امکان و اجازه‌ی کمترین فعالیت را نیز ندارد.

ملت آذربایجان به همراه سایر ترک‌های ایران در این وانفسای شیطانی به دفاع از خود پرداخته است. امروز ترک ایرانی به این نتیجه رسیده است که باید به خود نیز بیندیشد. ریشه‌های بنیانی حرکت ملی آذربایجان در همین گرایش‌های هویت‌جویانه و مقاومت طلبانه است که جوانه می‌زند. حرکت ملی آذربایجان از همین بی‌عدالتی‌های محضی که سیستم سیاسی - اجتماعی ایران در هم تنیده است، بر می‌خیزد و به طور جدی درصدد رفع آن است. حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبانه ترکهای ایران برای رفع این بی‌عدالتی‌ها و برای بدست آوردن حقوق انسانی - ملی خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند و جدیت خاصی در رسیدن به اهداف خود دارد و همین روحیه نیز دشمنان آن را مجبور به تهاجم بر علیه آن کرده است. اما حرکت ملی

آذربایجان و جنبش هویت طلبانه‌ی ترک‌های ایران هرگز از جدیت خود دست برنداشته است و در هر لحظه عرصه‌ای نوین برای احقاق حقوق از دست رفته‌اش ایجاد می‌کند.

انتخابات مجلس پنجم

حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبانه ترک‌های ایران دو جریان قانونگرا هستند. این دو جریان از دو خصیصه‌ی مدنیت و جدیت به یکسان بهره برده‌اند. «مدنیت» آنها را به رعایت شئونات قانونی و اخلاقی بر می‌انگیزد و «جدیت» آنها را در دفاع هر چه محکمتر از حریم اعتقادی - آرمانی خود مصمم تر می‌کند. به همین دلیل نیز تمامی استعدادهای فکری و ذهنی حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران در کشف راههای قانونی مبارزه به کار گرفته می‌شوند.

یکی از این راهها، مبارزه پالمانتاریستی بود که در اوج انسداد فضای سیاسی در ایران توسط حرکت ملی آذربایجان، با نامزد کردن آقای چهرگانی به نمایندگی مجلس پنجم، در میان ناباوری تمامی جریانات سیاسی دیگر، راه مبارزات پارلمانی را گشود. این درست است که تنگ‌نظری مسئولان مانع از ورود آقای چهرگانی به عرصه‌ی نهائی مبارزات پارلمانی شد. ولی این عمل نشان داد که در جمهوری اسلامی ایران، با تمام انسدادهایی که در مسیر فعالیت‌های سیاسی ایجاد شده است، می‌توان حتی از مبارزات پارلمانی نیز بهره‌مند شد.

حرکت ملی آذربایجان با استفاده از فضائی که در عرصه‌ی انتخابات مجلس پنجم ایجاد کرد، توانست حضور قدرتمند خود را اعلام کند و افکار عمومی را به سوی خود جلب کند. حرکت ملی آذربایجان به این طریق به جنبش اصلاح طلبی ایران نشان داد که می‌شود، وارد مبارزات پارلمانی شد و از آن بهره‌مند گردید. چیزی که دو سال بعد در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۷۶ جامه‌عمل پوشید.

علاوه بر آن حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران با استفاده از عرصه‌ی دانشگاهی، جنبش دانشجویی نوینی را طراحی و راه‌اندازی کرد. این طرح در جریان پرسش‌نامه‌ی صدا و سیمای لاریجانی نشان داد که قادر است، در اوج اقتدار خشن انحصار طلبان مستبد، یک حرکت اعتراضی دانشجویی را راه انداخته و از آن، نتیجه نیز بگیرد.

حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران عرصه‌های ریز و درشت دیگری را نیز برای فعالیت خود به وجود آورده و نتایج مطلوبی را نیز از آنها بدست آورده است.

حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران از ذاتی دموکراتیک و ضداستعماری برخوردار است. این دو جنبش در جوهره‌ی ذاتی، عدالت‌خواه و صلح‌طلب است. به همین دلیل حرکت ملی آذربایجان و همچنین جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران با اکثر جنبش‌های فعال در جامعه‌ی ایران همکاری نزدیک دارد. در روند این همکاری این دو جنبش در اکثر عرصه‌هایی که جنبش‌های دیگر ایجاد می‌کند وارد فعالیت شده و ضمن کمک‌رسانی به جنبش‌های مذکور، نسبت به رشد و توسعه‌ی خود نیز چشم و نظری دارند. مثلاً جنبش دانشجویی اگر چه عرصه‌های فعالیت بیشماری را برای خود ایجاد می‌کنند، ولی حرکت ملی آذربایجان به همراه جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران در برخی عرصه‌ها در همکاری نزدیک با آن بر می‌آیند. جنبش دانشجویی در زیر فشار اختناق و انسداد سیاسی ده سال اول انقلاب زمین گیر شده بود. در چنین شرایط سخت و سنگین، جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران و حرکت ملی آذربایجان در همکاری با جنبش دانشجویی فضای جدیدی را ایجاد کرد و دانشجویان را به عرصه‌ی فعالیت عملی کشاند.

جنبش زنان نیز در همکاری نزدیک با حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران قرار دارد و به همان طریق جنبش محیط زیست.

حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران با باز کردن عرصه‌های متعدد فعالیت چه به تنهایی و چه در همکاری با سایر جنبش‌های فعال در ایران با تکیه بر بسترهای جمعیتی قدرتمند خود، روز به روز قوی‌تر و قدرتمندتر می‌شود. و اینک لحظه‌ی آن است که حرکت ملی آذربایجان عرصه‌ای بزرگ و فراگیر برای حضور و نمود ایجاد کند.

عرصه‌ی فعالیت جنبش اجتماعی یعنی چه؟

هر جنبش سیاسی - اجتماعی برای بروز و ظهور خود نیاز به عرصه‌هایی برای فعالیت دارد. بدون تامین عرصه‌های فعالیت هیچ جنبش اجتماعی قادر به رشد و توسعه نیست. جنبش اجتماعی برای جذب نیروهای جدید و تربیت کادرهای سازمانی خود از سوئی و برای ارتباط با توده‌ی مردم و جامعه از سوی دیگر نیاز به «جای»، «گاه»، و «آرمان و شعاری» مشخص دارد. هیچ جنبش اجتماعی نیست که بدون برخورداری از چنین عرصه‌هایی قادر به ساختاربنندی درونی و قدرت‌یابی بیرونی باشد.

جنبش اجتماعی به مکان و مکانهایی و همچنین زمان و زمانهایی مشخص و معین برای اجتماع و اعلام حضور نیاز دارد. بدست آوردن زمان و مکان متعین نیازمند به آرمان (هدف) و خواسته‌های مشخص و تعریف شده است. هر جنبش اجتماعی که قادر به تعریف عامه فهم آرمانها و خواسته‌های خود در جامعه نباشد. یعنی ادبیات معرفی و ارتباطی خاص خود را به وجود نیآورد، هرگز قدرت یارگیری و سازمان‌یابی را بدست نخواهد آورد. ولی باید در نظر گرفت، علاوه بر ادبیات خاص، جنبش اجتماعی باید جایگاهی مشخص و معین را نیز برای اعلام حضور و فعالیت تدارک ببیند. به بیانی دیگر می‌توان چنین گفت که جنبش اجتماعی برای بدست آوردن عرصه‌ی فعالیت باید سه عنصر زمان، مکان، ادبیات را مشخص کند و در هم بیامیزد.

بسیاری از جنبش‌های اجتماعی هستند که دارای ادبیات روشن و مشخصی هستند، ولی از آنجایی که قادر به تعیین زمان و مکان مناسب برای خود نیستند، عملاً از فعالیت فراگیر در سطح جامعه محرومند و همچنین هستند، بسیاری از جنبش‌ها که زمان و مکان معین و مشخصی را در اختیار دارند، ولی از آنجایی که ادبیات مشخص و تعریف شده‌ای ندارند قادر به فعالیت فراگیر نیستند.

معمولاً قدرت‌های حاکم در مبارزه با جنبش‌ها سعی دارند، در یک یا تعدادی از عناصر فوق اختلال ایجاد کرده و عرصه‌ی فعالیت جنبش را مختل سازند. (این مورد را در جای خود بررسی خواهیم کرد).

معمولاً جنبش‌هایی که به تنهایی قادر به تامین عرصه‌ی فعالیت برای خود نیستند در همکاری با سایر جنبش‌ها از عرصه‌ی فعالیت آنان استفاده می‌کنند و در این فعالیت‌های اشتراکی هست که هژمونی یک جنبش بر روی جنبش دیگر اعمال می‌شود و یک جنبش به زیر رهبری جنبش دیگر در می‌آید. مثلاً جنبش دانشجویی در ایران از آنجایی که از نظر زمان و مکان دچار مشکل نیست و در هر فرصتی قادر است که، از زمانی معین و از مکانی مشخص بهره‌مند شود. در هر لحظه‌ای که ادبیات روشن و مشخصی را به دست می‌آورد. قادر به فعالیت و اعلام حضور می‌شود و همچنین جنبش کارگری نیز چنین است. جنبش کارگری نیز از آنجایی که از نظر عنصر زمان و مکان دچار مشکل نیست هر وقت که بتواند ادبیات مشخص و معینی را به وجود آورد قادر به فعالیت و سامان‌یابی خواهد بود.

ولی جنبش زنان در ایران با اینکه هر چند ضعیف از ادبیات عامه فهم و از قابل لمس‌ترین خواسته‌ها برخوردار است از آنجایی که در بدست آوردن عنصر زمان و مکان مشخص، ناتوان است، قادر به ایجاد عرصه‌های فعالیت موثر و تاثیرگذار نیست.

البته باید در نظر گرفت که هر جنبش اجتماعی به نسبت توانایی و قدرتمندی خود است که عرصه‌ی فعالیت بدست می‌آورد و همچنین متقابلاً نسبت به فراگیری عرصه‌ی فعالیت خود است که قدرت و توانایی می‌یابد.

حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترکهای ایران در آغاز فاز جدید حیات خود، نیازمند عرصه‌های جدید فعالیت بود. این دو جنبش در همکاری جنبش دانشجویی در مراکز دانشگاهی عرصه‌هایی برای فعالیت بدست آورده بود و در این عرصه‌های کوچک و محدود در حال سامان‌دهی خود بود. در جریان انتخابات مجلس پنجم این دو جنبش با استفاده از عرصه‌ی فعالیت جنبش دموکراتیک و آزادی خواهانه ایران با کاندیدا کردن آقای چهرگانی در انتخابات شرکت کرد. حضور حرکت ملی آذربایجان در این عرصه آنچنان قدرتمند و قوی بود که عملاً توانست عرصه‌ی مزبور را به سرعت گسترش داده و فراگیر نماید. حضور گسترده‌ی حرکت ملی آذربایجان در انتخابات مجلس پنجم در تبریز عملاً عرصه‌ی فعالیت نوین و قدرتمندی را در اختیار جنبش قرار داد و نقطه‌ی عطف نوینی را به وجود آورد. حاکمیت به سرعت احساس خطر نمود و بالغو غیر قانونی کاندیداتوری آقای چهرگانی عرصه‌ی فعالیت نوینی را که حرکت ملی آذربایجان ایجاد کرده بود مسدود و کور کرد. حرکت ملی آذربایجان به همراه جنبش هویت طلبی ترکهای ایران در همکاری با سایر جنبش‌ها عرصه‌های فعالیت دیگری را نیز برای خود به وجود آورده است که نیازی به ذکر آنها در این مقاله نیست.

خیزش نوین هویت گرائی

حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترکهای ایران در طول همکاری‌های خود با سایر جنبش‌ها به تدریج عرصه‌های فعالیت مستقل خود را نیز پدید آورده بود. که امروز در این عرصه‌ها به شدت فعال و در حال رشد است. ولی این حرکت نیاز به حضوری عمیق و پر صلابت داشت. حرکت ملی آذربایجان در طول چندین سال فعالیت نوین خود آنچنان قدرتمند شده بود که بتواند عرصه فعالیت نوین و قدرتمند جدیدی را به وجود بیاورد و او منتظر فرصت بود.

این فرصت با ورود قدرتمند جنبش اصلاح طلبی به عرصه فعالیت اجتماعی، برای حرکت ملی آذربایجان باز شد. در جریان دوم خرداد ۷۶ جنبش اصلاح طلبی ایران (که در بخش معرفی جنبش‌ها ماهیت و چگونگی فعالیت آن توضیح داده شد) فاز جدیدی از فعالیت خود را آغاز کرد این جنبش با وارد کردن ضربات جبران‌ناپذیری بر ساختار استبدادی محافظه‌کاران تمامیت خواه، فضای سیاسی ایران را به شدت باز کرد.

جنبش اصلاح طلبی در جریان روی کار آمدن خود از کمک‌های سایر جنبش‌های ایران بیشترین بهره‌ها را برده بود و جنبش‌های دیگر ایران نیز برای رسیدن اصلاح طلبان به قدرت، کمک‌های فراوان و بی‌دریغی کرده بودند. جنبش اصلاح طلبی با یاری جنبش‌های دیگر ایران بود که به روی کار آمد. او بدهکار جنبش‌های دیگر ایران بود و به همین دلیل بعد از به روی کار آمدن به تنهایی، قادر به کنترل کردن اوضاع نبود. جنبش اصلاح طلبی قبل از آنکه به فکر کنترل و تسخیر انحصاری قدرت می‌افتاد، باید در صدد پرداخت بدهیهای خود نسبت به دیگران می‌آمد. وامی که هرگز و هرگز از طرف جنبش اصلاح طلبی پرداخت نشد و به همین دلیل نیز به تدریج حمایت دیگران را از دست داد و به رسوائی، تنها ماند و حتی قادر به حفظ خود نیز نشد.

روی کار آمدن جنبش اصلاح طلبی فضای باز سیاسی - اجتماعی خاصی را بوجود آورد. حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران یکی از طلب‌کاران اصلی این جنبش بود، چرا که این دو جنبش، در روی کار آمدن اصلاح طلبان، علی‌رغم برخی نارسائی‌ها، با تمام وجود کوشیده بودند. باز شدن فضای سیاسی - اجتماعی، جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران و حرکت ملی آذربایجان را به خیزشی جدید امیدوار می‌کرد ولی این خیزش چگونه باید انجام می‌گرفت. باید "جای"، "گاه" و "ادبیات" آن مشخص می‌شد.

بابک قهرمان ملی آذربایجانی‌ها

تاریخ چند هزارساله سرزمینی که ما در آن قرار داریم بسیار آموزنده و تحیرآور است. منطقه‌ی قفقاز و چگونگی تعامل آن با جلگه‌های عراق فعلی و رشته کوه بزرگ زاگرس، منطقه‌ی قفقاز و چگونگی تعامل آن با ترکهای شرق خزر و خراسان.

بررسی شمای کلی این تاریخ، نشان از حقیقتی بسیار آموزنده و تلخ دارد. در طول تاریخ گاه ترکهای خراسان و شرق خزر و گاه ترکهای قفقاز، حکومت‌هایی را ایجاد کرده‌اند و تمدنهایی را به وجود آوردند. سپس از طرف ساکنین منطقه‌ی زاگرس و جلگه‌های عراق مورد هجوم و خیانت قرار گرفتند و از قدرت ساقط شده‌اند.

غاصبان توانسته‌اند قرن‌ها حکومت کنند، ولی در طول حکومت خود، کشور را به فساد کشیده‌اند. همگی با تهاجم خارجی از بین رفته‌اند. هخامنشیان مادها را با توطئه و خیانت ساقط کردند و خود بر جای آنها نشستند و مرکز حکومت را به زاگرس منتقل کردند. هجوم اسکندر خون آشام آنان را ساقط کرد. پس از چندی که کشور مورد چپاول بیگانه قرار گرفت ترکهای خراسان (اشکانیان) بیگانگان را بیرون راندند و توانستند ۵۰۰ سال کشور را از تعرض بیگانه مصون سازند. سپس تاریخ به همان سان تکرار شد. ساسانیان با خیانت و انقلاب داخلی به روی کار آمدند و بساط اشکانی را بر چیدند و چند صد سال حکومت کردند. اینبار نیز فساد را به قدری گسترش دادند که حکومت از درون پوسید. تاجایی که با هجوم اعراب به سادگی در هم شکستند. اعراب به سرعت تمامی نقاط ایران را به تصاحب در آوردند و تاریخ گواهی می‌دهد که بیشترین چپاول و غارتگری ایران و ایرانی در این دوره از تاریخ صورت گرفته است. ولی منطقه‌ی قفقاز باز در همان جایگاه تاریخی خود پایدار و مقاوم و سرافراز ایستاده بود. ترکهای آذربایجان با اینکه در دوره‌ی حکومت ساسانی از طرف حکومت مرکزی در فشار و عذاب بودند. ولی آنان به حفظ و حراست منطقه از تعرض دشمن، علاقه‌ای درونی و روحی داشتند. قفقاز در مقابل جنایات اعراب ایستادگی کرد. فرزند بزرگ این ایستادگی و مقاومت بابک، دلاور آذربایجانی بود، که در تاریخ آذربایجان افتخار قهرمان ملی را کسب کرده است. هجوم غارتگرانه اعراب اگر چه توانسته بود، کلیه مناطق ایران را تحت سیطره‌ی خود بگیرد، ولی هرگز نتوانسته بود، روح ملی آذربایجانی‌ها را تسلیم کند. روح ملی آذربایجان محکم و استوار به دفاع از سرزمین خود مشغول بود.

روح ملی آذربایجان در دفاع از سرزمین خود دلاوریهای بسیاری را به نمایش گذاشته است. سینه‌ی تاریخ انباشته از مورد به مورد این دلاوریها و مقاومت‌هاست. فرهنگ غنی و حماسی ملت آذربایجان، لحظه به لحظه مقاومت‌ها و دلاوریهای روح آذربایجان را در کلام گویای خود به تجلی و تبلور کشیده است. اوج این مقاومت‌ها و دلاوریها بود که در ۱۲۰۰ سال پیش روح آذربایجان در روح پرفتوح بابک به تجلی مقدس خود پیوست. روح مقاومت ملت آذربایجان در دفاع از آب و خاک و ناموس ملت خود، به روح بلند بابک پیوست و حماسه‌ی بزرگ بابک به عرصه‌ی ظهور رسید.

۲۳ سال مبارزه‌ی بی‌امان و صدها هزار شهید بر تارک مقاومت و دلاوری روح آذربایجان چون خورشیدی نور افشان در دل تاریکی‌های تجاوز و چپاول به درخشش درآمد. ۱۲۰۰ سال است که این خورشید بر بلندای سرفراز کوههای قره‌داغ به درخشش نشسته است ولی کسی را یارای دیدن آن نیست. هجوم اعراب، تسخیر خونین آذربایجان، شهادت صدها هزار انسان بی‌گناه، چپاول و غارت روستاها و آبادیهای سرزمین خونین آذربایجان، سلطه‌ی ارتجاع عرب و حجاب سیاه ظلم و تجاوزی که بر ملت آذربایجان اعمال می‌شد، تاریکی و سیاهی را بر سرزمین جوشان و خروشان آذربایجان مسلط کرد. در طول این مدت، تاریکی و سیاهی چشم‌ها را نابینا کرد و دلها را ناامید. هیچ کس را یارای دیدن تالوئ خورشید درخشان کوه‌های قره‌داغ نبود.

حتی در آن لحظات خونین تجاوز و جنایت که در قره‌باغ آذربایجان شمالی توسط دانشک‌های ارمنی بر علیه ملت مظلوم آذربایجان به وقوع می‌پیوست خشم خونین و چشم اشکین روح بابک را، که بر فراز کوه قره‌داغ شاهد دلریش حوادث بود، کسی متوجه نشد. در آن لحظات خونین که آذربایجانی‌های مظلوم در زیر آتش مسلسل‌های دانشک‌های ارمنی به تجاوز و چپاول کشیده می‌شدند، روح بابک بر فراز قره‌داغ خون می‌گریست. اما های‌های گریه‌های جانکاهش را کسی نمی‌شنید و رنگ خونین اشکهایش را کسی نمی‌دید.

آری روح بابک، بر بلندای قلعه‌ی بابک در حسرت دیدار فرزندان آذربایجان، فریاد اتحاد و اتفاق ملت آذربایجان را سر داده بود. روح بابک از بلندای قلعه بابک نظاره‌گر ظلم دشمنان بر علیه ملت آذربایجان بود. نظاره‌گر بیداری روح ملی در میان ملت آذربایجان. او می‌دید که صدها دسته و گروه از

آذربایجانی‌ها در گوشه‌گوشه آذربایجان تشکیل یافته‌اند و در جستجوی روح ملی خود هستند. روح بابک متوجه بود که این دسته‌ها و گروه‌ها باید در نقطه‌ای به هم برسند. روح بابک رسالت تاریخی خود را به خوبی احساس می‌کرد. او می‌دانست که خود باید پیشقدم این اتفاق و اتحاد باشد و روح بابک چنین کرد.

روح بابک بر فراز قلعه‌ی بابک

حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترکهای ایران در عرصه‌های مختلف فعال بودند. آنان در جستجوی عرصه‌ای وسیع‌تر برای پیوند و اتحاد از سوئی و ارتباط با تک‌تک ملت آذربایجان از سوی دیگر بودند. هسته‌های مختلف هویت‌گرایی که، این دو جنبش هویت‌گرا به وجود آورده بودند، در جستجوی روح ملی خود بودند. روح ملی آذربایجان همان روح بابک بود که در فراز قلعه، به فریاد خروشان «بیرلیک» در آمده بود.

روح ملی آذربایجان، با تک‌به‌تک هسته‌های متفاوتی که، هر کدام جدا از دیگران به فعالیت مشغول بودند، در ارتباط بود. شاید گروه‌ها و جریان‌های مختلف هویت‌گرا در ادبیات و نحوه‌ی بیان و چگونگی تعریف و تبیین خود، اختلافات زیادی با هم داشته‌اند. ولی هیچکدام از اینها با روح ملی اختلافی نداشتند. بلکه همه‌ی اینها از جانب روح ملی است که تغذیه می‌شوند. هر جریان و طرز تفکری که ارتباط خود را با روح ملی قطع کند و خود سرانه و بدون رعایت رهنمودهای کلی آن تصمیم بگیرد و منیت و فردیت خود را ارجح‌تر از کلیت روح ملی بداند، خود به خود از جریان هویت‌گرایی به بیرون انداخته می‌شود. او خود به خود طرد و رسوا می‌شود. این روح ملی است که جریان‌های مختلف هویت‌گرا را تغذیه می‌کند و جریانی که باوی در ارتباط باشد از طرف او به پیش برده خواهد شد. هر چند که هیچکدام از جریان‌های هویت‌گرا، وجود و عملکرد روح ملی را به تجرد و انتزاع متوجه نخواهند شد.

روح کلی آذربایجان بخوبی متوجه بود که تفرق و پراکندگی باید به اتحاد و یگانگی تبدیل شود. روح ملی به خوبی آگاه بود که حیات و زندگی در اتحاد و اتفاق است که ادامه خواهد یافت. (دیرلیک بیرلیکده‌دیر).

گروه‌ها و دسته‌های متفاوت هویت‌گرا جدا و بی‌خبر از همدیگر در نقاط مختلف آذربایجان و سایر نقاط ایران فعال بودند. بی‌خبری آنها از همدیگر، هر کدام را به سویی می‌برد. این گروه‌ها در عرصه‌های فعالیت مشترک با سایر جنبش‌ها، هر کدام به نسبت همکاری با هر یک از جنبش‌ها، به تدریج تحت تاثیر مدیریت متفاوت آنها واقع می‌شد و قادر به ایجاد ادبیات فراگیر و مدیریت مستقل نبودند. اگر وضع به همین گونه پیش می‌رفت خطر آن بود که فاصله‌ی آنها از همدیگر، زیادتر از حد کنترل رشد کند. در نتیجه احتمالاً در آینده آنها به رودرروی هم کشیده می‌شدند. روح ملی به خوبی آگاه بود که این گروه‌های متفاوت و جدا از همدیگر باید از یکدیگر آگاهی یابند و ادبیات خودشان را با همدیگر نزدیک و در حد امکان یکسان سازند.

از سوی دیگر هسته‌ها و گروه‌های هویت‌گرا به خاطر آنکه عرصه‌های فعالیت محدود و کوچکی را در اختیار داشتند، قادر به ارتباط گیری وسیع با توده‌ی مردم نبودند. شاخه‌ی دانشجویی هویت‌گرایی در حصار دانشگاه‌ها به محاصره در آمده بود. در مبارزات پارلمان‌تاریستی راه حرکت به کلی مسدود شده بود. امکان استفاده از رسانه‌ها و نشریات وجود نداشت و به هزار و یک دلیل ارتباط گروه‌ها با توده مردم کم و نارسا بود. روح ملی به خوبی آگاه بود که در جایی توده‌ها هسته‌ها و گروه‌های هویت‌گرا باید به هم برسند و از وجود یکدیگر آگاهی یابند، تنها از طریق همین ارتباط بود که توده‌ی مردم متوجه فعالیت نوین روح ملی خود می‌شدند.

گروه‌ها و دسته‌های هویت‌گرا به تنهایی قادر به ایجاد عرصه‌های فعالیت گسترده نبودند. در نتیجه مجبوراً با جنبش‌های دیگر از در همکاری و تعامل بر می‌آمدند. در این همکاری و تعامل به تدریج تحت هژمونی آنها در می‌آمدند. روح ملی می‌دانست که جلوی این روند را باید بگیرد. روح ملی می‌دانست که باید عرصه‌ای وسیع به وجود آورد، تا جنبش‌های دیگر نفع خود را در استفاده از عرصه فعالیت حرکت ملی آذربایجان ببینند و مشتاقانه در همکاری با حرکت ملی آذربایجان در آیند. روح ملی به خوبی می‌دانست که حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت خواهی نباید بدهکار جنبش‌های دیگر باقی بماند. فشار بی‌امان و جنایات خونین و باور نکردنی شوونیسیم پهلوی که در ۷۵ سال اخیر بر ملت آذربایجان وارد آمده بود ملت قهرمان آذربایجان را آنچنان در شوک نگاه داشته بود که برخی از هویت‌گرایان آذربایجان را در حاله‌ای از ابهام و بی‌اعتمادی گرفتار کرده بود. محافل هویت‌گرای زیرزمینی از دسایس و جنایات دشمن ضربات پی‌درپی و خونینی خورده بودند. این امر برخی از آنان را دچار وسواس احتیاط کرده بود، آنان علی‌رغم هویت‌گرایی اعتماد به

نفس لازم را به دست نمی‌آوردند. این امر می‌توانست حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت‌گرایی ترک‌های ایران را به تدریج در حجاب محافظه‌کاری به فساد کشیده و زمین‌گیر کند. روح ملی آذربایجان به خوبی می‌دانست که هویت‌گرایان آذربایجانی را باید متوجه قدرت واقعی و توانمندی‌های درونی آنها بکند. باید اعتماد به نفس و اتکا به قدرت ملی در تک‌تک ملت آذربایجان و در هر یک از گروه‌های هویت‌گرا ایجاد و نهادینه می‌شد.

این همه مربوط به مسائل درونی حرکت ملی آذربایجان بود ولی در نمای بیرونی و حوزه‌ی خارجی مشکلات زیادی در پیش‌روی جنبش هویت‌گرایی ترک‌های ایران و حرکت ملی آذربایجان وجود داشت.

دشمن در حجاب بی‌توجهی پنهان شده بود

رژیم پهلوی وقتی به روی کار آورده شد. از نظر مسائل حکومتی وظیفه‌ای کاملاً مشخص و معین بر عهده داشت. وظیفه بسیار مهم او سرکوب سیاسی آذربایجان و استحاله‌ی فرهنگی - زبانی آن بود. او وظیفه داشت، اقتصاد بومی آذربایجان را متلاشی کند. او وظیفه داشت، فرهنگ و زبان آذربایجان را به استحاله بکشد. قدرت مقاومت سیاسی را ناپود و روح ملی آذربایجان را به نیستی بکشاند.

۵۰ سال حکومت پهلوی در جهت درهم شکستن آذربایجان و آذربایجانی در خدمت اربابان استعمارگر خود انجام وظیفه کرد. سرکوب خونین و وحشیانه فرقه‌ی دموکرات که فراز اعتراض و مقاومت دلاورانه‌ی ملت غیور آذربایجان نسبت به این جنایت بود، ضربات جبران‌ناپذیری بر روح ملی آذربایجان وارد کرده بود. سیاست‌های دقیق و برنامه‌ریزی شده ضد ترک پهلوی به همراه سرکوب‌های خونین و وحشیانه، توانسته بود، توده‌ی مردم را سردرگم کند. باران سیل‌آسای تبلیغات فارس محور و ضد ترک و سرکوب اندیشه‌های ملی‌گرا در آذربایجان، غباری از سیاهی و خودباختگی بر فضای آذربایجان حاکم کرده بود. در اندرون چنین فضای تاریک و سیاهی، دوست و دشمن گم شده بود. ۵۰ سال حکومت خونین پهلوی و عوض شدن چندین نسل در آذربایجان قطع ارتباط معنوی و فکری نسل گذشته با نسل‌های جدید، فضای ذهنی توده‌های مردم آذربایجان را چنان مغشوش کرده بود که دوست و دشمن در آن گم شده بود. دو دهه حکومت جمهوری اسلامی نیز حوزه‌ی اندیشه و تفکر را آنچنان در اذهان عمومی مردم آلوده به مولفه‌های ایدئولوژیک کرده بود که مولفه‌های ملیت و ناسیونالیسم و ملی‌گرایی را به کلی در زیر انبوهی از تبلیغات صحیح و ناصحیح ایدئولوژیک مدفون می‌کرد.

با اینکه روح ملی آذربایجان هنوز در اذهان عده زیادی از روشنفکران ناسیونالیست آذربایجان زنده بود و راهکارهای جدیدی را برای گشایش دوباره‌ی خود می‌جست. ولی اذهان انبوه توده‌ی مردم هنوز قادر به تشخیص دوست از دشمن نبود. واقعیت این بود که تفکرات شوونیستی پهلوی توانسته بود در ذهن بسیاری از مردم آذربایجان لانه کرده و به فساد انگیزی درونی مشغول شود.

روح ملی آذربایجان بخوبی می‌دانست که ضربتی سنگین و عرصه‌ای بسیار وسیع‌تر از عرصه‌های موجود لازم است که این سیاهی چرکین را پاک کند، روح ملی آذربایجان بخوبی آگاه بود که جیغ و داد‌های بی‌درو پیکر سیاسی در اتمسفر آلوده‌ی سیاست ایران تمامی صدهای حق‌طلبانه را، در زیر رگبار فرکانس‌های خود به نارسائی و بی‌تاثیری محکوم می‌کند. روح ملی به خوبی می‌دانست که فریادی رساتر از تمامی فرکانس‌های موجود، باید برکشد. فریاد رسایی که انبوه جیغ و داد‌های بی‌ثمر و بی‌هدف را در هم شکند و فضای سیاسی آذربایجان را از آلودگی‌های بی‌شمار پاک کند. فضای سیاسی اگر شفاف نمی‌شد، روح ملی آذربایجان قادر به ارائه قابل لمس و قابل درک خود برای عموم، نبود. اتمسفر آلوده‌ی سیاست در آذربایجان اکثریت فعالین سیاسی را به انسداد در سیاست و اندیشه دچار کرده بود. باید فضا را شفاف کرد و باید که فشرده‌گی و هیاهوی فریادهای سیاسی را به شفافیت کشید. بدین گونه بود که روح ملی آذربایجان، در هیئت روح بابک، بر فراز قلعه بابک، پیوند جانفزای حیات‌بخش خود با توده‌ی مردم آذربایجان و سایر ترک‌های ایران را به سرور و شادی نشست. عطر دل‌انگیز این پیوند مسرت‌بخش اولین بار بر فراز کوه‌های قره‌داغ پخش شد. همان فرازی که روح بابک از بلندای آن با چشم خونین و دلی پردرد نظاره‌گر جنایات خونین دانشاکیها در آبادیهای قره باغ آذربایجان بود.

اولین مراسم قلعه بابک

در دوم خرداد سال ۷۶، مردم ایران حاکمیت انحصارطلبان و استبدادگرایان را در گردابی سخت و طاقت‌فرسا گرفتار کرد. حاکمیت مطلق انحصارطلبان در دو دهه‌ی اخیر عمر انقلاب، فضای سیاسی ایران را به شدت مسدود کرده بود کسی را یارای نفس کشیدن نبود. بسیاری را عقیده بر این است که اگر قضیه

دوم خرداد بوقوع نمی‌پیوست، مردم در اثر فشار طاقت‌فرسای حاکمیت استبدادگرا دست به انقلاب و شورش می‌زدند و حاکمیت را از اساس ساقط می‌کردند.

این عده از تحلیل گران سیاسی در توجیه نظریه خود استدلال‌های روشن و قابل تعریفی را ارائه نمی‌دهند. نگارنده نیز معتقد هستم که این نظریه صحیح و درست نیست. فضای سیاسی در آن دوره بسیار مسدود بود. مردم آمادگی هیچ گونه شورش و یا قیام و یا انقلابی را نداشتند. شاید اگر روند به همان گونه سپری می‌شد، مردم بعد از مدتی به تنگ آمده و راه تعویض حکومت را در شورش و انقلاب می‌دیدند. ولی مسلماً از نظر بعد زمانی، این راه بسیار طولانی می‌بود. به یقین می‌توان گفت که در جریان انتخابات دوم خرداد چنین وضعیتی که نشانگر انقلاب و یا شورشی نزدیک باشد مهیا نبود. ظهور اصلاح طلبان و حضور آنان در عرصه‌ی انتخابات دوم خرداد، فضای کشور را آماده تحولی اساسی کرد. خرد جمعی و روشنفکری ایران اغتنام این موقعیت را به فراست دریافت. حضور گسترده مردم در انتخابات، انحصار قوا در کشور را به کلی بر هم زد. در یک لحظه مطلقیت اقتدار استبداد گریان در هم شکست و اصلاح طلبان با حمایت بی‌دریغ جامعه روشنفکری و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران و مخصوصاً حمایت خاموش، ولی گسترده حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران بخش مهمی از مراکز قدرت را بدست گرفتند.

دست آورد مهم این اتفاق، باز شدن فضای سیاسی کشور بود. روزنامه‌های متعدد و زیادی شروع به فعالیت کردند. و پرده از روی بسیاری از ناگفته‌ها برگرفته شد. اسرار بسیاری بر مردم آشکار شد و عرصه برای فعالیت اکثریت جنبش‌های سیاسی - اجتماعی ایران باز شد. تمامی جنبش‌ها در فازی جدید شروع به فعالیت و حضور کردند. هر یک از آنها ارتباطات گسترده‌ای را با توده‌های مردم آغاز کردند و طیفی جدید، از ارتباطات و همکاری با یکدیگر و با توده‌ی مردم را ایجاد نمودند. در این میان حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران نیز در فازی جدید آغاز فعالیت کرد. به سرعت نشریات متعدد دانشجویی شروع به نوشتن کردند. نشریات دیگری نیز در سطح جامعه‌ی آذربایجان شروع به نشر کردند. و هر کدام به سهم خود در گشایش فضای سیاسی آذربایجان و اعتلای روح ملی تاثیر بسزایی گذاشتند. ادبیات سیاسی - شفاهی حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران نیز در عرض دو سال، به تدریج تغییر کیفی یافت. با گشایش فضای سیاسی، چشم اندازهای نوینی برای فعالیت جنبش‌های سیاسی - اجتماعی فعال در ایران پدیدار شد و هر کدام به فراخور استعداد و توانایی خود با توجه به چشم‌اندازهای نوین، عرصه‌ها و امکانات نوینی برای فعالیت خود آفریدند و در این میان حرکت ملی آذربایجان به فراخور استعدادهای ذاتی و پشتوانه تاریخی و توانمندی‌های بالقوه‌ی خود، قوی‌تر از دیگران عمل کرد. روح ملی آذربایجان به فراست دریافت که باید کاری بکند و عرصه‌ای نو و قدرتمند ایجاد کند.

گفتیم که برای ایجاد و گشایش عرصه‌ی فعالیت برای یک جنبش به سه مولفه "زمان"، "مکان" و "غایت" نیاز مبرم است و روح ملی آذربایجان در اندیشه این بود که چگونه می‌تواند این سه مولفه را در هم ترکیب کرده و عرصه‌ای نوین را ایجاد کند.

در دورانی که استبداد تمامی منفذهای تنفسی حرکت ملی آذربایجان و جنبش هویت طلبی ترک‌های ایران را مسدود کرده بود. عده‌ای مشتاق و علاقه‌مند به هویت ملی - فرهنگی بصورت تیم‌های کوه نوردی به زیارت بابک، قهرمان ملی آذربایجان می‌رفتند. و قلعه بابک و عظمت آن و همچنین قدرت تاثیر گذاری روح بابک بر عده‌ی بسیاری از گردشگران و هویت طلبان آذربایجان روشن و آشکار بود. روح ملی نیز از این قدرت و از این توانمندی بخوبی آگاه بود. روح ملی دقیقاً بر همین نکته تکیه کرد.

به تدریج و بی‌سرو صدا کم‌کم در ذهن برخی از فعالان حرکت ملی آذربایجان، روح بلند قهرمان ملی آذربایجان پدیدار شد. نیروی درونی آنها را به زیارت قلعه بابک فرا می‌خواند. نیروی ناشناخته، عشق بابک را در قلبها و دل‌های فعالین حرکت ملی آذربایجان شعله‌ور می‌ساخت، روح بابک بر فراز قلعه بابک همه را به مهمانی خود دعوت می‌کرد.

اولین استارت زده شد. ناگهان در دل بسیاری از فعالین حرکت ملی آذربایجان عشق بابک زبانه کشید. روح ملی آذربایجان از درون اعماق تاریخ، روز تولد بابک را به بیرون کشید، و دهم تیرماه، زیارت بابک قهرمان ملی، به یک وظیفه‌ی ملی تبدیل شد. روح ملی مشکل لاینحل و بزرگی را حل کرده بود. او توانسته بود، عرصه‌ای نوین، برای فعالیت حرکت ملی آذربایجان ایجاد کند، روح ملی و هر سه مولفه این عرصه را، با استادی هر چه تمامتر، در هم تنیده بود. زمان، دهم تیرماه، مکان، محوطه‌ی قلعه‌بذ (جمهور) غایت، روح بابک که همان روح ملی بود.

در سال اول، عده‌ی زیادی از فعالین حرکت ملی آذربایجان در قلعه‌ی بابک گرد آمدند. برای اولین بار حضور همگانی علاقمندان بابک، در محوطه قلعه، شور و شوقی نوین ایجاد کرد. گروهها و هسته‌های متفاوت هویت‌گرا، که اصلاً از وجود همدیگر مطلع نبودند، در محوطه‌ی قلعه به هم رسیدند. در میان همه‌ی آنها احساسی مشترک، دردی مشترک و آرمانی مشترک صاعقه‌وار همگانی شد. نگاهها و چشم‌ها، کلامها و زبان‌ها، روح بزرگ بابک را به ستایش پرداخت. شکوه روح بزرگ بابک که همان روح ملی آذربایجان است، چون خورشیدی درخشیدن گرفت. شعرها خوانده شد. موسیقی نواخته شد. سرود ملی آذربایجان اینبار به گوش دل شنیده شد. عشق نوینی در دل‌های هویت‌گرایان جوانه زد. عشقی که همه را به همفکری و همدلی فرا می‌خواند. عشق بابک در دل‌ها به طلیعه پرداخت. روح ملی آذربایجان به فراست و هوشیاری تمام دریافته بود که برای ایجاد اتحاد و اتفاق در میان گروهها و دسته‌های مختلف هویت‌گرا با یکدیگر و جهت سامان دادن به انبوه رشته‌های ارتباطی نابه سامان و درهم ریخته، به غایتی استوار و قابل اعتماد و شورآفرین نیاز است. غایتی که هم روح‌بخش باشد و هم الگوی مقاومت و ایثار. روح بابک همان بود.

در سال اول پیام مهم مراسم کم تعداد، ولی بی‌نظیر قلعه بابک توسط عده‌ی زیادی از فعالین هویت‌گرا شنیده شد. در سال اول در اعماق قلب عده‌ی زیادی از هویت‌گرایان عشق‌نویین و قابل تعریفی جوانه زد. در آن سال همچنین انبوهی از هویت‌گرایان دریافتند که باید در اتحاد و اتفاق با همدیگر عمل کنند. غایت این اتحاد و اتفاق نیز کاملاً روشن و مشخص بود. روح ملی آذربایجان که همان روح بابک بود، همان غایت بود. در بازگشت از قلعه، قلبها در عشقی سوزان می‌سوخت و برای انجام مراسمی دیگر در سالی دیگر، نایه‌ها به سرعت می‌گذشت. حال وظیفه‌ای نوین در پیش روی فعالین هویت‌گرا ایجاد شده بود.

زمینه‌چینی برای مراسم سال بعد

پیام روح ملی آذربایجان، توسط تک‌تک فعالین حرکت ملی آذربایجان شنیده شد فعالینی، که در بسیاری از موارد هیچ ارتباطی با همدیگر نداشتند. فعالینی که در بسیاری موارد هرگز از وجود همدیگر آگاه نبودند و یکدیگر را نمی‌شناختند. پیام روح ملی به سرعت با نگاهها و پیام‌ها در حال پخش بود. دهان به دهان عظمت مراسم قلعه بابک نقل می‌شد. در برخی موارد نوشته‌هایی نیز در این رابطه دست‌به‌دست می‌گشت.

روح ملی در طول عمر تاریخی خود و در طول مدت فعالیت نوین خود، ادبیات شفاهی - سیاسی قدرتمندی را در سطح حرکت ایجاد کرده بود. روح ملی در زیر فشار سنگین کمبود امکانات و قدرت سرکوبگر استبداد، به همین امکان محدود خود بسنده کرد. روح ملی درگام اول، عرصه‌ی نوین را با تلفیق هنرمندانه سه عنصر زمان و مکان و غایت به وجود آورد. روح ملی در قلعه بابک توانست اتحاد و اتفاق نوینی را در میان فعالین حرکت ملی آذربایجان ایجاد کند و اینک گام دوم را باید بر می‌داشت روح ملی باید توده‌ی مردم را نیز به عرصه‌ی نوین فعالیت حرکت ملی آذربایجان فرا می‌خواند.

پس ناگهان تمامی فعالین حرکت ملی آذربایجان، یک وظیفه‌ی اساسی و اصولی را در درون خود حس کردند. نیرویی از درون همه را به تحرک و می‌داشت. همه را به اتحاد و اتفاق بر می‌انگیخت و آن، دعوت توده‌ی مردم، برای حضور در مراسم قلعه بود. تمامی اختلافات و تفاوت نظرها به کنار گذاشته شد. تمامی گروهها و دسته‌ها، دسته‌بندی‌ها و گروه‌گرائی‌ها به کناری نهادند. همگی یک صدا و متحد دعوت به مراسم قلعه بابک را آغاز کردند. ادبیات شفاهی - سیاسی حرکت ملی آذربایجان به سرعت وارد عمل شد. در بهار سال بعد به صورت چشمگیری مراسم قلعه بابک فراگیر شده بود. در بین توده‌ی مردم زمزمه حضور و شرکت در مراسم قلعه بابک به سرعت در حال رشد بود.

حضور جنبش‌های دیگر

فراگیر شدن مراسم قلعه بابک جنبش‌های دیگر اجتماعی را نیز، متوجه عظمت و قدرت عرصه نوین فعالیت حرکت ملی آذربایجان کرد. فعالین جنبش‌های دیگر اجتماعی نیز برای حضور در مراسم قلعه بابک اظهار علاقه کردند. حرکت ملی آذربایجان در طراحی عرصه‌ی نوین فعالیت خود هنرمندانه و استادانه عمل کرده بود. او مرزهای این عرصه را برای همه باز گذاشته بود. روح ملی، شرایط نوین را می‌شناخت و در طراحی هنرمندانه خود، شفافیت و مدنیت را

مد نظر گرفته بود و به همین دلیل، حضور دیگران را با روی گشاده پذیرا بود. هیچگونه محدودیت و یا ضد تبلیغی بر علیه آنان انجام نمی‌گرفت. روح ملی آذربایجان عزم کرده بود در عرصه‌ی نوین فعالیت خود، دیگران را به همکاری و همیاری با خود، فرا بخواند.

جنبش‌های اجتماعی دیگر نیز، که خود قادر به ایجاد چنین عرصه‌ی قدرتمندی نبودند، برای شرکت در مراسم، خود را آماده می‌کردند. در این میان حضور جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش دموکراتیک و جنبش حفظ محیط زیست نسبت به دیگران پررنگ‌تر و چشم‌گیرتر بود.

با توجه به توضیحات فوق، دستاوردها را می‌توان در سه مورد ذیل جمع‌بندی کرد.

۱- در میان تمامی فعالین هویت‌گرا در مورد اجرای مراسم قلعه بابک اتحاد و اتفاق ایجاد شده بود.

۲- با سطح وسیعی از مردم تماس و ارتباط روحی و معنوی لازم ایجاد شده بود و بسیاری از مردم برای حضور در مراسم قلعه آماده بودند.

۳- جنبش‌های مردمی دیگر (جنبش‌های اجتماعی) نیز برای شرکت در مراسم قلعه بابک مهیا بودند.

وضع دشمن چگونه بود؟

بالا بودن سطح کیفی مراسم قلعه بابک از سوئی و باز شدن عرصه‌ی نوین فعالیت حرکت ملی آذربایجان از سوی دیگر و فراگیری گسترده و مردمی مراسم قلعه بابک از سوی دیگر، دشمنان ملت آذربایجان را به تکاپو و تلاش وادار کرد.

شوونیسم پهلوی در طول فعالیت تقریباً یک قرن خود، هر چه را که توانسته بود، کرده بود. شوونیسم پهلوی هرگونه ضربه‌ای را که امکان‌پذیر بود، بر علیه ملت آذربایجان وارد کرده بود. این دشمن هرگز انتظار آن را نداشت که ملت آذربایجان دوباره سر بگشاید. دشمن فکر می‌کرد که روح ملی آذربایجان مرده است. او در یک قرن اخیر تمامی امکانات را از دست تک به تک هویت‌گرایان، خارج کرده بود. عده بیشماری را قتل‌عام کرده بود. در زندانهایش، پوست از تن هویت‌گرایان آذربایجانی کنده، دهانها را دوخته، و زبانها را بریده بود. هیچ کس را یارای سخن نبود. استحاله‌ی فرهنگی و زبانی را با ظریف‌ترین و مدرن‌ترین روش جامعه‌شناختی نوین، به حیطة‌ی عمل کشیده بود. او توانسته بود اقتصاد، فرهنگ، اقتدار و سیاست آذربایجان را در هم بشکند. او توانسته بود، حتی طرز فکر عده‌ی بسیار زیادی از روشنفکران آذربایجان را نیز عوض کند و آنان را در مراکز تحقیقاتی خود به بردگی فکری کشیده و از تئوریا و تراوشات کلامی - قلمی آنان بر علیه روح ملی آذربایجان بهره‌مند شود. دشمن مطمئن شده بود که ملی‌گرایی را در آذربایجان از بین برده است. او هرگز فکر آن را نمی‌کرد که روح ملی آذربایجان، دوباره فعال شود. او هرگز عظمت روح بابک را در نیافته بود و یا اگر دریافته بود به نابودی آن قادر نشده بود. او فقط توانسته بود آن را در قلعه بابک به محاصره بکشد. دشمنان آذربایجان در طول مدت حاکمیت خود توانسته بودند در ذهن مردم عامه، قلعه بابک را از یادها ببرند. او تمامی سرمایه‌گذاری‌های توریستی و گردشگری خود را در مناطق فارس‌نشین، در کیش، در کناره‌های شمالی دریای خزر، آنها را در کناره‌های فارس‌نشین آن، متمرکز کرده بود.

او حتی از دفتر گردشگری و صنعت توریسم کشور نیز، قلعه بابک و منطقه‌ی قره‌داغ را که یکی از دیدنی‌ترین و توریستی‌ترین نقاط کشور است قلم زده بود. دشمن برای نابودی روح ملی و روح بابک و برای پاک شدن حماسه‌ی مقاومت بابک از حافظه‌ی فرهنگی - تاریخی مردم هر کاری را که می‌توانست کرده بود دشمن تمامی امکانات خود را به کار برده بود و با تمامی وجود بر علیه ملت آذربایجان جنگیده بود و در بسیاری از عرصه‌های پیروز نیز شده بود.

او به کلی امیدوار شده بود که روح ملی آذربایجان را نابود کرده است و خیالش از بی‌حرکی و تسلیم مطلق آذربایجان راحت بود.

ولی دشمن این فکر را نکرده بود که اینبار روح ملی آذربایجان در قالب روح بابک به میان مردم آذربایجان بر گردد و از مردمی پراکنده و پریشان‌ملتی واحد و استوار بسازد.

وقتی سرو صدای مراسم قلعه بابک در سطح وسیع مردم شنیده شد. دشمن نیز خطر را احساس کرد و به همین دلیل همه‌چیز و همه‌ی معادلات در عرصه‌ی سیاست ایران شروع به برهم خوردن کرد.

حرکت ملی آذربایجان بعنوان یکی از قدرتمندترین مولفه‌های عرصه‌ی سیاست ایران وارد معادلات سیاسی ایران شد و هر چند که در این رابطه همه‌چیز در سکوت و با چراغ خاموش در حرکت بود، ولی در درون به شدت نگران و هراسان بود.

در آن سال دشمن هرگز نمی‌دانست که چه باید بکند. او اصلاً قادر به تشخیص موضوع نبود. او نمی‌توانست تحلیل درستی از شرایط به دست آورد. فضای سیاسی کشور نیز به قدری مغشوش بود که دشمن نمی‌توانست با آرامش فکری به تحلیل مسئله بپردازد. جنبش اصلاح‌طلبی سیستم حکومتی را دو تکه کرده بود. اختلافات درونی حکومت مانع از توجه آن به مسئله آذربایجان بود.

شوونیسیم پهلوی با اینکه اینبار در لباس دین و مذهب خود را پنهان کرده بود و با اینکه پی‌درپی و مسلسل وار هشدار می‌داد، ولی او نیز قادر نبود اختلافات درون حکومتی را حل کرده و قدرت سرکوب حکومت را بر علیه قلعه بابک معطوف کند. شوونیسیم پهلوی علی‌رغم شعارهای ظاهری و دموکراتیک خود آرزوی سرکوب و اختناق را داشت، ولی کاری از پیش نمی‌برد.

تنها کاری که دشمن توانست انجام دهد جلوگیری از سرایت مقوله‌ی آذربایجان و مسئله قلعه بابک به نشریات پر تیراژ بود. شوونیسیم پهلوی با اینکه در ظاهر دموکراتیک‌ترین شعارها را می‌داد، با اینکه از آزادی بیان و قلم صحبت می‌کرد، ولی همین شوونیسیم، حتی از چاپ مطالب مربوط به مسائل حرکت ملی آذربایجان در دموکرات‌ترین نشریات تحت سلطه خود نیز، مانع شد. دشمن تنها کاری که می‌توانست بکند، این بود که حکومت را بر علیه مراسم قلعه تحریک بکند و تعدادی از مامورین امنیتی حکومت را، به مراسم قلعه بفرستد، تا از چگونگی آن آگاهی یافته و نقاط ضعف آن را کشف کند.

دومین مراسم قلعه بابک

دهم تیرماه سال ۷۹ مراسم دوم قلعه شروع شد. سیل عظیمی از مردم به سوی قلعه سرازیر شدند. هزاران اتومبیل مسافرکشی و شخصی، صدها اتوبوس و مینی‌بوس، زائران مشتاق بابک را به منطقه قره‌داغ منتقل کرد. جاده‌های منتهی به قره‌داغ در ترافیکی سنگین و بی‌نظیر فرو رفت. اهالی کلیبر نزدیک‌ترین شاهدان عجیب‌ترین حادثه تاریخ معاصر آذربایجان بودند. حضور جمعیت در قلعه بابک سر به چندصد هزار نفر زده بود.

انبوه بی‌شمار مردم عادی عاشقانه و مشتاق به زیارت روح بابک قهرمان ملی آذربایجان آمده بودند. فعالین جنبش‌های مختلف اجتماعی در میان انبوه مردم گم شده بودند. انبوه و ازدحام توده مردم، فعالین جنبش‌های اجتماعی را در دل خود هضم می‌کرد. هیچ‌چیز آشکاری به چشم نمی‌خورد. تنها موضوعی که مطرح بود، حضور بابک در قلب تک‌به‌تک مردمی بود که بی‌غرض و بی‌ادعا، به عشق بابک به قلعه آمده بودند. فعالین حرکت ملی آذربایجان به هیچ عنوان انتظار چنین استقبالی را نداشتند. نگارنده به یاد می‌آید با توجه به پذیرشی که در سطح جامعه از جانب مردم می‌دیدیم. ما حدس می‌زدیم که عده‌ی بیشتری به قلعه خواهند آمد. ولی اینجانب که خوش‌بین‌تر بودم حضور حداکثر ۳۰-۴۰ هزار نفر را پیش‌بینی می‌کردم و اکثراً پیش‌بینی‌هایی که از سایر دوستان به گوش می‌رسید، بر حول ۱۰-۱۵ هزار نفر دور می‌زد. ولی وقتی مراسم قلعه آغاز شد. حضور مردم فوق‌العاده تعجب‌برانگیز بود. همه غافلگیر شده بودند. هیچ‌کس به درستی قدرت و توانمندی روح ملی آذربایجان را نتوانسته بود محاسبه کند. حضور چندصد هزار نفری مردم همه را شوکه کرد.

فعالین حرکت ملی آذربایجان با آنکه هرکاری را که از دستشان بر می‌آمد، انجام می‌دادند ولی همگی آنها را در انبوه توده مردم گم شدند. فقط شاعران و گروه‌های موسیقی بودند که توانستند شعر بسرایند و موسیقی بنوازند. اشعار آتشین و سخن‌های آگاه‌گرانه در انبوه حضور بی‌نظیر مردم، قدرت تاثیرگذاری مستقل خود را از دست داد.

فاعل به موضوع تبدیل شد

اینک فعالین حرکت ملی آذربایجان مدیریت اختیاری اعمال خود را از دست دادند. آنان خود نیز در انبوهی از اذهان معنوی گم شدند. آنان اگر در مراسم سال قبل فاعل بودند و مراسم را برگزار می‌کردند. در مراسم امسال خود تبدیل به موضوع شدند. چیزی و نیرویی فراتر از توده مردم عادی، فراتر از کلیه فعالین سیاسی-اجتماعی حرکت ملی آذربایجان، چیزی فراتر و قدرتمندتر از همه‌کس و همه چیز، همگان را تحت تاثیر خود گرفته بود. همه تحت تاثیر این نیرو خود را گم کردند. ولی یک چیز بر همگان آشکار و هویدا بود و یک چیز در درون همه فعالین حرکت ملی آذربایجان با شدت تمام احساس می‌شد. و آن چیزی نبود جز این احساس غرورآفرین که ما نیز ملتی هستیم. ملتی به مانند تمامی ملت‌های جهان.

ولی این احساس صرفاً یک احساس بود. فراتر از احساس هیچ چیز دیگری نبود. بسیاری از فعالین حرکت ملی آذربایجان مدتهای مدیدی بود که بر این احساس انتظار آفرین دست یافته بودند. و بسیاری از آنان نیز در درون خود، این احساس را تبدیل به اعتقادی مصمم کرده بودند، ولی عدهی آنان بسیار قلیل بود. آنان اگر خود میخواستند که با روشهای عادی این اعتقاد و احساس خود را با توده مردم، در میان بگذارند و آنان را به حقانیت ملی گرائی آذربایجان مجاب کنند. شاید سالها و سالها طول می کشید و شاید با توجه به انواع دسایس و حيله‌ها و سرکوب‌های دشمنان آذربایجان، هرگز و هرگز موفق به تعمیم این اعتقاد در میان توده مردم نمی شدند. ولی این مشکل را روح ملی آذربایجان با تدبیر خردمندانه خود به سادگی حل کرد.

روح ملی آذربایجان با تکیه بر اصل غافلگیری، از فضایی که جنبش اصلاح طلبی در جامعه ایجاد کرد، خردمندانه ترین بهره برداری را کرد. روح ملی برای گشایش عرصه‌ی فعالیت نوین، مراسم قلعه را ایجاد کرد. روح ملی توده مردم عادی را به قلعه فراخواند و در قلب تک‌تک آنان احساس غرور آفرین ملتی واحد بودن را بوجود آورد. نیتی که به سالها وقت نیاز داشت تا فعالین هویت‌گرای آذربایجان، با راهکارهای عادی و شناخته شده سیاسی اجتماعی انجام دهند. (البته عملاً چنین کاری هرگز امکان نداشت) روح ملی در کمترین زمان ممکن به انجام رساند و این شاهکاری بسیار سترگ و بزرگ بود.

باید احساس ملی گرائی در سرتاسر آذربایجان تعمیم می‌یافت

می‌دانیم که تمام مردم آذربایجان نمی‌توانستند در مراسم قلعه شرکت کنند و این احساس باید در قلب تمامی آنها فعال می‌شد. ولی چگونه؟ این یک سوال اساسی در مقابل فعالین حرکت ملی آذربایجان بود و هیچ کسی را یارای جواب‌دهی قدرتمند و تعیین کننده برای آن نبود. برآستی چگونه می‌شد احساس ملت بودن را در قلب تک‌تک آذربایجانی‌ها ایجاد کرد؟

فعالین حرکت ملی آذربایجان از توانمندی و قدرت واقعی خود آگاه بودند. در جریان هویت‌گرایی آذربایجان، تشکیلات منسجم و سازمان یافته و فراگیری وجود نداشت. گروه‌ها و دسته‌های هویت‌گرا اکثراً خودجوش بودند و هیچ‌گونه سازمان‌دهی منظمی وجود نداشت. هیچ‌کدام از این گروه‌ها و دسته‌های به تنهایی قدرت بسیج فراگیر مردم را نداشت. همچنین هماهنگی و انسجام روابط در بین این گروه‌ها نیز بسیار دشوار و مستلزم صرف زمان طولانی بود به همین دلیل هیچ یک از گروه‌ها و دسته‌ها در آن شرایط، توضیحی مشخص و طرحی قابل اجرا در جواب سوال فوق نداشتند، ولی اگر فعالین جوابی قابل قبول، برای سوال فوق نمی‌یافتند، روح ملی آذربایجان هم جواب مشخصی داشت و هم طرحی قابل اجرا.

حضور جنبش‌های دیگر در مراسم قلعه

در بخش جنبش‌ها توضیح داده شد که جنبش‌های اجتماعی از عرصه‌های فعالیت هم‌دیگر بهره‌می‌برند و در برخی موارد در همکاری با همدیگر، عرصه‌هایی را مشترکاً ایجاد می‌کنند. در مراسم قلعه بابک چنین اتفاقی به وقوع پیوست.

مراسم قلعه بابک عرصه‌ای نوین بود که حرکت ملی آذربایجان بوجود آورد. استقبال و حضور بی‌نظیر مردم در مراسم قلعه بابک نیز، هر چند بسیار ناقص و محدود، تا حدودی قابل پیش‌بینی بود، لذا سایر جنبش‌های اجتماعی برای بهره‌مندی از مراسم قلعه، خیز برداشتند.

همچنین با توجه به توضیحاتی که در بخش هویت و جنبش‌ها داده شد می‌توان دریافت که حرکت ملی آذربایجان از حضور سایر جنبش‌ها در مراسم قلعه نیز بسیار خوشحال بود. روح ملی آذربایجان در طراحی عرصه نوین فعالیت خود، مولفه‌های همکاری جنبش‌ها را در نظر گرفته بود و برای اینکه بتواند هویت ملی و احساس ملی‌گرائی را در اذهان و قلب توده‌ها تزریق کند به حضور سایرین در مراسم قلعه نیاز داشت. روح ملی خردمندانه در طراحی مراسم قلعه، انحصارطلبانه و خود محورانه عمل نکرده بود. روح ملی آذربایجان بزرگوارانه و از سر اقتدار، سایرین را به همکاری صادقانه با خود فرا می‌خواند. روح ملی آذربایجان به قدرت و نیرومندی هژمونیک خود ایمان داشت و از آنجایی که مراسم قلعه را خود به وجود آورده بود، منطقاً نیز مدیریت هژمونیک مراسم قلعه را در اختیار خود داشت.

روح ملی آذربایجان مسلماً بهتر از دیگران می‌دانست که حرکت ملی آذربایجان برای تضمین موفقیت و پیروزی نهائی خود، باید شاخه‌های مختلف و متعلق خود را بتدریج بوجود می‌آورد. حرکت ملی آذربایجان در میان جنبش‌های دیگر اجتماعی باید شاخه‌هایی را که قادر به ایفای نقش نمایندگی وی باشند بوجود می‌آورد.

حرکت ملی آذربایجان، یک جنبش کاملاً سیاسی - اجتماعی است و هر جنبش سیاسی - اجتماعی برای بدست آوردن موفقیت نهائی، باید قادر به نفوذ در سطوح مختلف جامعه باشد و این موفقیت و این نفوذ تنها از طریق ایجاد درجه‌ها یا حلقه‌های ارتباط با سطوح و اقشار متفاوت اجتماعی است که امکان‌پذیر می‌گردد. جنبش‌های اجتماعی گوناگون که در سطح یک جامعه فعال هستند، هر کدام نماینده‌ی فکری قشر و یا اقشار خاص و معینی از یک جامعه هستند. هر جریان سیاسی فراگیر برای اینکه بتواند در سطح مدیریت کلان جامعه حرفی برای گفتن و قدرتی برای اعمال داشته باشد، مجبور است، با اقشار و طبقات معین و مشخص جامعه همکاری‌های دور و نزدیک داشته باشد. تنها از طریق همین همکاری‌هاست که قدرت هژمونیک خود را بر آنها اعمال می‌کند، توانمندی‌های آنها را در جهت اهداف مشخص و کلان اجتماعی مورد نظر خود سازمان‌دهی می‌نماید.

مثلاً حرکت ملی آذربایجان برای اینکه بتواند با جامعه‌ی کارگری آذربایجان ارتباط برقرار کند، مجبور است که مشکلات صنفی کارگران را در یابد و در حل مشکلات صنفی آنان یاری و همکاری کند. کارگران نیز برای احقاق حقوق خود مجبورند، در جنبش کارگری فعال باشند. حرکت ملی برای اینکه بتواند از نیروی کارگری در صفوف سیاسی خود یاری بگیرد، مجبور است، آنان را در پیشبری جنبش کارگری یاری کند و همچنین است در جنبش زنان و یا همچنین است در سایر جنبش‌های اجتماعی که توضیح داده شده‌اند.

روح ملی آذربایجان فرزانه‌تر از دیگران، اهمیت این مسئله را به خوبی دریافته بود و در طراحی عرصه نوین نیز مسئله‌ی پذیرش سایر جنبش‌ها در صفوف خود را، در نظر گرفته بود.

درهای باز مراسم قلعه و روی گشاده روح ملی آذربایجان، در پذیرش جنبش‌های دیگر اجتماعی موجب گردید، فعالین بسیاری از جنبش‌های دیگر در مراسم قلعه بابک شرکت کنند. اینجانب خود شخصاً شاهد حضور بسیاری از فعالین آنان در قلعه بودم، فعالینی که در بحث‌های محفلی در پذیرش حقانیت حرکت ملی آذربایجان، مشکلات بسیار جدی داشتند ولی در مراسم قلعه بابک با اشتیاق هر چه تمامتر شرکت کرده بودند.

از آنجایی که هژمونی قدرتمند حرکت ملی آذربایجان در مراسم قلعه بابک غیرقابل خدشه بود، روند هویت‌یابی حاضرین در مراسم قلعه نیز به نفع حرکت ملی آذربایجان تکوین می‌یافت. به همین دلیل نیز حرکت ملی آذربایجان در التزام به اعتقادات و آرمانهای دموکراتیک و آزادی خواهانه خود، مشتاق حضور سایر جنبش‌ها در مراسم قلعه بابک بود. حرکت ملی آذربایجان با این حضور به ایجاد حلقه‌های ارتباطی خود با سایر جنبش‌ها و به باز کردن درجه‌های حضور خود میان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی اقدام می‌کرد.

از آنجایی که در قلعه بابک هژمونی قدرتمند حرکت ملی آذربایجان ایجاد شده بود، شرکت جنبش‌های مختلف اجتماعی در این مراسم، در چگونگی هویت‌یابی آنها نیز تاثیر می‌کرد. به همانگونه که در بحث مربوط به هویت‌یابی جنبش‌ها، توضیح داده شد هژمونی مسلط و قدرتمند حرکت ملی آذربایجان در نحوه‌ی هویت‌یابی جنبش‌های فعال در قلعه بابک تاثیر مستقیم و اساسی داشت.

در چند مراسم بعدی حرکت ملی آذربایجان ثابت کرد که در این مورد بسیار قدرتمندتر از تصورات اولیه و پیش‌بینی‌های ابتدایی نگارنده عمل کرده است. در طول این مدت حرکت ملی در تعامل با جنبش‌های مختلف اجتماعی، به خوبی توانست، شاخه‌های متعدد خود، در درون جنبش‌های دیگر را بوجود آورد. شاخه‌هایی که علاوه بر مدیریت هژمونیک، در برخی موارد، حتی می‌رود که رهبری مستقیم برخی از آنها را نیز به دست آورد.

در بررسی ترکیب و همکاری جنبش‌ها وقتی اولین سال مراسم قلعه بابک را در نظر می‌گیریم به خوبی متوجه می‌شویم که حرکت ملی در اولین سال بدون حضور سایر جنبش‌ها به تنهایی در قلعه بابک حضور یافت و با روح پرفتوح و بلند بابک پیوند معنوی خود را بر خ کشید.

در آن سال آن عده از فعالین حرکت ملی آذربایجان که در مراسم قلعه شرکت کردند، هر کدام به خوبی متوجه بودند که خلوص حضور و هویت‌گرایی ناب در تک‌به‌تک حاضرین موج می‌زد.

فعالین حرکت ملی آذربایجان در اولین سال قبل از حضور خود در مراسم قلعه، از نظر هویتی کاملاً ساخته و پرداخته روح ملی آذربایجان بودند، حضور در مراسم قلعه هویت آنان را غلیظتر و یا ناب‌تر نمی‌کرد. بلکه پیوند آنها را، با روح ملی محکم‌تر می‌کرد. در واقع در اولین مراسم قلعه حضور فعالین حرکت ملی آذربایجان موجب شد که "نقش هویتی" آنان به "نقش اجتماعی" ارتقا یابد. در اولین حضور کسانی که خود به خود، بدون سازمان‌یابی تعریف شده و متعین، فعالیت می‌کردند. در واقع در سطح کلان حرکت ملی آذربایجان هر کدام از آنها فقط "نقش هویتی" داشتند، تک به تک آنها بیرون

از گروه و یا دسته خاص خودشان، در سطح عمومی و کلان حرکت، قادر به ایفای "نقش اجتماعی" نبودند. با حضور در اولین مراسم قلعه بابک بود که روح ملی همه را گرد آورد و هر کدام از حاضرین چیزی را متوجه شدند که قبلاً قادر به تشخیص آن نبودند، آنان دریافتند که باید در سطح کلان حرکت کار بکنند. در واقع "نقش هویتی" محض آنان به سرعت تبدیل به "نقش اجتماعی" شد. هر کدام از آنها به فاعلی موثر در حرکت تبدیل شدند و وظیفه‌ای مشخص را در درون خود احساس می‌کردند و آن وظیفه چیزی نبود، جز آنکه باید مردم را به حضور در مراسم بعدی قلعه، دعوت کرد. وظیفه‌ای که فقط تحت تاثیر "نقش اجتماعی" قابل تبیین و تعریف است. و "نقش هویتی" به تنهایی قادر به اجرای آن نیست.

حال وظایف این نقش به خوبی اجرا شده بود. روح ملی با ذهن و قلب حاضرین در اولین مراسم قلعه بابک ارتباط کلان مدیریتی برقرار کرده بود و از طریق همانها نیز این ارتباط را به سایر فعالین که توانسته بودند در اولین مراسم قلعه شرکت کنند، منتقل کرده بود، روح ملی بدین وسیله توانسته بود، با تک به تک فعالین حرکت ملی آذربایجان ارتباط کلان مدیریتی برقرار کند و "نقش هویتی" هر یک را تبدیل به "نقش اجتماعی" با وظیفه‌ای مشخص و کاملاً قابل تعریف و تبیین نماید.

دومین مراسم قلعه تحت مدیریت چنین روحیه‌ای و با انجام کامل چنین وظیفه‌ای که از "نقش اجتماعی" حاصل شده بود، سروسامان یافت و به حضور گسترده مردم و سایر جنبش‌های اجتماعی منجر شد.

حال مردم در قلعه حضور یافته بودند و آنها هم به صورت بسیار گسترده و فراگیرتر از آنچه که قابل پیش‌بینی بود. جنبش‌های مختلف اجتماعی حضور یافته بودند و بدون آنکه قادر به اعمال هژمونی خود در مراسم قلعه بشوند، تحت تاثیر هژمونی حرکت ملی آذربایجان ضرورت باز تعریف خود را از صمیم قلب احساس می‌کردند.

در چنین وضعیتی فعالین حرکت ملی آذربایجان در انبوه جمعیت و ازدحام حضور توده مردم گم شد. چرا که **عده‌ی** آنان نسبت به نیاز کلان جامعه آذربایجان بسیار **اندک و قلیل** بود. و دقیقاً شمار کم فعالین حرکت ملی آذربایجان و کثرت فوق‌العاده جمعیت در قلعه بود که در سطح کلان حرکت، "نقش اجتماعی" آنها را تبدیل به "نقش هویتی" کرد. چرا که "نقش اجتماعی" آنها در فشار کثرت جمعیت، تاثیرگذاری خود را از دست داد. فعالین فقط در صورتی قادر به **بازیابی** دوباره "نقش اجتماعی" خود در سطح کلان می‌شدند که به **سازمان‌دهی و ساختار بندی** مراسم قلعه نائل می‌شدند. چیزی که به هیچ‌عنوان در ید قدرت آنان نبود.

روح ملی اینک در انجام مرحله‌ی بعدی برنامه خود بود و هیچ کس را برای تحلیل و تشخیص آن نبود.

بررسی مراسم قلعه بابک از نظر ترکیب جمعیتی

مراسم قلعه بابک در دومین سال خود از نظر ترکیب سنی، ترکیبی متعادل از جوانان و میانسالان بود. حضور افراد مسن و کودکان در مراسم آنسال با اینکه چشم‌گیر بود ولی متناسب با ترکیب سنی واقعی جامعه نبود. جوانان و میانسالان بیشتر از دیگران شرکت کرده بودند. به همین دلیل نیز مراسم قلعه از شور و شوق زیادی برخوردار بود.

جوانان و قلعه بابک

جامعه‌ی ما، جامعه‌ی جوان است، جوانانی که هر یک برای آینده‌ی خود هزاران امید کوچک و بزرگ را در دل خود می‌پرورانند. جوانانی که توسط سیستم‌های رسانه‌ای و ارتباطی فراگیر جهانی، از وضعیت و چگونگی زندگی بشاش و پرشور و شوق در جوامع دیگر اطلاع می‌یابند و به علت محرومیت‌هایی که سیستم فرهنگی حاکم، تحمیل می‌کند، روح اعتراض و عصیان در آنها رشد می‌کند. جوانان ما بعلت وضعیت خاص و غیر طبیعی که در جامعه حاکم است از فرهنگ و ارزش‌های رسمی حاکم، دلزده هستند. خشک مغزی و انجماد فکری که برخی از مسئولین سیستم حاکم را در چنگال خود اسیر کرده است، مانع از درک وضعیت وخیم جوانان است. این مسئله خوب و بد را درهم تنیده است. در جامعه‌ی ما اغلب جوانان، فرهنگ و اخلاقیات جامعه را زیر سوال می‌برند و از آنجایی که قادر به ارائه تعریفی نوین از فرهنگ و اخلاقیات نیستند، دچار بحران شدید هویت می‌شوند. جوان جامعه‌ی ما

به دنبال تعریف نوینی از ارزش‌های اخلاقی است. او جویای هویتی متناسب با روحیات خود و هماهنگ با ارزش‌های نوین جهانی است. حضور گسترده جوانان در مراسم قلعه بابک روحیات آنان را نیز در مراسم قلعه به روی پرده می‌آورد.

حضور گسترده جوانان در مراسم قلعه از سوئی مراسم را تحت تاثیر روحیات جوانان قرار می‌داد و از سوئی دیگر نیز، بحران هویتی جوانان را، با اعمال هژمونی قدرتمند حرکت ملی آذربایجان در مسیر هویت‌گرایی ملی آذربایجان، به سوی ترمیم و بازسازی، جهت می‌داد.

جوانانی که از عوارض بحران هویتی در رنج بودند با حضور در مراسم قلعه بابک، گم‌شده‌ی درونی خود را باز می‌یافتند، روح ملی آذربایجان ایثارگرانه و بزرگووارانه فرزندان غیور و غیرتمند خود را از چنگال دژخیم بی‌هویتی‌رهای می‌بخشید. هویت نوین آذربایجانی را در قلب پاک و بی‌آلایش جوانان به شکوفایی می‌نشانید. جوانان در قلعه بابک از بی‌هویتی به هویت ملی نوین دست می‌یافتند، حالتی از اقتدار و سرور ملی در قلب جوانان جوانه می‌زد و بدین طریق روح ملی آذربایجان هر لحظه بر آمار عاشقان خاک پاک آذربایجان و ملت غیور آن می‌افزود.

زنان و مردان

از نظر ترکیب جنسی جمعیت، در مراسم دوم قلعه بابک، حضور زن و مرد به طور یکسان و تقریباً برابر بود. حضور کثیر زنان و دختران جوان در قلعه بابک، حضور گسترده جنبش زنان در قلعه را، نوید می‌داد. جنبش زنان در مراسم قلعه بابک آن سال، حضور ملی‌گرایانه خود را نوید داد و نشان داد که حرکت ملی آذربایجان باید راهکارهای همکاری و همیاری با این جنبش را هر چه زودتر مورد ارزیابی و دقت قرار دهد.

حضور گسترده زنان در مراسم قلعه بابک در افلاک سیاست ایران طرحی نو در انداخته بود. سابقه‌ی فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران تا کنون با اقلیت جمعیت زنان و اکثریت قریب به اتفاق جمعیت مردان تکوین یافته بود به جرأت می‌توان گفت که در هیچ یک از جنبش‌های سیاسی - اجتماعی تاثیر گذار در جامعه‌ی ایران، زنان در سطح برابر با مردان نبوده‌اند و نسبت به حضور مردان در اقلیت بودند. ولی در مراسم قلعه بابک این حضور به صورتی تقریباً یکسان و برابر به چشم می‌خورد. این نشان از تحولی کیفی در عرصه‌ی سیاست می‌داد. این تحول کیفی در عرصه‌ی سیاست اولین بار توسط روح ملی آذربایجان و با حضور شیرزنان دلیر آذربایجان در مراسم قلعه بابک کلید خورد و آغاز شد.

همیاری و همکاری نزدیک زنان و مردان در مراسم قلعه بابک، خود به خود پذیرش مثبت مردان، نسبت به حضور زنان را تقویت می‌کرد. پذیرشی که جنبش زنان آذربایجان را می‌تواند در فازی نوین و تعیین کننده وارد کرده و راهگشای حرکت رو به جلو جنبش زنان در منطقه باشد.

مراسم قلعه بابک از نظر طبقاتی

حرکت ملی آذربایجان همانگونه که از نامش پیداست، حرکتی فراگیر و ملی است. این حرکت به دلیل ماهیت ملی خود، تمامی طبقات و اقشار جامعه، اعم از زن و مرد، کودک و جوان و سالمند را در بر می‌گیرد. هیچ کدام از اقشار و طبقات اجتماعی - اقتصادی جامعه‌ی آذربایجان بیرون از این حرکت نیستند. این حرکت، کارگر، کارمند، سرمایه‌دار، کارخانه‌دار، تولید کننده، مصرف کننده، کارآفرین، کارکن را، همچنین غنی و فقیر و روستایی و شهری و کشاورز و صنعت‌گر را جزو نیروهای درونی خود می‌داند.

روح ملی آذربایجان، به همان اندازه که کارگر و کشاورز زحمت‌کش آذربایجانی را، ارزشمند می‌داند، به همان اندازه نیز کارخانه دار و تاجر آذربایجانی را محترم می‌دارد. تاجری که سرمایه خود را در جهت توسعه و گسترش اقتصاد ملی آذربایجان به کار اندازد و همچنین کارخانه‌داری که استعدادهای فنی و علمی و سرمایه و دارایی خود را جهت تولید و توسعه‌ی صنعت آذربایجان به کار بگیرد، می‌تواند جزو نیروهای اصلی و همچنین جزو فرمانروایان سیاسی آن باشد.

حرکت ملی آذربایجان به دلیل ماهیت ملی خود، از نظر طبقاتی فراگیر است. در میان طبقات و اقشار اجتماعی، تنها قشر و طبقه‌ای به عنوان غیرخودی و مخالف محسوب می‌شود که نحوه‌ی ارتزاق آن از خیانت به آذربایجان و منافع ملی آن، حاصل آید. کسی که با چپاول و غارتگری منابع ملی آذربایجان ثروت‌اندوزی می‌کند، علاوه بر اینکه جزو نیروهای درونی حرکت ملی آذربایجان به حساب نمی‌آید، بلکه دشمن آن نیز محسوب می‌شود.

هر چند که صف‌بندی طبقاتی هنوز در داخل حرکت ملی آذربایجان بصورت شفاف و قابل تبیین به وقوع نپیوسته است، ولی در مراسم قلعه بابک، نموداری هر چند مات و کدر، از این آرایش نمایان بود.

حضور چشمگیر طبقه متوسط

در مراسم قلعه، طبقه متوسط آذربایجان، اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می‌داد.

سیستم اقتصاد و گردش سرمایه در کشور، مسیر بسیار غلط و ناعادلانه‌ای را طی می‌کند. از همین طریق، هر روز که می‌گذرد، طبقه‌ی متوسط در کشور، و به خصوص در آذربایجان، در فشاری مضاعف قرار می‌گیرد. هر روز، بر فاصله‌ی طبقاتی افزوده می‌شود. طبقات ثروتمند، ثروتمندتر و طبقات فقیر، فقیرتر می‌شوند. در این میان طبقه‌ی متوسط در فشاری سخت و مضاعف قرار دارد.

دارایی و امکانات تولید این طبقه، روزبه‌روز توسط طبقه‌ی ثروتمند، مکیده می‌شود. هر روز که می‌گذرد، عده‌ی بیشتری از این طبقه در اعماق فقر و بی‌بضاعتی در می‌غلتنند. این مسئله موجب شده است، طبقات متوسط در جامعه‌ی ما به دنبال راه‌گریزی از این وضعیت سخت باشد. این طبقه بیشترین سهم را در شکل‌گیری جریان‌های سیاسی ایران، بر عهده دارد. مخصوصاً در جریان جنبش اصلاح طلبی بیشترین سهم از آن طبقه‌ی متوسط بود.

در مراسم قلعه بابک نیز طبقه‌ی متوسط غالب‌ترین طبقه‌ی حاضر در مراسم بود. این مسئله علاوه بر انگیزه طبقاتی فوق، دلیل فنی دیگری نیز داشت. از آنجایی که منطقه قره‌داغ، بدور از شهرهای بزرگ آذربایجان است. و از آن گذشته، قلعه بابک نیز خارج از شهر و در اعماق کوه‌های قره‌داغ واقع است، لازمه‌ی حضور در این مراسم برخورداری از اتومبیل و خودرو است. بدون استفاده از خودرو و اتومبیل شخصی چه به صورت اجاره و درستی و چه به صورت مالکیتی، عملاً شرکت در مراسم قلعه بابک امکان‌پذیر نیست. داشتن اتومبیل شخصی در توان طبقات فقیر و بی‌چیز نیست و علاوه بر آن هزینه کرایه اتومبیل نیز برای چنین مسیر طولانی بسیار گران است. تنها راه حل این مسئله کرایه اتوبوس و مینی‌بوس به صورت دسته جمعی است که هزینه آن نیز برای یک خانواده چهار پنج نفره زیاد است. به همین دلیل طبقات فقیر و کم‌بضاعت علی‌رغم میل و علاقه‌ی شدیدشان به حضور در مراسم قلعه بابک، قادر به شرکت در مراسم نیستند. در این مراسم عملاً طبقاتی می‌توانستند شرکت کنند که از نظر وسع طبقاتی در سطح متوسط و یا بالاتر باشند. در نتیجه اکثریت حاضرین در مراسم قلعه را طبقات متوسط و مایل به پایین تشکیل می‌داد از طبقات مرفه و دارای ثروت، حضوری در حد صفر به چشم می‌خورد.

دلایل ریز و فنی‌تر این مسئله، هر چه که باشد، از آنجایی که تجزیه و تحلیل آن، مورد نظر خاص این نوشته نیست، به اشارات کوتاه فوق بسنده شده است.

از نظر ترکیب طبقاتی در مراسم قلعه بابک اکثریت با طبقه متوسط بود. به همین دلیل نیز از نظر رفتار شناسی، مراسم قلعه بابک، تحت تاثیر مستقیم مسایل روانشناسی اجتماعی خاص این طبقه، بود که در جای خود قابل بحث و بررسی است.

حضور طبقات فقیر و کارگر در این مراسم هر چند که کم رنگ بود، ولی قابل تشخیص و ردیابی بود. طبقه‌ی کارگر و تولیدگر به نظم طبقاتی و سخت‌کوشی مشهور است. این دو خصیصه بوسیله‌ی این قشر از حاضرین در قلعه در برخی از موارد به چشم می‌خورد. سماجت و سخت‌کوشی در صعود صخره‌های سنگی و مرتفع و ایجاد نظم و ترتیب در انبوه پر از دحام جمعیت، از تلاشهایی بود که این طبقه در انجام آن می‌کوشید، در بسیاری موارد نیز موفق به ارائه الگوی قابل یادگیری می‌شد.

در رفتار شناسی مراسم قلعه بابک باید فاکتورهای ترکیب سنی، ترکیب جنسی و ترکیب طبقاتی جمعیت را در نظر گرفت.

در فاکتور سنی اکثریت با قشر جوان بود، در فاکتور جنسی حضور چشم‌گیری زنان قابل تأمل بود و در فاکتور طبقاتی اکثریت قریب به اتفاق با طبقه‌ی متوسط بود.

روحیات خاص طبقه‌ی متوسط، که زندگی اتوپیائی و داشتن آرزوهای بزرگ و در بسیاری موارد دست نیافتنی از خصوصیات بارز آن است.

روحیات جوانان، که شور و شوق و خستگی ناپذیری و همچنین امید به آینده و عشق به سازندگی از خصوصیات غیر قابل کتمان آنان است.

روحیات خاص زنان، که ظرافت و دقت در مسائل و همچنین جدی گرفتن مسایل زیبایی شناختی که ظاهراً بی‌اهمیت به نظر می‌آید از خصوصیات اصلی آن است.

این سه روحیه در مراسم سال دوم قلعه بابک چشم‌گیر و قابل‌ردیابی بود. حرکت ملی آذربایجان در سیاست‌گذاریهای مراسم قلعه بابک عملکرد و دیالکتیک این سه روحیه همخوان و همیار را باید در نظر بگیرد.

اهداف روح ملی در مراسم قلعه بابک

به نظر نگارنده روح ملی آذربایجان از راه‌اندازی مراسم قلعه بابک اهداف خاصی را دنبال می‌کرد که می‌توان آنها را به دو قسمت اهداف کلان و اهداف خرد یا تاکتیکی تقسیم‌بندی کرد.

اهداف کلان را می‌توان در چارت ذیل جمع‌بندی نمود:

- ۱- پدیداری نوین روح ملی که در شمایل روح بابک به جلوه می‌آید.
- ۲- پیوند مردم با روح نوین ملی و فراگیر نمودن این پیوند در سرتاسر جامعه‌ی آذربایجان.
- ۳- ارتقاء ملی‌گرایی در ذهن ملت آذربایجان (باور اینکه ما نیز ملتی هستیم)
- ۴- فعال کردن حافظه‌ی تاریخی ملت آذربایجان.
- ۵- بروز کردن ارزش‌ها و اخلاقیات عصر مقاومت آذربایجان (عصر بابک)

اهداف خرد و تاکتیکی را نیز می‌توان در چارت ذیل جمع‌بندی نمود:

- ۱- شناساندن هسته‌ها و محافل هویت‌گرای آذربایجان به یکدیگر
- ۲- ایجاد وحدت و یکپارچگی در فعالیت و هدفمند نمودن نحوه‌ی عمل آنان.
- ۳- ارتقاء پیوستگی ارگانیک و نظام‌مند، ما بین فعالین با همدیگر و همچنین هسته‌ها و محافل با یکدیگر.
- ۴- پرورش کادرهای فعال و ارتقاء کم و کیف فعالیت‌های آنان.
- ۵- یارگیری و جذب کادرهای جدید.
- ۶- ایجاد روح مقاومت و سخت‌کوشی و همیاری در میان فعالین حرکت.
- ۷- ایجاد پیوند متقابل بین فعالین حرکت با توده مردم.
- ۸- ایجاد حلقه‌ها و کانالهای ارتباطی ما بین حرکت ملی آذربایجان و سایر جنبش‌های مردمی فعال در جامعه.
- ۹- رساندن صدای اعتراض و مقاومت ملت آذربایجان به گوش جهانیان.

البته باید در نظر گرفت که جمع‌بندی اهداف فوق، در فرصتی بسیار کم و در حد توانائی بسیار ناقص نویسنده بوده است. به یقین اهداف خرد و کلان دیگری نیز بوده است که روح ملی آذربایجان با اتکا به فرزاندگی و تجربه‌مندی خود دنبال می‌کرده است که احتمالاً در آینده قادر به کشف آنها خواهیم بود. همچنین بحث اینکه آیا از اجرای چندین ساله مراسم قلعه بابک، روح ملی آذربایجان به اهداف مورد نظر خود دست یافته است یا نه؟ بحثی بسیار جدی است که بعد از بررسی مراسم‌های دیگر در اختتام، این نوشته خواهد آمد.

انتظارات غلط از مراسم

برخی از عجولان بر این عقیده‌اند که مراسم قلعه بابک، باید تکلیف آذربایجان را یکسره سازد. آنان می‌گویند، اگر قرار است آذربایجان تکلیف خود را روشن سازد، چرا در قلعه بابک روشن نکند؟

این طرز تفکر اساساً غلط و بی‌مورد است. مراسم قلعه بابک روحی مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه دارد. در این مراسم قرار بر این نیست که دست آوردهای فیزیکی و قابل‌انبارگیری، بدست آورده شود. اصولاً در اعماق کوهستان قره‌داغ، نیل به دست‌آوردهای فیزیکی و نهائی، امکان‌پذیر نیست. اگر قرار است تکلیفی روشن شود، البته که باید در درون شهرها و آبادیها روشن شود. حتی نظامی‌ترین جنبش‌های اجتماعی نیز، قبل از آنکه از کوهها به شهرها نفوذ کنند، نتوانسته‌اند، دست آورد فیزیکی و قابل لمس بدست آورند. آنچه که در کوهستانها بدست آورده می‌شود، جوهره‌ی معنوی و روحانی و

همچنین، ایجاد بنیانهای برای اقدامات نهایی است، در حرکت ملی آذربایجان نیز مراسم قلعه بابک چنین نقشی دارد. آنان که انتظار دارند، همه کارها و همه امکانات و همه اهداف، باید در قلعه بابک انجام گیرد، آنان هرگز به ماهیت واقعی مراسم قلعه بابک، پی نبرده اند. مراسم قلعه بابک در واقع دانشگاه بزرگی است که حرکت ملی آذربایجان، آنرا برای آموزش ملت آذربایجان، ایجاد کرده است. مراسم قلعه بابک در واقع عرصه‌ای نوین، برای یادگیری و بارگیری و اعلام وجود بود.

آنان که تمامی بارهای سنگین ملی‌گرایی را (آنهم در کشور استبداد خیزی به مانند ایران) برگردن مراسم بابک انباشت می‌کنند، اشتباه بزرگی را مرتکب می‌شوند. مراسم قلعه بابک عرصه‌نوینی است که برای فعالیتی نوین و اهدافی نوین، طراحی و تنظیم شده است. در این مراسم قرار بر این نیست که همه‌ی مشکلات و همه‌ی نارسائی‌های حرکت ملی آذربایجان از سر راه برداشته شده و یا حل شود.

اگر قرار است حقی گرفته شود، مسلم بدانیم که این حق را در اعماق کوهستانها به ما نخواهند داد. بلکه در کشاکش‌ها و مقاومت‌ها و مبارزات درون شهرها است که اقتدار مجبور خواهد شد، عقب‌نشسته و نسبت به استرداد حقوق ملی آذربایجانی‌ها اقدام کند. بیرون کشیدن از درون شهرها و پناه بردن به اعماق کوهستانها، هرگز دشمن را در رسیدگی به خواستهای ملی آذربایجان، تحت اجبار قرار نخواهد داد. مراسم قلعه بابک در اعماق کوهستان قره‌داغ نه برای گفتن حرف آخر، بلکه برای آغاز سخن و گفتن حرف اول بود که این همه، نه یک‌بار بلکه چندین بار بدست آمده است.

قلعه بابک نه تنها برای شروع سخن، همچنین برای آغاز آموزش و تعلیماتی است که یک ملت جهت نائل شدن به مقام والای ملت بودن نیاز دارد. تعلیماتی که نه در آموزشگاههای رسمی دولت و نه در تربیونهای حکومتی، آموزش داده می‌شوند. برای ملتی به مانند ملت آذربایجان، آنهم در شرایط سخت و ناگوار امروزی، آموزشگاهی به مانند قلعه بابک، مورد نیاز مبرم بود، که روح ملی به فراست و فرزاندگی این ضرورت را دریافت و در راه‌اندازی مراسم قلعه بابک، این مولفه را نیز در نظر گرفت. ملت آذربایجان در دانشگاه بزرگ و ملی قلعه بابک، درس عظیم و والای ملت بودن را در پیشگاه استاد بزرگ و والا مقامی به نام بابک آموخت. آموزه‌ای که آموختنش در هیچ آموزشگده‌ی دیگری امکان‌پذیر نبود.

ما در قلعه بابک آموختیم، یاد گرفتیم، آموخته‌های خود را به تمرین گرفتیم و ورزیده شدیم، اما به کارگیری آموخته‌هایمان نه در قلعه بابک بلکه دقیقاً در شهرها و آبادیهای وطنمان ضرورت دارد. دانشجو در دانشگاه فقط می‌آموزد. آموختن در دانشگاه به معنای آن نیست که آموخته‌های دانشجو در دانشگاه به کار گرفته خواهد شد. دانشجو در دانشگاه می‌آموزد و آموخته‌های خود را در جامعه به کار می‌گیرد. قلعه بابک دانشگاه ملی آموزه‌ی ملت بودن است. فارغ‌التحصیل این دانشگاه باید آموخته‌های خود را در میان ملت آذربایجان و در درون جامعه‌ی آذربایجان بکار گیرد. تا جامعه‌ای ساخته شود، آباد و آزاد، و ملتی ساخته شود محکم و سعادتمند.

آنان که معتقدند همه چیز باید در قلعه بابک حل شود، باید در نظر بگیرند که، جبهه واقعی و اصلی مبارزه ملت آذربایجان با شوونیسم پهلوی در قلعه بابک نیست، بلکه در اعماق شهرها و آبادیهای آذربایجان است. در جنگ سخت ملت آذربایجان با شوونیسم پهلوی، مراسم قلعه بابک پادگانی آموزشی جهت تربیت جنگاورانی سخت کوش و کاردان است که بعد از اتمام دوره آموزش، باید به جبهه‌های واقعی این جدال سخت و طاقت‌فرسا که در اعماق شهرها و آبادانیها است، بسیج شوند.

سرنوشت نهایی این جنگ نابرابر و ستمکارانه در پادگان آموزشی قلعه بابک نیست، که تعیین خواهد شد، بلکه در جبهه واقعی و اصلی رودرویی با دشمن ستمگر، که همان درون شهرها و آبادیها می‌باشد، تعیین خواهد شد. کسانی که معتقد هستند سرنوشت این جنگ ستمکارانه را در پادگانهای آموزشی تعیین خواهند کرد، اشتباه سخت و پرهزینه‌ای را مرتکب می‌شوند و اگر هم اشتباه نکنند، مسلماً محافظه‌کاران پروئی هستند که محافظه‌کاری شرم‌آور خود را در پشت حجاب مغلظه پردازیهای تئوری مآب پنهان می‌کنند. آنان شجاعت حضور در جبهه واقعی مبارزه ملت آذربایجان با شوونیسم پهلوی و اربابانش را ندارند. کشاکش سخت و احتمالاً خونین این جبهه نابرابر انگیزه قدرتمند شک و تردیدهای حضور و یا عدم حضور است. آنان که جهت حضور در این مبارزه از قاطعیت تصمیم‌گیری برخوردار نیستند، از میدان اصلی پس می‌کشند و در سکوت و خاموشی پنهان می‌شوند. یا اینکه با انگیزه‌ی شهامت‌کذائی و رنگ‌باخته‌شان! در پشت‌سنگر امن و امان سخن پرآکنی به تخریب این و آن می‌پردازند و در نهایت به این نتیجه فیلسوف مآبانه و جامعه‌شناسانه سیاسی!! می‌رسند. که حرکت ملی آذربایجان باید در مراسم قلعه تکلیف خود را با دشمنانش یکسره سازد و انگار که همه امکانات و

ساختارها و نیروهای دشمن در محوطه قلعه بابک متمرکز است. آنان اصلاً یادشان می‌رود که مراسم قلعه بابک دانشگاه و آموزشکده‌ای است که فقط می‌آموزد و می‌پرورد. پرورش یافتگان و آموزش‌دیدگان، باید آموزه‌های خود را در اعماق جبهه واقعی، که همان شهرها و آبادیهاست، به کار ببندند. در غیر این صورت تحصیل‌کردگان بیکاری خواهند بود که با افراد عادی و عامی فرق چندانی ندارند. فارغ‌التحصیلانی که، به جای آنکه، در مراکز و نهادهای اصلی جامعه تحصیلات و آموزه‌هایشان را در خدمت توسعه و پیش رفت جامعه به کارگیرند، مجبور به سیگار فروشی و مسافرکشی می‌شوند. کادرهای حرکت ملی آذربایجان در رویکرد سیاسی خود، به هیچ عنوان نباید در چنگال اختاپوس بیکاری سیاسی پنهان، گرفتار شوند.

فارغ‌التحصیل دانشگاه عظیم قلعه بابک، کادر سیاسی تحصیل کرده‌ای است که باید در درون ساختارهای سیاسی - اجتماعی حرکت ملی آذربایجان به کاری موثر و پیش‌برنده اشتغال یابد. فارغ‌التحصیل کلاس‌های درسی قهرمان ملی آذربایجان، بابک دلاور، خود باید ساختار ساز و کار آفرین باشد. او نباید منتظر بماند که دیگران به سراغش بیایند و استخدامش کنند او هرگز نباید تن به سیگار فروشی سیاسی بدهد. بیکاری پنهان سیاسی هرگز نباید کادرهای سیاسی - اجتماعی حرکت ملی آذربایجان را در کام خود در کشد. باید ساخت، باید ایجاد کرد. باید شبانه‌روز فعالیت کرد و به پیش رفت که زمان اندک است و کار بسیار. سرزمین رنج دیده و مظلوم آذربایجان چشم‌انتظار افسران رزمنده‌ای است که در پادگان آموزشی قلعه بابک، در تحت فرماندهی مستقیم بابک دلاور، دوره‌ی آموزشی خود را به سر آوردند و امروز باید در جبهه واقعی و اصلی نبرد با شوونیسم پهلوی و اربابانش حضور یابند و جنگ نابرابر و مقدس ملی را رهبری و فرماندهی نمایند. ملت مبارز و تسلیم‌ناپذیر آذربایجان علی‌رغم رنجها و مصیبت‌های فراوانی که دیده‌اند چشم‌انتظار کادرهای ورزیده و فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه عظیم قلعه بابک هستند که در این چند سال، دوره تحصیل خود را به سر آوردند و در پای مدرک قبولی خود امضای خونین دلاور بزرگ و استاد بی‌همتای تاریخ آذربایجان، بابک حماسه‌ساز را دارند.

ملت مبارز و تسلیم‌ناپذیر آذربایجان چشم‌انتظار هستند که آنان را در صفوف خستگی‌ناپذیر خود جای دهند. تا ساختارهای سعادت و کامیابی ملی خود را بنا نهند و بسازند که اگر امروز نسازند، فردا بسیار دیر و غیر ممکن خواهد بود.

روح ملی چیست ؟

با توجه به پیش تعریف دینی و مذهبی که از واژه ی روح ارائه می شود، توضیح چستی روح ملی، بسیار سخت و دشوار است و البته فهم و درک آن نیز سخت تر و مشکل تر از توضیح آن است. روح ملی مولفه ای است صعب الفهم، چرا که بحث های مربوط به آن خارج از فرمولهای منطقی و استدلالیات خشک فلسفی است. مخصوصاً توضیح درباره روح ملی ملت چند پارچه شده آذربایجان، سخت تر و دشوارتر از سایرین است.

وارد شدن در این بحث و بازکردن فایل های ذهنی و فلسفی مربوط به آن مستلزم زمان بس بیشتر و مجموعه نوشته هایی بس طولانی تر است. در این نوشته به هیچ عنوان آمادگی توضیحات همه جانبه آن وجود ندارد. امیدوارم در آینده چنین مجال و آمادگی بوجود آید.

لذا با توجه به توضیحات فوق، در این نوشته، تنها به توضیحات بسیار کلی بسنده می کنم.

هر مجموعه انسانی، وقتی بر محور هدفی مشخص و آرمانی خاص گرد هم می آید، در میان خود، اندیشه و نظام ذهنی خاصی را بوجود می آورد، که آن مجموعه را در هم پیوند و بر هم پیوست می دهد. بدون وجود چنین پیوست و پیوندی حیات و ادامه آن مجموعه امکان پذیر نیست. همچنین هدایت و رهبری آن نیز محال است. اندیشه و ذهن در هم پیوندی و نظام به هم پیوسته ای که در درون مجموعه، بوجود می آید و رهبریت آن را امکان پذیر می سازد، در طول عمر متممادی رشد و توسعه یافته و متعالی می گردد. از انباشت و در هم تنیدگی ذهن و اندیشه نظام مند، در یک مجموعه انسانی پایدار و طویل العمر، ذهنیت و مفهوم عامه پذیر و فراگیری بوجود می آید که هستی مداوم و حیات آتی جامعه را معنی می بخشد.

این ذهنیت بمانند روحی است که جسم و اندام موجود زنده را حیات می بخشد.

بدون وجود چنین روحی حیات یک مجموعه انسانی پایدار و امکان پذیر نیست. در میان یک ملت روحی واحد وجود دارد که ملت را در عین گسستگی جغرافیایی در بر هم پیوستگی ذهنی و آرمانی نگاه میدارد. روح ملی در واقع همان مفهوم و ذهنیت و نظام واره فکری است که مانع از هم پاشیدگی و عامل در هم پیوستگی می شود. هدف و غایت اصلی روح ملی حفظ درهم پیوستگی و یکپارچگی یک ملت است. بر حول همین مقوله درهم پیوستگی و غایت اندیشی روح ملی است که علی رغم فواصل جغرافیایی بسیار طولانی و گوناگونی مناطق آب و هوایی مجموعه ای واحد از انسانهایی پر شمار پدید می آید که در عین پراکندگی، در هم پیوسته و متحد باقی می مانند. و امکان رهبری و وحدت عمل به دست می آورند.

دشمنان داخلی روح ملی

واژه ی دشمن چیست ؟

روح ملی علاوه بر دشمنان و مخالفان خارجی که دارد، دشمنان و معاندان درونی و داخلی نیز دارد.

دشمنان خارجی روح ملی یک ملت در واقع خارجیانی هستند که هستی و دارائی و امکانات جغرافیایی، اقتصادی و یا معنوی یک ملت را متعرض می شوند، جنس اینگونه از دشمنی ها شفاف و قابل تشخیص است و برای شناخت آنها نیاز به ژرف اندیشی های آنچنانی نیست. عوامل داخلی دشمنان خارجی که در ادبیات سیاسی با واژه های ستون پنجم و جاسوسان معرفی میگردند نیز به دلیل وابستگی و پیوندشان با دشمنان خارجی، تا حدی شفاف و روشن هستند.

ولی این شفافیت در رابطه با دشمنان داخلی و درونی روح ملی رنگ می بازد و مات می شود. به همین دلیل تشخیص آن نیز دشوار و سخت است.

در اینجا لازم به توضیح است که دشمنان داخلی روح ملی به معنای دشمنی شخص و یا افراد بخصوصی بر علیه روح ملی نیست. بلکه این دشمنی در رفتار و اندیشه ها و عملکردهایی متبلور می شود که اهداف غائی روح ملی را مورد تهاجم قرار می دهند.

آنچه در این نوشته به عنوان دشمن داخلی روح ملی معرفی می شود یک فرد و یک شخص و یا افراد و اشخاص خاصی نیستند بلکه عملکردها و رفتارهایی هستند که بر علیه اهداف غائی روح ملی نتیجه می دهند. می دانیم که انسانها عملکردهای گوناگونی دارند. شخصیت یک فرد انسانی از مجموعه ای از رفتارها و منش های فکری متفاوت تشکیل می یابد. در یک انسان می تواند رفتار و منشی مورد قبول و رفتار و منشی دیگر نیز غیر قابل قبول باشد. اینکه یکی یا چند مورد از منش و رفتارهای یک انسان مورد انتقاد و مخالفت قرار می گیرد به معنای آن نیست که با خود آن فرد یا شخص

مخالفت می شود. اگر ما بتوانیم نحوه ی نگرش و شاخص های ارزش دهی خود را تا این مرحله ارتقاء بدهیم که وجود و شخصیت یک فرد یا شخص را از رفتار و منش های موردی آن تفکیک کنیم. در آن صورت توانایی انتقاد سازنده را بدست خواهیم آورد. با توجه به این توضیحات می توان گفت که وقتی از دشمنان داخلی روح ملی صحبت به میان می آید، منظور فرد یا شخص خاصی نیست بلکه منظور نحوه رفتار و عملکردهای خاصی است که اهداف غائی روح ملی را تخریب می کنند.

مصادقای دشمنان داخلی روح ملی:

توضیح اینکه: این مصادقاها ضمن در نظر گرفتن جوهره و ماهیت وجودی روح ملی که همان کل اندیشی و جوهرگرایی و اصالت خواهی است، مستلزم تشخیص اهداف غائی روح ملی است.

روح ملی هر ملتی با توجه به وضعیت ویژه و خاصی که دارد اهداف نهائی و ویژه ای را در اولویت های خود قرار می دهد.

الف- درهم پیوندی و اتحاد ملی ب- نو پدیداری و تعالی یابی را دنبال می کند. دشمنان داخلی روح ملی ملت آذربایجان نیز از این نظرگاه قابل تعریف و تشخیص هستند.

جوهر گرایی و اصالت جویی:

روح ملی هر ملتی از همان ابتدای زایش و حلول خود بر بنیان و ریشه هایی استوار است که در ارتباط مستقیم با شرایط زیست بومی و اقلیمی و جغرافیایی و نحوه ی تعامل آن با افراد جامعه، قرار دارد. این بنیانها و ریشه ها در طول هزاران سال زندگی و معیشت یک ملت در جغرافیا و سرزمینی خاص بوجود می آیند و تبلور می یابند.

در این نوشته مجال آن نیست که در رابطه با نحوه شکل گیری و چگونگی تبلور بنیانها و ریشه های روح ملی آذربایجان توضیح بدهم و از آنجائی که غرض از این نوشته تحلیل مراسم قلعه بابک است توضیحات خود را فقط در حد فهم این تحلیل محدود می کنم.

جوهره و اصالت روح ملی ملت بزرگ آذربایجان عجیب و در هم تنیده ی بنیانها و ریشه هائی است که از هزاران سال قبل بوجود آمده و تبلور یافته اند. محدود کردن جوهره و اصالت روح ملی آذربایجان در حوادث ۱۴ قرن گذشته اشتباهی سخت مهلک و خطرناک است. ملت بزرگ آذربایجان، ملتی نیست که زندگی خود را از ۱۴ قرن گذشته شروع کرده باشد. این ملت محصول و بر آورد هزاران سال زندگی جمعی و پایدار در سرزمین و اقلیم خاص خود است. بنیانها و ریشه های ملی آن در اعماق تاریخ و سرگذشت هزاران ساله اش نهفته است. این درست است که حوادث ۱۴ قرن گذشته در چگونگی تبیین و نو پدیداری روح ملی تاثیر غیر قابل کتمانی داشته است. ولی خلاصه کردن آن در محدوده این مقطع تاریخی اشتباه و ناصحیح است. اینکه روح ملی آذربایجان در ایجاد عرصه فعالیت نوین خود از قلعه بابک و حوادث تاریخی مربوط به آن آغاز می کند، دقیقاً ریشه در همین مسئله دارد. روح ملی ملت بزرگ آذربایجان در آغاز نو پدیداری خود بابک را که سمبل مقاومت و مبارزه در برابر ظلم و ستم، آنهم در مقابل ظلم و ستم حکومتی که خود را به اعتقادات اسلامی منسوب می دانست، انتخاب میکند، و تمامی ارزشها و اخلاقیات مورد نیاز خود را بر محوریت بابک دلاور باز تعریف میکند. این همه نه تصادفی است نه از سر حوادث اتفاقی و غیر هدفمند، بلکه دقیقاً عمدی و هدفمند و آگاهانه است، که روح ملی آذربایجان در نو پدیداری خود از قلعه بابک و از اخلاقیات مربوط به آن شروع می کند. روح ملی بدین وسیله ثابت میکند که قبول اسلام از طرف مردم آذربایجان در آن دوران به معنای قبول سلطه قومی و فرهنگی اعراب بر آذربایجان نیست، بلکه اسلامی که از طرف مردم آذربایجان مورد قبول واقع شده و توسط خودشان نیز مورد اشاعه قرار گرفته است. اسلام ظلم و ستم و ثروت اندوزی و چپاول نیست، اسلام استیلای قومی و آسیمیلاسیون زبانی و ملی نیست، ارزشها و اخلاقیات اسلام مورد پذیرش ملت آذربایجان، هرگز و هرگز با ارزشها و باورهای انسانی و ملی ملت آذربایجان در تضاد و دشمنی نیست. آنچه که فرهنگ و زبان و اعتقادات انسانی ملت آذربایجان را تحت همه قرار داده است، با هر نام و تحت هر بیرقی که انجام گیرد، مسلماً اسلام مورد پذیرش ملت آذربایجان نیست، ملت آذربایجان در میان ملت های منطقه اولین ملتی بوده است که اسلام را قبول کرد، چرا که اسلام مورد نظر با اعتقادات عدالت

خواهانه و اخلاقیات جوانمردانه و انسان دوستانه ملت آذربایجان هیچ گونه تضاد و دشمنی نداشت. در واقع قبول اسلام در آن زمان به معنای خط بطلان کشیدن بر اخلاقیات و معنویات فرهنگی و بومی ملت آذربایجان نبوده است، بلکه همان اخلاقیات و معنویات بومی-ملی در شکل جدید و با ادبیات جدید مورد باز تعریف قرار گرفته است و با شرایط نوین آن زمان در ۱۴ قرن گذشته، سازگاری یافته است. اگر بعدها بابکیان و خرمدینان مجبور شده اند که با حکومت فاسد عباسی که خود را سمبل و نماینده مطلق الله بر روی زمین می دانست به مبارزه برخیزند، که ضد اخلاق و ضد انسانی بوده است و فریب کارانه خود را پایبند و مدافع اخلاقیات انسانی و الهی جا می زد. بابکیان در مقابل قلدری و زورگویی ستمکارانه عباسیان شکست خوردند و روح ملی آذربایجان از آن تاریخ ضربات سخت و سنگینی را متحمل شد. با شکست بابک در واقع روح ملی آذربایجان بود که شکست خورد. چرا که روح ملی در روح بابک پدیدار شده بود. بعد از شکست بابک روح ملی آذربایجان در طول هزار و دویست سال عمر پرفراز و نشیب خود در برابر استیلائی قدرتمند و ستمکارانه اعراب بر ملت های منطقه و مخصوصاً ملت آذربایجان به جنگ و گریز سخت نابرابر درگیر بوده است. بعد از استیلائی روس بر قسمت شمالی آذربایجان و دو پارچه شدن سرزمین و ملت آذربایجان و همچنین بعد از استیلائی ستم کارانه رژیم پهلوی بر سرزمین آذربایجان جنوبی نیز روح ملی آذربایجان در تحت فشارات سنگین و غیر قابل تحمل خود به مبارزه و جدال خود پایان داده است.

روح ملی علی رغم استیلائی روس در شمال که سیاست آسیمیلیاسیون در قسمت شمالی را پیش می بردند و استیلائی رژیم پهلوی در جنوب که او نیز سیاست آسیمیلیاسیون و استحاله ملت بزرگ آذربایجان را اجرا می کرد و در برابر استیلائی فرهنگی عرب، که پشت پرده حجاب دین به ستم کاری بی رحم و پوشیده ی خود ادامه می داد، به مقاومت و تسلیم ناپذیری خود ادامه داد. روح ملی آذربایجان به همانگونه که به هنگام مرگ حماسی بابک از لبان و دهان بابک اعلام کرده بود، تا این تاریخ به مبارزات بی امان و تسلیم ناپذیر خود ادامه داده است. روح ملی ملت بزرگ آذربایجان برای همیشه تاریخ حسرت روی زرد و تسلیم خود را بر دل دشمنان قداس باقی گذاشته است و امید است در زایش و پدیداری نوین، جلوه ی محکم و قدرتمندی را از خود به جهانیان نشان بدهد.

با توجه به حوادث تاریخی و پروسه ی شکل گیری و پدیداری نوین میتوان گفت، آنچه که جوهره و اصالت روح ملی آذربایجان را تشکیل می دهد، با تمامی الگوهای انسانی و روحانی متناسب و سازگار است. جوهره روح ملی با جوهره انسانی نوع بشر در هم تنیده و عجین است. روح ملی آذربایجان بر مبنای اعتقادات هزاران ساله ملت آذربایجان پندار و کردار و گفتار نیک را در جوهر اعتقادی فرد به ودیعه دارد. روح ملی بر مبنای اخلاقیات تاریخی و هویتی خود بابک را والاترین و شکوهمندترین میداند. تسلیم ناپذیری و مقاومت پر شکوه تا پای جان "وفاداری و ایمان به حقانیت توده های مردم به حمایت از مظلوم ترین طبقات اجتماعی، تصمیم گیری دموکراتیک و پایبندی با تصمیمات شورائی، ایمان و پایبندی به جغرافیا و سرزمین آذربایجان و دفاع از وجب به وجب حریم آن در مقابل دشمنان و متجاوزان، از خصوصیات بارز قهرمان ملی آذربایجان، بابک دلاور است. روح ملی آذربایجان با طرح روح بابک و با تبلور دادن ملت آذربایجان به محوریت بابک فلک را سر بشکافته و طرحی نو در انداخته است. طرح نوینی که تجلی گاه اخلاقیات و اعتقادات ملی انسانی و وجدانی ملت آذربایجان است و ملت آذربایجان با تکیه بر همان طرح کلی، پروسه ی هویت گرائی و ناسیونالیسم مدرن خود را براحتی می تواند به پیش برده و بر دشمنی های توطئه گرانه تمامی دشمنان خود پیروز شود.

با توجه به توضیحات فوق براحتی می توان دریافت شیوه رفتاری که این جوهر و اصالت را مورد خدشه و تخریب قرار می دهد مانعی جدی در پروسه پدیداری نوین روح ملی آذربایجان است، این شیوه تفکر و رفتار که مولفه های جوهری و اصلاتی روح ملی را با تسامح و تساهل سازشکارانه خود، به شلاق بی حرمتی میگیرد. ساده لوحانه و ابلهانه آب در آسیاب دشمنان قسم خورده و واقعی ملت آذربایجان می ریزد. بیشترین ضربات جبران ناپذیر را بر پدیداری نوین روح ملی وارد میکند.

در پشت سر چنین تساهل و تسامحی هرگونه استدلالی، خود به خود، تبدیل به سفسطه و مغالطه می گردد، چرا که دفاع از اصالت و جوهره روح ملی شرط اول ناسیونالیسم و ملی گرائی در درون یک ملت است. نمی توان اصالت و جوهره ی روح ملی را مورد بی احترامی قرار داد و در همان حال خود را خدمت گذار واقعی ملت آذربایجان معرفی کرد. شخصیت بابک و اخلاقیات منتسب به این قهرمان ملی، در شرایط نوین پدیداری روح ملی به قدری نقش محوری و اساسی دارد که از طرف روح ملی و ملت آذربایجان روز تولد وی، به عنوان روز ملی آذربایجانی ها انتخاب شده شهرت یافته است. بی

احترامی به این شخصیت و زیر سوال بردن اخلاقیات وی در واقع بی احترامی به روح ملی و ایجاد اختلال در پروسه ی پدیداری نوین آن است. این عمل از طرف هرکسی و هر مقامی که بوقوع پیوندد، عملی ضد ملی و ضد اخلاقی است و هرگز و هرگز از طرف ملی گرایان اصول گرا مورد پذیرش و قبول نخواهد بود. جوهر و اصالت روح ملی هر ملتی عصاره هزاران سال زندگی طولانی و برآیند نهائی مجموع مبارزات تاریخی آن ملت در رابطه با مرگ و زندگی و هستی و نیستی خود است. این جوهره و اصالت را هرگز نمی توان مورد بی توجهی قرار داد. در پدیداری نوین روح ملی آذربایجان سمبل این جوهر و اصالت شخصیت و اخلاقیات بابک دلاور است که شرح آن رفت.

به همین دلیل است که تمامی گروهها و دسته جات و جریانات سیاسی - اجتماعی هویت گرا در آذربایجان در مقوله مراسم بابک و حقانیت اخلاقیات و شخصیت وی هم عقیده و متفق هستند. اقتدار و استحکام این امر به گونه ای است که امروزه هر جریان و گروه و شخصیتی که در مقام نفی بابک برآید، خود به خود به بیرون از حرکت ملی آذربایجان پرتاب می شود. آیا به نظر شما این همه تصادفی و اتفاقی است؟ اگر کمی ژرف تر بیندیشیم مطمئناً به نتایج بسیار مهم و قابل تاملی دست خواهیم یافت.

روح ملی و کل گرایی

خصیصه ی دیگر روح ملی هر ملتی علاوه بر جوهر اندیشی و اصالت جوئی، کل گرایی است. کل گرایی با معنای پابندی به اهداف کلی و منافع کلان یک ملت، فارغ از منافع طبقاتی و گروهی و یا سازمانی اقشار خاصی از یک ملت.

هر ملتی از مجموع اقشار و طبقات و گروههای جمعیتی خاص و متفاوت و گوناگونی و بعضاً متضادی نیز بوجود می آید.

تا کنون هیچ ملتی در جهان موفق نشده است فاصله طبقات و اقشار جامعه با همدیگر را از بین ببرد و یا اینکه اختلافات و تضادهای ما بین جریانات و گروههای سیاسی اجتماعی درون خود را از بین برده و یک دست سازد. اگر چه میل طبیعی و عقلانی انسان او را به عدالت و برابری در حقوق اجتماعی سیاسی فرا میخواند، ولی در عمل هیچ ملتی تا کنون قادر به حل این معضل نشده است. لاجرم اقشار و طبقات گوناگون و متفاوت اجتماعی تبدیل به واقعیت غیر قابل کتمان شده است که نادیده گرفتن آنها امکان ندارد.

هر طبقه و قشر اجتماعی هر طبقه و گروه اقتصادی هر جریان و سازمان و یا حزب سیاسی، منافع خاص خود را دارد و بر حول همین منافع با اقشار و طبقات و گروههای سیاسی و اجتماعی دیگر در برخورد و یا در تعامل است. هر قشری منافع خود را در اولویت اول قرار می دهد.

هر جریان سیاسی، اجتماعی هر حزب یا سازمان سیاسی، اندیشه و الگوی ارزشی خود را برتر از دیگران می پندارد. تحت تاثیر همین خصیصه است که هر کدام سعی دارد امکانات جامعه را به نفع خود به کار گیرد. هرگاه هر یک از آنان، مراکز قدرت را به تصاحب در می آورد، با استفاده از برتری خود امکانات کشور و ملت را در ید قدرت خود می گیرد و سعی دارد دیگران را به نفع خود آرایش داده و جایگزین نماید. این امر و این خصیصه از دیدگاه گروهی و قشری و طبقاتی به حق و معقولانه به نظر می آید. ولی از دیدگاه روح ملی چنین نیست. چرا که روح ملی کل گرا است. روح ملی سیستم و نظام واره ذهنی و اندیشه ایست که منافع تمامی طبقات اجتماعی و تمامی ملت را در نظر میگیرد. اگر در متن ملت قشری از جامعه بر علیه قشری دیگر از همان جامعه تعرض می کند. در حوزه روح ملی چنین نیست. روح ملی کلیت جامعه و مجموع طبقات و اقشار جامعه را به حساب می آورد. شگرد و قدرت والای روح ملی در این است که این اختلافات و تضادها را به نفع کلیت جامعه، ترکیب می کند و به کار میگیرد. (البته این عمل را چگونه به منصفه عمل می رساند و در آذربایجان این خصیصه به چه صورت عمل می کند با اینکه بسیار مهم است ولی در اینجا مورد بحث نیست)

روح ملی منافع کلی را مد نظر قرار می دهد. اختلافات و تضادهای طبقات مختلف اجتماعی را تا جایی اجازه می دهد که به منافع کلی و کلان جامعه آسیب نرساند. هر طبقه و قشر و یا جریانی که در تصمیم گیریها و نحوه ی عمل خود منافع کلی و کلان مورد نظر روح ملی را نادیده بگیرد و با آن بی احترامی کند به سرعت از طرف روح ملی مورد مجازات قرار می گیرد و از مراکز قدرت حذف می شود. امکانات مورد استفاده ی وی که از طرف روح ملی و کلی در اختیار وی قرار گرفته بود، خود به خود پس گرفته می شود و یا اینکه از کار می افتند. هر گروه و یا جریانی که منافع شخصی و گروهی خود را به ضرر کلیت و منافع کلی روح ملی تامین خود، خود به خود با روح ملی در می افتد و به دشمن روح ملی تبدیل می شود.

این مسئله تنها در مورد اقشار و طبقات و جریان‌های مختلف سیاسی صدق نمی‌کند. بلکه علاوه بر آنها در مورد تک به تک افراد جامعه نیز صدق میکند. هر فرد یا شخصی که منافع کلان جامعه را نادیده بگیرد و کلیت جامعه را مورد خلدشه قرار دهد خود به خود رو در رو با روح ملی قرار میگیرد. در این صورت است فرد یا شخص مذکور اتوماتیک وار از طرف تمامی اقشار و افراد جامعه مورد برخورد قرار میگیرد. از این دیدگاه است که من گرائی و منیت خواهی، خود محوری و تنگ نظری های فردی و گروهی، منش ها و رفتارهایی هستند که در دشمنی با روح ملی قرار میگیرند. روح ملی تنها به گروه ها و افرادی اجازه دست یابی به امکانات جامعه و خود را میدهد که منش ها و رفتار های خود را متناسب با اهداف کلان و غایتی روح ملی تعریف نمایند. آنان که منافع فردی خود را راجح تر از منافع روح ملی می پندارد، نفرین شدگان روح ملی آذربایجان خواهند بود.

اهداف نهائی روح ملی

بازبایی اتحاد و در هم پیوندی ملی

بعد از شکستی که بابکیان در مقابل تهاجم اعراب خوردند روح ملی آذربایجان متحمل ضربات سنگین شد. کشتار وسیعی صورت گرفت. اقشار وسیعی از جامعه متلاشی شدند. سرزمینهای وسیعی به اشغال اعراب در آمدند. کوچ وسیع جمعیتی اعراب به سرزمین های اشغالی انجام گرفت. اعراب به صورت طایفه ای و ایلی به مناطق مختلفی از آذربایجان کوچ کردند. و خود را به تدریج در میان ملت آذربایجان تحمیل کردند. شمشیر ستمکار عرب همه را در لاک دفاعی خود فرو برد. روح ملی برای نجات ملت آذربایجان از نابودی مطلق به دفاع پنهانی و زیر زمینی رو آورد. در این مورد قدرت روح ملی آذربایجان در مقایسه با ملت های سایر نقاط جهان که مورد تجاوز و سلطه اعراب واقع شدند سخت ستودنی و حیرت آور است. اعراب توانستند روح ملی ملت بزرگی به مانند ملت مصر و یا سایر کشورهای آفریقائی و آسیای غرب را نابود کرده و به اشغال در آورند. ولی روح ملی آذربایجان با در پیش گرفتن سیاست عقلانی و خردمندانه توانست ملت آذربایجان را از آسیملاسیون عرب نجات دهد. روح ملی آذربایجان با در پیش گرفتن دفاع پنهانی و زیر زمینی به حیات و باز آفرینی نوین خود ادامه داد. او از در همکاری با ملت های دیگر منطقه بر علیه سلطه اعراب بر آمد. با ترک های سرزمین های دیگر وارد اتحاد سیاسی شد. مدتی بعد از شکست بابکیان و تحمل ضربات سهمگین نظامی، اقتصادی و اجتماعی، ترکهای ایران حکومت را در دست گرفتند. در طول این مدت اعراب توانسته بودند بیشترین ضربات را بر ملت فارس وارد آوردند، زبان و فرهنگ آنان را نابود کرده بودند. در مقابل سلطه اعراب ترکها بیشترین کمک را به ملت فارس کردند. زبان فارسی به کلی رخت بر بسته بود. در بار و حکومت داران ترک به یاری در آمدند شاعران بسیاری را به فارسی گوئی تشویق کردند.

اگر در تاریخ ۱۴ قرن گذشته به دقت بنگریم متوجه خواهیم شد که ترکها برای باز آفرینی زبان فارسی زحمات و مشقات زیادی را متحمل شده اند. روح ملی آذربایجان برای آنکه بتواند سلطه سهمگین عرب را پس بزند، تنها به دفاع از فرهنگ و زبان خود نپرداخت بلکه به فارسها نیز برای رهائی از ستم اعراب یاری کرد و دست یاری به آنان داد.

پروسه این گونه مسائل به گونه ای بوده است که ترک و فارس هر چه بیشتر به همکاری بسیار نزدیک و در هم تنیده ای کشیده شدند. در میان ملت های منطقه اگر نیک بنگریم به خوبی متوجه خواهیم شد که علی رغم برخی اختلافات و تضادهای طبیعی، ترک و فارس تنها ملت های ویژه ای هستند که شدیداً در هم فرو رفته و در هم پیوسته است. در طول تاریخ نیز حفظ تمامیت ارضی ایران از برآیند همین همکاری نزدیک و در هم پیوستگی بوجود آمده است. کوچ گسترده ترکها به مناطق فارس نشین و کوچ گسترده اعراب به اراضی آذربایجان و همچنین هجوم ستمکارانه اعراب به سرزمین های ترک و فارس، و در طول یک قرن گذشته هجوم پنهان و آشکار ارامنه به سرزمین های آذربایجان و در این اواخر اشغال منطقه قره باغ توسط آنان، شرایط سخت و در هم تنیده به هم پیوسته ای را به وجود آورده است. این اتفاق، تحلیل مسائل و مقوله ملی در آذربایجان را سخت مشکل و لاینفهم کرده است. در طول تاریخ و در پی حوادث بعدی، ملت و سرزمین آذربایجان به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. عده بسیار زیادی از این سرزمین، به مناطق دیگر جهان کوچ کرده اند. امروز آذربایجانی های ساکن در کشورهای غربی به چندین میلیون میرسد. همچنین قسمت اعظمی از ملت آذربایجان در میان ملت فارس پراکنده است. هر کدام از بسترهای جدا از هم، منافع خود را به گونه ای تعریف میکنند و موجبات پراکندگی و تشتت فراوانی را در درون حرکت ایجاد کرده است. روح ملی آذربایجان وظیفه ایجاد اتحاد و اتفاق در بین این بسترها را در اولویت اول خود دارد. به همین دلیل

است که دشمنان خارجی حرکت ملی آذربایجان، شدیداً مانع از ایجاد این اتحاد و اتفاق هستند. یکی از شگردهای کثیف این دشمنان، از بین بردن اعتماد متقابل جریانها و گروه های سیاسی نسبت به یکدیگر است. دشمنان با ایجاد شبهات و شایعات متفاوت در مورد گروه ها و شخصیت های تاثیر گذار حرکت ملی آذربایجان به تخریب آنان می پردازند. شایعه پراکنی و تخریب گروه ها و جریانات سیاسی حرکت ملی آذربایجان، جو سویی ظن و بی اعتمادی را دامن میزند و امنیت روانی در درون حرکت را بر هم میریزد. در این میان برخی از گروه ها و فعالین صادق و دلسوز حرکت ملی نیز در دام دشمنان خارجی حرکت گرفتار می آیند و با تخریب شخصیت دیگران و بر چسب زنی ها و سوءظن بی مورد و بی اساس توهم و سوءظن را شدت می بخشند. این در حالی است که ایجاد اتحاد و اتفاق در بین جریانات و گروه های سیاسی بدون ایجاد امنیت روانی و جو حسن ظن و اعتماد امکان پذیر نیست. حرکت ملی آذربایجان از بسترها و جریانات و گروه ها و طبقات و اقشار گوناگون تشکیل شده است. ایجاد اتحاد و اتفاق در بین آنها در اولویت روح ملی آذربایجان قرار دارد. هر نیرو و جریانی که بر علیه این اولویت موضع گیری کند، خود به خود، بر علیه اهداف غائی روح ملی به عرصه عمل کشیده خواهد شد. هر رفتار و منشی که در مسیر اتحاد و اتفاق اقشار و بسترهای مختلف جمعیتی همچنین بخشها و قسمتهای مختلف سرزمین آذربایجان مانع ایجاد کند، از نظر روح ملی باید از میان برداشته شود. روح ملی اتحاد آفرین است، روح ملی در هم پیوستگی بوجود می آورد، روح ملی نیروهای جدا و از هم پراکنده را، هر چند که از نظر مکانی به دور از هم باشند، به هم وصل میکند. فواصل طولانی مکانی را حذف میکند. و گذشته بعید زمانی را به عصاره فرهنگی تبدیل می کند، اختلافات فکری را به اعتلای فرهنگی تغییر ماهیت میدهد. و از فرایند همه ی این مراحل دستاورد اتحاد ملی را پدید می آورد. برای رسیدن به چنین اتحاد و اتفاقی در قدم اول، باید وجود دیگران را قبول کرد، باید خود را در دیگران پیوند داد، باید دیگران را در رسیدن به اهدافشان یاری داد. با رد و حذف دیگران و با گسستگی از دیگران و با دشمنی و اختلال در کار دیگران، هیچ اتحاد و اتفاقی بوجود نخواهد آمد. اگر ما مخالفان فکری خود را رد یا حذف کنیم و خود را اندیشه برتر و یا حق مطلق فرض کنیم و برای دیگران هیچ حقی قائل نباشیم، هرگز موفق به اتحاد و اتفاق با آنان نخواهیم شد. اندیشه ای که برای دیگران حقی قائل نباشد، اندیشه ای که برای اندیشه دیگران احترام قائل نباشد و در صدد حذف و بر چیدن آنان باشد، اتحاد و اتفاق آفرین نیست. این اندیشه وحدت شکن و انحصار طلب است. اندیشه ای که حذف دیگران را حق خود میدانند، در واقع با روح ملی دشمنی می کند. روح ملی در صدد ایجاد اتحاد و اتفاق برادرانه و عادلانه در بین تمامی اقشار و طبقات و طرز فکرهای متفاوت، در میان یک ملت است. و هر اندیشه و طرز تفکری که حاضر به چنین اتحادی با دیگران، نباشد و خود را حق مطلق بداند و دیگران را اصلاً قبول نکند در واقع در هم پیوندی و برهم پیوستگی را در هم می شکند. چنین اندیشه ای روح ملی را دچار آسیب و زیان میکند. روح ملی ناچاراً با این طرز رفتار مخالفت میکند. روح ملی با اندیشه مخالف نیست، بلکه با ضد اخلاق و انحصار طلبی است که مبارزه میکند و این مخالفت تنها به این دلیل است که ضد اخلاق و انحصار طلبی، وحدت و یکپارچگی ملت را در هم می ریزد. و مانع از هم پیوستگی اقشار و طبقات متفاوت یک ملت در درون خود می شود. روح ملی تنها زمانی می تواند جامعه را به پیش ببرد که وحدت و اتفاق کلی در جامعه حاکم باشد. وقتی این یکپارچگی به هم می خورد، در واقع آنکه اولین ضربات را متحمل می شود روح ملی است و از این جهت است که روح ملی انحصار طلبی و ضد اخلاق را جدی ترین دشمن وحدت ملی می داند.

واقعیت این است که پیشرفت و اعتلای فکری یک جامعه بدون بروز تفاوت نظرات و چالش های جوی آنها با همدیگر امکان پذیر نیست امروز علمای جامعه شناسی سیاسی ثابت کرده اند، که، جامعه تک صدائی هیچ گونه راه پیشرفت و اعتلایی را در پیش خود نخواهد یافت. رسیدن یک جامعه به یک اندیشه واحد، به معنای مرگ فکری آن جامعه است. جامعه زمانی پویا و بالنده خواهد بود که بتواند اندیشه های متفاوت و گوناگون را در درون خود به وجود آورد. از چالش این اندیشه ها است که برای مشکلات و گرفتاریهای جامعه راهکارهای منطقی و عقلانی بدست می آید.

روح ملی برای اینکه بتواند اعتلای فکری در جامعه بوجود بیاورد نیاز مبرم به چالش اندیشه ها دارد. ولی وقتی این چالش به سوی ضد اخلاق و انحصار طلبی می رود، در واقع عرصه ی چالش به فساد و تباهی آلوده می شود. در چنین حالتی دیگر برخورد و چالش اندیشه ها به اعتلای متقابل هر یک منجر نمی شود بلکه به تخریب و شانناژ یکدیگر می انجامد. روز به روز اندیشه ها پس می روند و به ضد اخلاق آلوده تر می شوند. تا جایی که دیگر راهی برای اتحاد و اتفاق باقی نمی ماند. چرا که دیگر اندیشه ای وجود ندارد که به وحدت و یکپارچگی بیندیشد. ضد اخلاق و انحصار طلبی، دشمن اندیشه

ورزی و اعتلایابی است. این دشمن آنچنان بی رحم و خشن است که در نهایت به مرگ اندیشه منجر می شود مرگ اندیشه در میان ملت در نهایت به مرگ روح ملی منجر خواهد شد و فروپاشی وحدت و یکپارچگی نیروها را در پی خواهد آورد. به همین دلیل روح ملی با چنین روندی به مبارزه بر می خیزد و عاملان و محرکان چنین روندی را می توان به مثابه دشمنان روح ملی به حساب آورد.

بدون تعالی یابی و نو اندیشی هیچ ملتی امکان رشد و توسعه را بدست نخواهد آورد. بی اعتنائی به مدرنیته و نو اندیشی هر ملتی را در مرداب گذشته گرائی گرفتار کرده و قدرت خلاقه را از دست وی خواهد گرفت. گرفتاری در چنین مردابی خود به خود مرگ روح ملی را در پی خواهد آورد. روح ملی آذربایجان به نو اندیشی و تعالی بخشی ملی پایبند است. گذشته گرائی ارتجاعی، هیچ ربطی به جوهر اندیشی و اصالت خواهی ندارد. آنان که جوهر اندیشی و اصالت خواهی را در باز پروری سنتها و آداب و رسوم مرده گذشته معنا می کنند در واقع خودشان معنای صحیح جوهر اندیشی و اصالت خواهی را دریافته اند.

امروز تمدن و صنعت و تکنولوژی بشری سریعاً در حال رشد و توسعه است. فرمولهای ارتباطی و اطلاعاتی ما بین ملت‌های جهان به شدت تغییر یافته است. عقلانیت و منطق گرایی زندگی بشر نوین را از گرداب تعصب گرائی های پوچ نجات داده است. عقل در دستان پر قدرت بشر امروزی تبدیل به نیروی بسیار برنده و کار ساز شده است. تعصبات کور و سیاه، دیگر در زندگی بشر امروزی نقشی ندارند. زندگی نوین در جهان امروزی در بستر رشد و توسعه امکانات صنعتی و تکنولوژیک شکل ویژه و خاصی گرفته است. دیگر هیچ گروه و جریانی قادر به درون گرائی و هم فرو رفتگی نیست. در جهان امروز باید جهانی اندیشید. در جهان امروزی هیچ ملتی قادر به نادیده گرفتن ملت های دیگر نیست. جهان امروز عملاً تبدیل به دهکده ای مرتبط و در هم پیوسته به یکدیگر شده است. رشد تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی، گردش قدرتمند سیستم پولی فراگیر جهانی، اقتصاد جهانی عظیمی را بوجود آورده است. بدون در نظر گرفتن این سیستم هیچ ملتی قادر به عمل منطقی نیست. وقتی اقتصاد جهانی است، سیاست نیز جهانی است. وقتی سیاست جهانی است هر گروه و فرد سیاسی نیز باید جهانی بیندیشد، هر چند که برای حفظ منافع ملی باید منطقه ای و بومی عمل کند. ولی این عمل به معنای عزلت گزیدن و بریدن از دیگران نیست. امروز دیگر هیچ جریان و گروه سیاسی و هیچ ملتی قادر به نادیده گرفتن سیستم جهانی نیست و به همین دلیل قادر به عمل منطقه ای و بومی صرف نیست. هر عملی تحت تاثیر عوامل بین المللی است و هر عملی هر چند که کوچک در سیستم بین الملل تاثیر بخشی دارد. روح ملی آذربایجان با توجه به موارد فوق در نو پدیداری خود مسائل نو اندیشی و مدرنیته را در نظر دارد و آرایش سیاسی، اقتصادی و نظامی بین المللی را شدیداً تحت نظر دارد. و در جستجوی راهکارهای همپاری و همکاری به مولفه های مختلف جهانی است. به همین دلیل درون گرائی و واپس گرائی، خود به خود، روح ملی را در رسیدن به اهداف نهائی، دچار مشکل می کند.

جمع بندی

با توجه به توضیحات فوق دشمنان داخلی روح ملی آذربایجان را می توان در رفتار و عملکردهای ذیل جمع بندی نمود.

- ۱- عملکردها و رفتارهایی که اصالت و جوهره ملی را به معامله می گذارد و نسبت به آنها بی اعتنا و کم توجه است.
- ۲- عملکردها و رفتارهایی که تحت پرده اصالت گرائی و جوهر اندیشی، حرکت ملی آذربایجان را به درون گرائی کور و کهنه اندیشی متعصبانه گرفتار می سازند.
- ۳- عملکردها و رفتارهایی که تقدس شخصیت و اخلاقیات بابک را به خدشه می کشند و در قیاس با سایر ارزش ها و شخصیت ها، شخصیت بابک را از اولویت اول می اندازند.
- ۴- عملکردها و رفتارهایی که منافع گروهی و شخصی را ارجع تر از منافع کلی و کلان ملی می دانند و به جای آنکه امکانات شخصی و گروهی خود را در خدمت روح ملی در آورند از امکانات و توانائی های کلی روح ملی به نفع شخصی و گروهی خود بهره برداری سوء میکنند.
- ۵- عملکردها و رفتارهایی که اتحاد ملی و کلان ملت آذربایجان را در هم می ریزند و به خاطر منافع گروهی و شخصی مانع از اتحاد و اتفاق گروهها و بسترهای متفاوت ملت آذربایجان با یکدیگر می شوند.

۶- عملکردها و رفتارهای که امنیت روانی حرکت را مورد خدشه قرار می دهند و شخصیت ها و جریانات مختلف سیاسی - اجتماعی حرکت را مورد تخریب قرار می دهند و با این کار روح انحصار طلبی و خود محوری را در بین مردم رواج می دهند

یک سال تا مراسم بعدی چگونه سپری شد؟

۱- در میان دشمنان

دومین سال مراسم قلعه بابک بسیار با شکوه و حیرت آفرین بود. حضور گسترده و بی سابقه ملت آذربایجان در فراز ارتفاعات کوههای قره داغ همانگونه که فعالین حرکت ملی آذربایجان را دچار حیرت و شگفتی کرد، دشمنان و مخالفان ملت آذربایجان را نیز شوکه کرد. دشمن پیام مراسم قلعه بابک را به فراست دریافت. آنان باز پدیداری روح ملی آذربایجان را متوجه شدند. اگر چه بسیاری از فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان قادر به تثویز کردن این پدیداری نبودند، ولی دشمنان ملت آذربایجان از آنجایی که از پشتوانه تحقیقاتی و تئوری سازی در یک قرن اخیر بهره مند هستند، به راحتی متوجه تلاطمی که از پدیداری نوین روح ملی آذربایجان، ایجاد شده بود، شدند و به سرعت نیز شروع به دسیسه پردازی و توطئه چینی کردند.

شوونیسیم پهلوی

در محافل پان ایرانیستی از همان لحظات اولیه در جلسات فوق العاده و اضطراری ضمن تحلیل همه جانبه مراسم قلعه بابک، گزارش پردازی و نامه پراکنی به مراکز حکومتی آغاز شد. سیلی از گزارشات و نامه های هشدار باش و اعلان خطر به مراکز حکومتی براه افتاد. در ویدیوار اتاقها و پستوهای شوونیسیم شیطانی پهلوی، هر شب و هر روز، در خلوت پنهانی خود، شاهد جلسات توطئه چینی بیشماری شدند. جمع بندی های این جلسات شیطانی به صورت طرحها و پیشنهادهای ضد ترک و نامه های هشدارباش و آماده باش به مراکز تصمیم گیری و اطلاعاتی کشور فرستاده می شد. عوامل شوونیسیم پهلوی در واکنش به مراسم قلعه بابک و حضور گسترده ملت آذربایجان، در آن سال حتی در جلوه ظاهری نیز نتوانستند به کنترل رفتار سیاسی خود موفق شوند و به سرعت خود را لو دادند. آنان در آن موقع با عصبانیت تمام، کنترل خود را از دست دادند و در نوشته ها و گفته ها بر علیه مراسم موضع گیری کردند و مراسم قلعه بابک را تعبیر به تجزیه طلبی کردند و آنرا واکنشی هیستریک از جانب برخی از مردم عامی و بی سواد خواندند.

اربابان شوونیسیم پهلوی

اما در میان اربابان استعمارگر شوونیسیم پهلوی وضع به صورتی دیگر بود. آنان نیز به سرعت متوجه وضعیت فوق العاده در آذربایجان شدند و ضمن آنکه به دقت روند امور در آذربایجان را زیر نظر گرفتند، در سکوتی مرموز و بایکوتی سنگین، فرو رفتند. رسانه های بین المللی وابسته به آنان با ای-نکه کوچکترین حرکت سیاسی- اجتماعی سلطنت طلبان طرفدار پهلوی را کلوزآپ می کرد و در رسانه های بین المللی خود، با بزرگ نمائی سلطنت طلبان، به سود آنها تبلیغ می کرد، در مورد اتفاقات آذربایجان و مراسم قلعه بابک سکوت پیشه کردند. هیچ خبر و گزارش قابل توجهی ارائه نشد. انگار که در آذربایجان هیچ اتفاقی نیفتاده بود. استعمار نوین با اتخاذ این سیاست عمق سیاست ضد ترک و ضد آذربایجانی خود در ایران را به نمایش گذاشت. چرا که از نظر منطق سیاسی، هیچ دلیل قابل قبولی، در مورد بایکوت خبری- تبلیغی مراسم قلعه بابک، از طرف رسانه های بین المللی قابل توجیه و پذیرش نبود. لازم به تذکر است که، بجز بایکوت خبری و تحریم تبلیغی که از طرف استعمار نوین بین المللی در مورد مراسم قلعه بابک اجرا می شد که به تدریج افشا شده، سایر اقدامات و سیاستهای احتمالی آنان، در مورد ملت آذربایجان هنوز افشا نشده است. ولی روند امور نشان میدهد که آنان احتمالاً عوامل شوونیسیم پهلوی را در مقابله با خیزش جدید و پدیداری نوین روح ملی آذربایجان یاری رسانده و به حکومت ایران، در رابطه با سرکوب و مقابله با مراسم قلعه بابک چراغ سبز نشان داده اند.

اینجانب با توجه به روند کلی امور احتمال می دهم که دفاتر تحقیق و مطالعات استراتژیک هر یک از کشورها و قدرتهای استعماری شاخه ویژه ای را، در رابطه با نو پدیداری روح ملی در آذربایجان و خیزش نوین ملت آذربایجان، ایجاد کرده و به مطالعه و تحقیق همه جانبه این پدیده نوین و استثنایی در جهان امروز پرداخته اند. هر چند که در این رابطه در ظاهر همگی سکوت کرده و بی تفاوت مانده اند.

در داخل حکومت

حکومت نیز از پیدایی مراسم قلعه بابک شوکه شد، در آن هنگام که مراسم قلعه بابک راه افتاد. مراکز حکومتی که در جریان حماسه دوم خرداد دچار شکاف شده و به شدت در درون خود درگیر بودند، عملاً امکان ممانعت و سرکوب خود را از دست داده بودند. علی رغم اینکه توسط جنبش اصلاح طلبی حکومت به دو جناح عمده اصلاح طلب و تمامیت خواه تقسیم شده بود، ولی برخلاف آن هر دو جناح، اتفاقات نوین در آذربایجان را، به ضرر خود تشخیص داد، و هیچکدام از دو جناح در مورد حقانیت مراسم قلعه بابک موضع نگرفت، در واقع مراسم قلعه بابک تبدیل به سوت خطر بازدارنده ای شد که در روند پر شتاب اصلاحات در داخل حکومت ترمز سختی را ایجاد کرد. اصلاح طلبان با توجه به زمینه فکری غلطی که از اهداف مراسم قلعه و روند نوین حرکت ملی آذربایجان در دست داشتند، در این مورد بشدت زیر نفوذ مستقیم پان ایرانیست های ضد ترک قرار گرفتند، و بزرگترین اشتباه سیاسی - تاریخی خود را مرتکب شدند. در اثر این اشتباه که آنان در طول یکی دو سال به رودروئی با حرکت ملی آذربایجان کشیده شدند و در همدلی با تمامیت خواهان انحصارطلب، که در جناح مقابل اصلاحات متمرکز شده بودند، بر علیه مراسم قلعه بابک به طرح ریزی و توطئه چینی پرداختند. در طول پروسه این طرح ریزیها و نقسه کشی ها بدان سان که بعدها افشا شد، شونویسهای پهلوی بصورت مستقیم و غیر مستقیم بیشترین نقش را در تحریک عوامل حکومتی علیه حرکت ملی آذربایجان داشتند. شونویستها با بزرگ نمائی و خطرناک جلوه دادن مراسم قلعه بابک، آن را عرصه ای برانداز و خشونت طلب معرفی می کردند و در این مورد نیز از تندرویهای غیر منطقی و نمایشات خود محورانه برخی از آنارشویستها، فرصت طلبانه ترین سوء استفاده ها را کردند.

۲- در میان نیروهای خودی

فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان که در دومین سال مراسم قلعه بابک شرکت کرده بودند، در امواج خروشان و جوشان توده مردم در قلعه گم شدند. آنان در مراسم قلعه تحت تأثیر امواج پر تلاطم پدیداری نوین روح ملی آذربایجان تحولی کیفی یافتند. به هنگام بازگشت از مراسم قلعه هر کدام از آنها در دل خود حامل پیام زندگی بخش روح ملی آذربایجان به توده های مردمی بودند که قادر به شنیدن این پیام نشده بودند. مراسم قلعه بابک تبدیل به نقطه عطفی بزرگ در روند رو به جلو حرکت ملی آذربایجان شد. بعد از بازگشت از مراسم قلعه گزارش نقطه به نقطه این مراسم در گوشه و کنار سرزمین آذربایجان توسط فعالین و دلسوزان حرکت ملی به اطلاع مردم رسانده میشد. مراسم قلعه، انفجاری از بیداری را در سطح جامعه ایجاد کرده بود. بگونه ای که در اکثر محافل و جمع های سیاسی - اجتماعی جامعه آذربایجان اصلی ترین موضوع، صحبت از مراسم قلعه بابک بود. روح ملی آذربایجان با کشاندن توده مردم به قلعه بابک و میدن نفس خود، در قلب و فکر مردم، حیات ملی آذربایجان را جانی دوباره بخشیده بود. فعالین حرکت ملی آذربایجان به قدرت و توانمندی حضور ملت آذربایجان در عرصه مبارزه ناسیونالیستی پی برده بودند. آنها فهمیده بودند که می توانند به توده مردم آذربایجان اطمینان یابند و بر قدرت و توانمندی و خصوصاً حمایت آنها در مبارزات بحق ناسیونالیسم آذربایجان حسابی در خور باز کنند. این مقوله، اصلی ترین دست آورد فعالین حرکت ملی آذربایجان از مراسم قلعه بابک بود. همین مسئله در میان فعالین حرکت تبدیل به نقطه عطف و تغییر کیفی شد. فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان قبل از مراسم قلعه بابک به حمایت توده مردم از مبارزات بحق ملی گرایانه خود، اطمینان نداشتند. اگر چه هدف غائی مبارزین ناسیونالیسم آذربایجانی کشاندن مردم به عرصه مبارزه ملی گرایانه بود، ولی آنان هرگز فکر نمی کردند که با چنین سرعت و شتابی و با چنین گستردگی و فراگیری، مردم به عرصه مبارزه خواهند پیوست. روح ملی آذربایجان در قلعه بابک، با باز کردن عرصه نوین فعالیت، توانست با شکوه فراوان مردم را به عرصه مبارزه بکشد و فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان را از حمایت توده مردم مطمئن سازد. همچنین مردم را نیز، از فعالیت و موجودیت مبارزان ناسیونالیسم آذربایجانی، آگاه گرداند.

استارت و شروع این پروسه خردمندانه، اگر چه بسیار قدرتمند و بی نظیر انجام یافته بود، اما با این همه هنوز کارهای ناتمام زیادی در بین بود. پیام بیداری آفرین روح ملی باید در گوشه گوشه و لحظه لحظه حیات و زندگی روزانه مردم سرایت داده می شد. روح ملی آذربایجان با خردمندی تمام توانسته بود این ضرورت را در اذهان فعالین حرکت ملی آذربایجان، به وظیفه ای بسیار مهم و اساسی تبدیل کند. به تبعیت از این وظیفه ملی بود که بعد از مراسم قلعه بابک همه جا صحبت از این مراسم بود. عطر دل انگیز ظهور با وقار بابک بر فراز بلند کوههای قره داغ، عجیب در گفتار و پندار و کردار فعالین

و دلسوزان حرکت در بسیاری از زوایای جامعه آذربایجان شیوع یافت. بسیاری از آنانکه حضور در مراسم قلعه را آرزو داشتند ولی موفق به حضور در مراسم نشده بودند، با شنیدن گزارشات متنوع و گوناگون قلعه، حضور در مراسم را در ذهن خود متصور شدند. شرکت در مراسم سال آینده در قلب عده بسیاری از آنانکه در مراسم انجام یافته حضور نیافته بودند به وظیفه ای ملی و آرزویی قابل دسترس تبدیل شد. حتی عده زیادی از فعالین حرکت ملی آذربایجان که نتوانسته بودند در مراسم قلعه شرکت کنند، در طول سال چندین بار در فراز کوههای قره داغ حاضر شدند و روح بابک را گرامی داشتند. عشق به بابک و دلاوریهای آن روح بزرگ، چنان التهابی آفریده بود که برخی از فعالین و دلسوزان حرکت در طول سال چندین بار جهت دیدار مجدد، آن روح بزرگ به صعود مجدد بر فراز کوههای قره داغ پرداختند.

سومین سال مراسم قلعه بابک

در طول یک سال که بعد از دومین مراسم سپری شده بود، عده بسیاری از توده های مردم آمادگی شرکت در مراسم سومین سال را پیدا کرده بودند. تعداد زیادی از ملت آذربایجان برای شرکت فعال در مراسم قلعه خیز برداشته بودند. دشمنان حرکت ملی آذربایجان نیز نسبت به سال قبل از تحیر و حالت شوک خارج شده و برای جلوگیری از مراسم قلعه نقشه ها در سر داشتند. ولی آنان به خوبی می دانستند که قدرت اجرای نیات شوم خود را ندارند. شونیسیم های پهلوی در طول یک سال متوالیاً مراکز حکومتی را تحریک به برخورد با مراسم قلعه می کردند. حاکمیت نیز، بدو انگیزه خواهان جلوگیری از مراسم قلعه بود:

اقتدار گرائی و استبداد خواهی بخشی از حاکمیت که تصادفاً اصلی ترین مراکز قدرت را نیز در اختیار داشت، به دلیل ماهیت مستبد خود تاب تحمل کوچکترین جریان مخالف و یا ناهمخوان سیاسی را نداشت. از نظر آنها حرکت ملی آذربایجان، جریانی ناهمخوان و غیر خودی محسوب می شد. و باید اجازه فعالیت و ظهور به آن داده نمی شد.

از سوی دیگر جناح اصلاح طلب که در بسیاری موارد با عقاید پان ایرانیستی و فارس محوری همخوانی داشت، حرکت ملی آذربایجان را مخالف مصالح ملی ایرانی تشخیص می داد و آنرا جریانی کاملاً غیر خودی می دانست. آنان نیز خواهان برخورد با مراسم قلعه بابک بودند. اما فارغ از جناح بندیهای اصلاح طلبی و تمامیت خواهی، چهره هائی مستقل و ناپیوسته ای، از درون هر دو جناح بودند که اساساً برخورد با مراسم را درست نمی دانستند. عده دیگر نیز با اینکه از اساس با مراسم مخالف بودند ولی شرایط را برای برخورد با آن مناسب نمی دیدند. در نتیجه مجموع حاکمیت برای جلوگیری از اجرای مراسم به اجماعی قابل عمل نائل نیامدند. ولی با این همه چه در درون حاکمیت و چه در بیرون از آن هر کس و هر محفل ضد آذربایجانی، از هر طریقی که ممکن می دانست، بر علیه اجرای پر شکوه مراسم قلعه کارشکنی و اختلال می کردند. در این میان از خصیصه منیت و خود محوری، برخی از جریانات ضد آذربایجانی بیشترین سوء استفاده ها را کردند.

شکاف در انتخاب تاریخ برای اجرای سومین مراسم قلعه بابک

انتخاب دهم تیر ماه به عنوان روز تولد بابک با هر سند علمی و تاریخی که صورت گرفته باشد، انتخابی از جانب روح ملی آذربایجان بود؛ و به همین دلیل نیز از طرف ملت آذربایجان وسیعاً مورد قبول واقع شد.

ولی از طرف ارگانهای رسمی مورد پذیرش نبود. چرا که آنان اصولاً با اساس مسئله مشکل داشتند و آن را به رسمیت نمی شناختند. از طرف دیگر مردم برای حضور در مراسم قلعه، حداقل به ۲۴ الی ۴۸ ساعت وقت آزاد نیاز داشتند. حتی اهالی نزدیکترین شهرها برای حضور در مراسم قلعه، حداقل به ۱۲ ساعت وقت نیاز داشتند. برای توده مردمی که، اکثراً به طریقی به ارگانهای رسمی مربوط هستند، تأمین چنین زمان طولانی غیر ممکن بود. حکومت نیز هرگز حاضر نبود، دهم تیر ماه را تعطیل رسمی اعلام کند در نتیجه در دهم تیر ماه که در اثر گردش سال، از جمعه به روزهای دیگر هفته گردش می کرد، مردم امکان حضور در مراسم قلعه را بدست نمی آوردند.

در چنین وضعیتی عده ای از فعالین و دلسوزان تصمیم گرفتند مراسم جشن تولد بابک را در اولین پنجشنبه - جمعه بعد از دهم تیر ماه که مصادف با ۱۴ و ۱۵ تیر ماه بود برگزار کنند. عده دیگر نیز این تأخیر را جایز نمی دانستند و خواهان اجرای مراسم در پنجشنبه - جمعه ماقبل آن، که مصادف با ۸ و ۹ تیر

ماه بود برگزار نمایند. این مسئله تبدیل به مسئله ای لاینحل در سطح حرکت شد.

البته باید در این مورد تذکر داد که عارض شدن مسئله تغییر و تعیین تاریخ مراسم قلعه بابک، مقوله پیش بینی نشده ای بود که عملاً غافلگیرانه پیش آمد. عدم آمادگی فعالین نسبت به حل منطقی آن بسیار طبیعی بود. چرا که فعالین در مورد حل این گونه مسائل تجربه کافی نداشتند به دست آوردن این تجربه نیز سخت دشوار و مستلزم گذر زمان بود.

امکان اجماع در تصمیم گیری وجود نداشت

بیخبری هویت گرایان از وجود یکدیگر

در قسمتهای قبل توضیح داده شد که حرکت ملی آذربایجان از برآیند و مجموع محافل و گروههای جدا از هم و ناآشنا با همدیگر زاده شد. روح ملی آذربایجان در نهان و پنهان از چشم نامحرمان و دشمنان، تفکر ملی را بتدریج در اذهان روشنفکران و فعالین حرکت ملی آذربایجان بوجود آورد و شکل داد. اکثریت این روشنفکران و فعالین بی خبر از وجود همدیگر، به فعالیت مشغول بودند. آنان با اینکه در مراسم قلعه سال گذشته از حضور و وجود همدیگر آگاه شدند، ولی آگاهی از وجود همدیگر، فقط آغاز راه است، این آگاهی در نهایت باید منجر به اتحاد و همکاری شود و تا رسیدن به این مرحله راه درازی در پیش بود. روح ملی از اتفاقات و حوادث پیش آمده، باید در آموزش فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان بیشتری بهره برداریها را می کرد و چنین نیز شد.

زمینه های اختلاف

درون گرایی محافل

گفتمیم که حرکت ملی آذربایجان از مجموع و برآیند افراد، شخصیتها و محافل و گروههای ملی گرا و هویت جوئی ایجاد شده است که اکثراً از وجود و فعالیت یکدیگر بی خبر بودند. هر کدام از آنها در گوشه ای از آذربایجان و یا در محفلی از محفلهای ترکهای ایران در جهت تأمین منافع هویت گرائی و ناسیونالیسم آذربایجانی به فعالیت مشغول بودند.

این پدیده برآیند و حاصل روند سرکوب دهشتناک تاریخی و اختناق سیاسی - اجتماعی ۷۰ سال گذشته بود. در این سالها به آذربایجانی ها و ترک های ایران اجازه هیچ گونه فعالیت قانونی و آشکار داده نمی شد.

در نتیجه هویت گرایان برای حفظ جان خود در خفا و پنهان از چشم دشمنان، در راستای ناسیونالیسم آذربایجانی و هویت گرائی ترک های ایران می کوشیدند. در طول آن سالها کوچکترین اشتباه و کوچکترین سهل انگاری مجازات اعدام و نابودی را در پی داشت. لذا جو حاکم در حرکت به شدت محتاط و بی اعتماد و درون گرا بود. در اثر همین احتیاط منطقی، بی اعتمادی اجباری و درون گرایی سیاسی بود که فعالین و دلسوزان حرکت ملی آذربایجان در درون محافل و دسته جات و گروههای مورد اعتماد خود محبوس می شدند. در روند مبارزات، بعد از آنکه بر تعداد این محافل خودجوش و خودساز افزوده شد و هر کدام از آنها نیز، از نظر کیفی و کمی، رشد و توسعه یافتند، قدرت نهائی حرکت ملی آذربایجان به قدری رشد یافت که توانست حرکت ملی آذربایجان را بوجود آورده و آن را وارد فاز جدی خود سازد. در فاز جدید، محافل، ضمن حفظ مؤلفه های احتیاط منطقی و درون گرایی سیاسی، برای پیوستن با توده های مردم و برای اتحاد با همدیگر باید در سیاست بی اعتمادی تجدید نظر می کردند. چرا که با عملکرد این سیاست، ورود به فاز جدید حرکت ملی آذربایجان در عمل غیر ممکن می نمود. حرکت از سوئی نیاز به اتحاد و همسوئی تمامی محافل و گروههای خود داشت. و از سوئی دیگر، خود ظاهری بی محابا و علنی سازی عجولانه نیز اشتباه و غلط بود. در جریان حل این تضاد و این تناقض بود که بسیاری از حوادث و اتفاقات ناگوار پیش می آمد.

ایجاد اتحاد و همسوئی، نیازمند تماس با سایرین و پیش بردن همکاری با دیگران بود. ولی در اثر درون گرایی و سلطه فضای بی اعتمادی نسبت به دیگران و سایرین، اعتمادی وجود نداشت، پس باید دیگران مورد سنجش و آزمایش قرار می گرفتند.

نبوغ و فرزانیگی روح ملی آذربایجان از همین دیدگاه قابل تحسین و تحیر آفرین است که در یک لحظه، عرصه قلعه بابک را طراحی کرد و تمام محافل را

جهت آشنائی با همدیگر و سنجش یکدیگر، به میدان کشید. بدون آنکه امتیاز وجودی آنها را به خطر اندازد. (در همین جاست که نگارنده در پای عظمت و فرزانی این روح بزرگ به احترام در خاک می افتم و به ستایش او بر می خیزم).

در مراسم سال قبل هر کدام از محافل فوق الذکر از وجود یکدیگر آگاهی یافتند و ضرورت همکاری با یکدیگر را دریافتند و در این مسیر گام برداشتند. ولی مشکل اینجا بود که از نظر عملی و فنی امکان اجماع وجود نداشت. چرا که نه حکومت اجازه چنین تجمعی را می داد، نه با روش پنهان کاری، امکان چنین تجمعی وجود داشت. پس فعالین باید روشهای دیگری را در پیش می گرفتند.

منیت و خود محوری

در بخش مربوط به دشمنان حرکت ملی آذربایجان در مورد منیت و خود محوری و مضرات آن به اختصار صحبت شد و توضیح داده شد که روح ملی در جهت اتحاد آفرینی و متفق سازی می کوشد. ولی خود محوری و منیت گرایی این اتحاد و اتفاق را با مشکل مواجه می سازد و همچنین گفته شد که دشمنان روح ملی آذربایجان با سوء استفاده از این خصیصه زشت رفتاری، خود بزرگ بینی، را تقویت میکنند و از آن در مبارزه با روح ملی آذربایجان استفاده می کنند.

من گرائی و خود محوری، خصیصه ای بسیار زشت و ضد اخلاقی است که علاوه بر آنکه شخصیت عامل را زشت و چرکین جلوه می دهد، زمینه اجتماعی را نیز و روح اتحاد جامعه را بیمار می کند.

در مورد روح ملی آذربایجان نیز، همین خصیصه من گرائی و خود محوری، سم مهلک خود را بر جان حرکت ملی تزریق می کرد. خصیصه درون گرائی، احتیاط منطقی و بی اعتمادی اجباری، که در طول سالیان متوالی دامنگیر محافل و گروههای هویت گرا شده بود، به اندازه کافی همگرائی و همپیوندی آنها را با تأخیر مواجه می ساخت، و می شد آنها را کمی کوشش رفع کرد. ولی مشکل از آنجا آغاز می شود که ضد اخلاق، خود محوری و من گرائی، وارد عمل می شود. این ضد اخلاق، خود محوری و من گرائی خود بخود در ایجاد نفاق و دشمنی تأثیر گذار هست، ولی وقتی این ضد اخلاق، بر زمینه سه خصیصه درون گرائی، احتیاط و بی اعتمادی عمل می کند مهلک تر و خطرناک تر می شود. از تلفیق این دو با همدیگر غول سیاه رهبری طلبی و برتری جوئی به وجود می آید و حریصانه در زیر دندانهای زشت و چرکین خود با تخریب و شانتاژ دیگران امکانات قدرتی حرکت را در هم جویده و می بلعد.

در چنین حالتی است که منابع انسانی و شخصیتی حرکت، بر ضد خود تبدیل می شوند. هر یک آن دیگری را تخریب و شانتاژ می کند. هر کس خود را رهبر کلی حرکت ملی آذربایجان فرض می کند. هر محفل و هر گروه با استناد به فعالیتهای گذشته اش حرکت ملی آذربایجان را بدهکار خود می داند. هر گروه و محفل از آنجا که در طول فعالیتهای گذشته، مجبور به رعایت خصیصه های درونگرائی - احتیاط منفی و بی اعتمادی بود. در نتیجه از وجود دیگران و تأثیر فعالیت آنان بی خبر ماند. حال که حرکت ملی آذربایجان بوجود آمده و شروع به ظاهر شدن کرده است. هر محفلی خود را صاحب اصلی آن می داند. این در حالی است که از شدت وحدت فعالیت دیگران اصلاً خبری در دست ندارد. و اگر هم در این مورد از طرف هر کدام از محافل سخنی گفته شود، از طرف منیت گرایان و رهبری طلبان به هزار و یک اتهام مغرضانه متهم خواهند شد. چرا که منیت گرائی و رهبری طلبی در ذات خود، همه کس و همه چیز را در زیر رهبری و فرمان خود می خواهد. هر نیروئی که حرفی برای گفتن داشته باشد و یا عملکرد آماجی خارج از توانایی کنترل رهبری طلبان و یا متفاوت از آماج رهبری جویان از خود نشان دهد، از نظر منیت گرایان و خود محوران دشمن تلقی خواهد شد. دیو منیت گرائی و رهبری طلبی ناچار است پوست دیگران را در زیر ناخن های تخریب و شانتاژ خود، ناجوانمردانه بخرشد. چون که صرف وجود دیگران، مانع از گشایش عقده های رهبریت وی هستند. او دیگران را تنها در صورتی قبول خواهد کرد که به زیر فرمان بی قید و شرط وی در می آیند.

منیت گرائی و خود محوری، همه چیز و همه کس را از آن خود می داند. او هر چیزی را به نفع خود مصادره می کند. او سعی میکند به هر نحوی که باشد امکانات حرکت ملی آذربایجان را به مالکیت خود در آورد. او هر فعالیتی را که دیگران می کنند به نام خود به ثبت می رساند. در گزارشات و خبرهایش هر فعالیتی را به خود منسوب می کند. او حتی به آن نیز قانع نمی شود سعی می کند تمامی عرصه های فعالیت حرکت ملی آذربایجان را به زیر فرمان خود در آورده و به دلخواه خود شکل بدهد. او از اینکه عرصه فعالیت باز شود که دیگران نیز در آن به جلوه در آیند بشدت دلگیر است و عجولانه و

حریصانه سعی دارد دیگران را پس زده و خود را برتر و فرمانده همگان نشان بدهد. و چرا که دریغ بر این صورت نور وجود و جلوه دیگران، خود بخود تاریکی منیت گرائی و خود محوری را از بین می برد.

در جریان تدارکات و برنامه ریزی سومین سال مراسم قلعه بابک دیو من گرائی و خود محوری وارد عمل شد. در سومین سال، من گرایان و خود محوران هر کدام رذیلانه می کوشیدند که دیگران را حذف کنند و فرماندهی روح ملی را در اختیار خود بگیرند.

در جریان تدارکات سومین سال مراسم قلعه، فعالین حرکت ملی، تجربه سال گذشته را در اختیار داشتند و می دانستند که حضور مردم در مراسم قلعه بسیار وسیع و فراگیر خواهد بود. آنها باید برنامه های تبلیغاتی آگاه گرانه ای را تدارک می دیدند. آنها باید برای توده مردمی که قرار بود به سوی قلعه سرازیر شوند جلوهایی از روح ملی را ارائه میدادند. اگر در سال گذشته وظیفه فعالین حرکت ملی آذربایجان صرفاً کشاندن مردم به سوی قلعه بود، امسال این وظیفه عوض شده بود. امسال علاوه بر آن، که اتوماتیک وار و این بار با کمک خود مردم عامی، انجام می یافت، بر عهده فعالین حرکت ملی وظیفه ای دیگر نیز، که همان ارائه جلوه های روح ملی به توده مردم و جذب نیروهای جدید در صفوف فعالین حرکت ملی آذربایجان بود، اضافه شده بود. پس هر کدام از فعالین و هر کدام از محافل و هر کدام از جریانات هویت گرا و ملی گرا در صدد تدارک برای چنین نیتی بود.

هنوز حرکت ملی آذربایجان توانمندی آن را بدست نیاورده بود که از جانب مرکزیت و رهبریت خاصی برنامه ریزی و هدایت شود. در تدارکات مراسم سومین سال قلعه نیز چنین بود.

پس هر کدام از محافل به تنهایی و یا در حد توان همکاری خود با دیگرانی که انگشت شمار و محدود بودند، وارد عمل و تعامل شدند. اما من گرائی و خود محوری بر زمینه نامتعینی و نامشخصی تاریخ اجرای مراسم، بگونه ای دیگر عمل کرد. برای تعیین و مشخص نمودن تاریخ، که آیا پنج شنبه - جمعه قبل از دهم تیر و یا پنج شنبه - جمعه بعد از دهم تیر، باشد، امکان اجماع نبود و اختلاف نظر بروز کرد. بر زمینه این اختلاف، من گرائی و خود محوری برخی از محافل و افراد نیز که برای در اختیار گرفتن رهبریت کلان حرکت خیز برداشته بودند، وارد عمل شد و کنترل حرکت از جانب روح ملی را به اختلال کشید. اختلاف نظری که با کمی اغماض و منطبق به راحتی می توانست حل شود، به اختلاف در عمل کشیده شد. و تخریب و شانتاژ منیت گرایان و خود محوران رهبری طلب بر علیه دیگران بشدت شروع شد. اعلامیه های مبنی بر، انواع واقسام اتهامات ناجور بر علیه دیگران صادر شد و در نهایت بسیاری از فعالین حرکت را به چوب تخریب و شانتاژ بست. و چهره چرکینی از خود را به نمایش گذاشت.

در آن تاریخ با این که فعالین حرکت نسبت به حل این گونه مسائل بی تجربه بودند، ولی موضع گیری به موقع و منطقی نویسندگان و روشنفکران حرکت که در نشریات وابسته به حرکت ملی آذربایجان قلم می زدند مانع از سردر گمی وسیع در سطح حرکت شد. در این مورد مخصوصاً موضع گیری منطقی نشریه شمس تبریز که در آن زمان عملاً به جای ارگان حرکت ملی آذربایجان منتشر می شد، مؤثر و تعیین کننده بود.

فارغ از اینکه مشکل را چه کسی ایجاد کرد، برخورد و واکنش محترمانه و بزرگووارانه توده مردم که با استقبال گرم خود در مراسم قلعه حضور یافتند، بسیار امید بخش و درس آموز بود. توده مردم بی توجه به اختلاف نظراتی که بروز کرده بود، بدون آنکه در درصدد مجازات خود محوران و من گرایان درآید، بزرگووارانه در هر دو تاریخ در قلعه حضور یافتند، هر چند که حضور در دومین پنج شنبه - جمعه ۱۵ و ۱۴ تیرماه بسیار چشمگیر و گسترده بود.

توضیح:

قسمت دوم این جزوه در دست تالیف بود که دستگیری نابهنگام آقای ارک در همایش آسیاب خرابه موجب

نا تمام ماندن این جزوه شد.